

3- راه

آدرس اینترنت در صفحه ۴۰

توده

دوره دوم شماره ۲۷۸ آبان ماه ۱۳۷۷

"طالبان"

استاد سخن می گویند:
حزب توده ایران مخالف حضور
ارتش سرخ در افغانستان بود!

یک محصول مشترک!

(ص ۷)

برژینسکی، مشاور امنیتی "کارتر": ما پیش از روس ها وارد افغانستان شده بودیم! ما روس ها را برای دخالت نظامی در افغانستان تحریک کردیم و این یک ایده ال برای آمریکا بود!

مطابق وصیتنامه ای که
"موتلفه اسلامی" منتشر کرد

لاجوردی

نقشه قتل عام
چپ مذهبی
را در سر داشت!

(ص ۳)

دکتر پیمان:

هم "فان"

هم "آزادی!"

(ص ۱۰)

در حاشیه مصاحبه مهندس باهنر:

هزینه حزب

"موتلفه اسلامی"

از کجا تامین می شود؟

(ص ۴)

شکل و محتوا

(ص ۲۷)

"اکتیر"

نام پیروزی است!

(ص ۲۴)

حتی بر اساس آمار حکومتی، بیش از ۵۴ درصد دارندگان حق رای در انتخابات مجلس خبرگان شرکت نکردند!

میلیونها نفر در انتخابات خبرگان شرکت نکردند!

انتخابات مجلس خبرگان، سرانجام همتاگونه برگزار شد، که پیش بینی می شد: "بمباران" تبلیغاتی مردم برای کشاندن آنها به پای صندوق های رای، خودداری میلیون ها نفر از مردم ایران برای شرکت در چنین انتخاباتی و سرانجام، باصلاح پیروزی ارتجاع و بازار برای قبضه مجلسی، که حداقل بنا بر آمار که حکومت خود اعلام کرده، بیش از نیمی از دارندگان حق رای در آن شرکت نکردند! مجلس خبرگانی که بدین ترتیب برپا شد، همانا امتداد شورای تکهیان و دست دراز این شورا برای دخالت در تمام امور مملکتی است! شورائی که ارتجاع مذهبی و مخالفان تحولات در ایران، آن را در قبضه خود دارند و "رهبر" را نیز سخنگوی خود!

رادیو و تلویزیون، که تا دو هفته پیش از این انتخابات، درباره آن مهر سکوت برلب زده بودند، پس از اعلام اسامی برگزیدگان شورای تکهیان، ناگهان و به فرمان عوامل پشت پرده ای که از عدم شرکت وسیع مردم در انتخابات وحشت زده شده بودند، یورش تبلیغاتی به مردم را آغاز کردند. هر نام، امکان و ترفندی برای تشویق مردم به شرکت در انتخابات به خدمت گرفته شد. ادامه بی اعتنائی مردم و خودداری آنها از شرکت در انتخابات چنان بود، که از بعد از ظهر روز رای گیری و پس از دوبار تجدید مهلت رای گیری، رادیو و تلویزیون با خواهش و تمنا از مردم می خواستند که برای حفظ آبروی نظام بروند رای بدهند!

رادیو، دوربین های صحنه آرای تلویزیونی، مطبوعات حکومتی و برپا کنندگان چنین انتخاباتی، هر ادعائی که به سود و صلاح خود بدانند می توانند درباره این انتخابات و میزان شرکت مردم در آن مطرح کنند، اما بزرگترین دوربین "چشم مردم"، عظیم ترین آرشو "حافظه مردم" و دقیق ترین و شریف ترین قاضی خود "مردم" اند. مردمی که خیابان ها، حوزه ها و شهرهای خلوت را در روز انتخابات و در مقایسه با انتخابات ریاست جمهوری دیدند، قضاوت خود را درباره این انتخابات کرده اند!

عوارض و پیامدهای تبلیغات شتابزده و وحشتزده ای که جبهه "ارتجاع-بازار" سازمان داد، همتاگونه که اکنون، نه تنها برای مردم، بلکه برای خود دست اندرکاران آشکار شده، این انتخابات را از سطح انتخاب نماینده برای مجلس خبرگان، به انتخابات "تعیین رهبر" تبدیل کرد.

تبلیغات حکومتی درباره این انتخابات به گونه ای پیش رفت، که در آستانه برگزاری آن، مردم شرکت در این انتخابات را، شرکت در رفراendum و یا انتخاب "رهبر" و "ولی فقیه" دریافتند. این ارزیابی است، که حتی خبرگزاری های جهانی نیز آن را تائید کرده اند. بر اساس این ارزیابی، که بسیار به واقعیت نزدیک است، اکثریت رای دهندگان ایرانی هیچ علاقه ای به انتخاب "رهبر" از خود نشان ندادند، در حالیکه همین مردم برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری بزرگترین شور و هیجان خود جوش را از خود نشان دادند. در حالیکه در انتخابات ریاست جمهوری ۸۹ درصد دارندگان حق رای در آن شرکت کردند، در انتخابات مجلس خبرگان تعیین رهبری، بنا بر آمار دولتی ۵۴ درصد دارندگان حق رای در آن شرکت نکردند. این در حالی است، که بسیاری از کسانی که بنا به علل شغلی، وظیفه مذهبی و یا هر اجبار دیگری در انتخابات مجلس خبرگان اخیر شرکت کردند، رای سفید به صندوق ها انداختند. در بسیاری از حوزه ها، ماموران حاضر در کنار صندوق های رای، بجای مردم رای دادند و صندوق ها پر کردند! (بقیه در ص ۲)

انتخابات مجلس خبرگان

مجلس خبرگانی، که براساس آمار حکومتی، با آراء کمتر از نیمی از دارندگان حق رای تشکیل شد، با پشتوانه کدام مشروعیت می خواهد برای عموم مردم ایران "رهبر" برگزیند و یا بر کار رهبری نظارت کند؟ مجلسی که خلاف مشروعیت مندرج در قانون اساسی موجود برپا می شود، چگونه می تواند به وظائف مندرج در قانون اساسی عمل کند؟

نمایندگانی که خود را مدیون مرحمت رهبر و مافیای پشت پرده حجتیه، ارتجاع مذهبی و بازاریها می دانند چگونه می خواهد از "رهبر" بپرسند: «آقا! حساب و کتاب مالی این بنیادهای مالی را که در اختیار شماست، کجا باید پیدا کرد؟»

آنها که نه با رای مردم کوچه و بازار و محله و شهر و شهرستان، که با لطف و گوشه چشم "شورای نگهبان"، بعنوان نماینده مردم به مجلس خبرگان تعیین رهبری رفته و کنار فقهای این شورا خواهند نشست، چگونه و با پشتوانه و حمایت کدام آراء مردمی می توانند بگویند: «آقا! شما این فرماندهان نظامی و نمایندگان ولی فقیه و امام جمعه ها و سرپرست روزنامه ها و فقهای شورای نگهبان و رئیس قوه قضائیه و رئیس تلویزیون را بر مبنای کدام معیار انتصاب می کنید و چرا کسی از معیار این انتصاب ها خبر ندارد؟»

آن مجلس خبرگانی، که برای مقاومت در برابر خواست و اراده مردم سرهمبندی شده و اعضای ستاد توطئه علیه نتایج انتخابات دوم خرداد ریاست جمهوری در آن جمع شده اند، با کدام توان، پشتوانه مردمی، چگونه و به چه دلیل و انگیزه ای می تواند بپرسد: «آقا! چرا کارشکنی در برابر برنامه های رئیس جمهور منتخب مردم ادامه دارد؟ آقا! چرا مجلس را به حال خودش رها نمی کنید و دستان را از پشت هیات رئیسه آن برمی دارید، تا همان نمایندگان که در آن نشسته اند، هیات رئیسه اش را یک روزه به زیر بکشند؟ آقا! این رادیو و تلویزیون، که با پول و هزینه دولتی سخنگوی شورای نگهبان و روحانیت مبارز است، چرا نباید در اختیار مردم باشد؟ آقا! چرا مردم را در زندانها شکنجه می کنند؟ آقا! اگر شما در بگیر و ببند ها دست ندرید، چرا به فرمان شما دستگیر شده ها آزاد می شوند؟ آقا! این چه وضعی است که شما هروقت اراده کردی، از روی سر قانون و ارگان های قانونی حرف هایی دربار آزادی و مطبوعات و سیاست خارجی و داخلی می زنی و مملکت را به هم می ریزی؟ آقا! چرا باید وزارت اطلاعات و امنیت و سیاست خارجی تحت نظر شما باشد؟ آقا! ما و شما که می دانیم برای آقای منتظری پرونده درست شد، متکرر ولایت فقیه چرا باید در زندان خانگی بپوشد؟ آقا! این جمله که "بند برای اداره این مملکت منتظر خارج کشور نمی شوم"، نفی همه جمهوریت است. اگر شما یک تنه اداره کننده این مملکتی، پس مجلس و ریاست جمهوری چه کاره اند؟ آقا! بوی سلطنت استبدادی به مشام می رسد؟ آقا! ...»

تضاد "انتصابات" و "انتخابات"

شواهد بسیاری وجود دارد، که چنین مجلسی در تضاد "مشروعیت حکومتی" و "عدم مشروعیت مردمی" حتی در صورت تغییر ترکیب رهبری آن و سپردن این رهبری به "حاشی رفسنجانی"، نیز، سرنوشتی جز خریدن به گوشه عزلت نخواهد داشت. سرنوشتی مشابه "شورای تشخیص مصلحت نظام"!

نظامی، که با رای و بیعت ۹۹ درصد مردم ایران برپا شد و مردم ایران، یکپارچه "رهبری" آیت الله خیمینی را پذیرفتند، چگونه می تواند آن "رهبری" را بپذیرد که، نه تنها مردم خود مستقیماً او را انتخاب نکرده اند، بلکه مجلسی که او را برگزیده و یا بر ادامه رهبری او مهر تأیید می گذارد، نیز، خود به "ضرب" تبلیغات و "زور" حکومتی، تنها ۴۶ درصد آرای مردم را کسب کرده است!

بدین ترتیب، جمهوری اسلامی، از این پس، تا لحظه حل تضاد "انتصابات" و "انتخابات" در قانون اساسی، رئیس جمهوری خواهد داشت که مردم او را منتخب خود می دانند و "رهبری" که برگزیده مجلسی فاقد مشروعیت عامه مردم ایران است. آن که منتخب است هیچ کاره و آن که منتصب است همه کاره!

ارتجاع مذهبی و متحدان بازاری آن، بر این باورند که تا چند ماه دیگر، مردم نتایج این انتخابات و مجلس خبرگان را فراموش کرده و امور مانند گذشته و در پشت صحنه، توسط همانها که این مجلس را سرهمبندی کردند و رهبر را سخنگوی خود ساخته اند طی خواهد شد. از آن خوشبختان پاورانه تر آنکه، ادامه مقاومت در برابر اراده مردم برای تحولات نیز ممکن خواهد بود!

آنها فراموش می کنند، که مردم اگر امید به تغییر ترکیب و تدقیق وظائف مجلس خبرگان هم داشتند، برای جلوگیری از تبدیل جمهوری به نظام سلطنتی و پایان بخشیدن به دخالت "رهبر" در تمام امور مملکتی و بازگرداندن اختیارات اجرایی به ریاست جمهوری بود.

مجلسی را می توان سرهمبندی کرد که وظائفش با اراده و خواست مردم همخوان و هماهنگ نباشد (چنانکه در انتخابات مجلس خبرگان کردند)، اما خواست مردم و اراده آنها برای تحولات را که نمی توان سرهمبندی کرد!

بنابراین، مجلس خبرگان، (جداً در این مرحله) بعنوان یکی از ارگانهای، که مردم امید داشتند با انتخاب آزاد نمایندگان اقشار و طبقات مختلف اجتماعی برای آن، بتوانند از این طریق راههای ایجاد تحولات قانونمند و گام به گام اجتماعی را هموار کنند، از دستور روز جنبش خارج می شود. این خروج از صحنه، هرگز به معنای خروج خواستهای مردم از صحنه نیست. خواستهای که شرایط موجود اجتماعی پر قدرت تراز هر قدرت حکومتی، آن را تحمیل خواهد کرد!

تحکیم صفوف

اراده جبهه ارتجاع-بازار برای تشکیل مجلس خبرگانی تحت امر و فرمان خویش و تزلزلی که بر سر این انتخابات در صفوف دولت ائتلافی محمد خاتمی روی داد، دو واقعیت را در برابر همگان قرار می دهد:

۱- آنها که در برابر جنبش مردم ایستاده اند، نه با نصیحت و دلالت و نه با خواهش و توافق پشت پرده، یک گام به عقب برخواهند داشت. آنها، در حالیکه صفوف خود را محکم می کنند و برای رخنه در صفوف مقابل از هیچ فرصتی کوتاهی نمی کنند، خوب می دانند، که نخستین گام عقب نشینی، گام های بعدی را هم در پی خواهد داشت. بنابراین، همانگونه که آیت الله مهدوی کنی، بعنوان هدایت کننده اصلی این جبهه، در تماس جمعه روز برگزاری انتخابات گفت، آنها استوار در سنگرهای خودشان خواهند ایستاد. البته، آیت الله کنی، که آشکارا در این سخنرانی، از خلوت بودن حوزه های رای گیری در صبح روز انتخابات بیم زده بود، این "سنگر" را به زعم خود "سنگر انقلاب" معرفی کرد، در حالیکه روز به روز برای توده مردم آشکارتر می شود، آن سنگری که ارتجاع مذهبی و بازاریها در آن نشسته و یا ایستاده و از خود دفاع می کنند، "سنگر ضد انقلاب" است، نه سنگر انقلاب!

۲- جبهه پراکنده "ضد ارتجاع"، که رویداد انتخابات مجلس خبرگان و مانورهای پشت پرده حزب کارگزاران سازندگی، ضعف های آنرا بیش از گذشته آشکار ساخت، هیچ چاره و سلاهی جز سازماندهی سریع خویش، برای مقابله با جبهه متشکل و مصمم ارتجاع ندارد. تجربه یکسال و نیم گذشته، واقعیت اجتناب ناپذیر بودن رویارویی ها را روز به روز بیشتر آشکار ساخت. انسجام جبهه ضد ارتجاع، بسیج و متشکل ساختن مردم را ممکن خواهد ساخت و بدین ترتیب دو جبهه، "یکی متکی به ابزار قدرت حکومتی" و دیگری "متکی به مردم متشکل و بسیج شده" در برابر هم قرار خواهند گرفت. تزلزل هانی که در دولت کنونی، حزب کارگزاران و برخی رهبران آن بروز کرد، مانند همیشه پدیده ای حیرت آور نیست و باز هم تکرار خواهد شد. همچنان که در صورت انسجام جبهه ضد ارتجاع و حضور بیشتر مردم در صحنه، چنین تزلزلی در جبهه مقابل اجتناب ناپذیر است.

طیف چپ مذهبی ایران، در عین دقیق تر کردن برنامه های اقتصادی، شعارها و سیاست های اجتماعی خویش و بردن آن در میان مردم و نشان دادن استقلال خویش، باید مهمترین نقش را در منسجم ساختن جبهه ضد ارتجاع برعهده گیرد. وظیفه چپ انقلابی ایران، حضور در این جبهه و تقویت این نقش است!

انتخابات اخیر مجلس خبرگان، رویداد بسیار مهم جدانی روحانیون طرفدار تحولات و روحانیون مخالف تحولات را برای توده مردم آشکار ساخت. در واقع، بخشی از روحانیت ایران و مذهب یون متحد آنها، صف خود را از ارتجاع مذهبی و آن بخش از حاکمیت که می خواهد در برابر مردم و تحولات بایستد جدا کرده و آشکارتر از هر زمان دیگری خود را بخشی از جنبش عمومی مردم نشان داد. هیچ خبره و کارشناسی، تیز هوش تر از توده مردم برای برگزیدن "رهبر"، در تاریخ وجود نداشته است. بنابراین، اهمیت انتخاباتی که برگزار شد، هرگز در حد ارزش و اعتبار "بودن در کنار مردم" و همگامی با آنها نیست. ارتجاع و بازار "مجلس خبرگان" را به امید مقابله با خواست مردم سرهمبندی کرد؛ مقابله قطعی با این عمل، سازماندهی جنبش مردم و انسجام جبهه ضد ارتجاع است! کلام آخر را این جبهه خواهد زد، نه مجلس خبرگان! تصمیم را مردم می گیرند، نه خبرگان!

(فوق العاده راه توده، را بصورت ضمیمه، در همین شماره راه توده بخوانید)

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سرانجام، پس از پشت سر گذاشتن همه این انشعاب‌ها و جدا شدن طیف‌های راست و ارتجاعی از آن، بار دیگر، در سالهای اخیر فعالیت خود را با انتشار نشریه "عصرما" شروع کرد. این یورش و این ماجرا هنوز خاتمه یافته نیست، چرا که ارتجاع مذهبی-بازاری همچنان در انتظار فرصتی است برای تکرار این یورش و رساندن آن به نتیجه قطعی. آنچه را در زیر می‌خوانید، برگرفته از دو سند، برای توجه بیشتر به این توطئه است.

محمد سلامتی، در جریان دفاع خود، در دادگاه مطبوعات و در اشاره به هیات منصفه مطبوعات که حبیب الله عسگراولادی، دبیرکل موتلفه اسلامی و حجت الاسلام نیری (نماینده عسگراولادی در کمیته امداد امام و یکی از سه حاکم شرع قتل عام زندانیان سیاسی) در آن حضور دارند، جمله‌ای را به اشاره به عسگر اولادی می‌گوید که عینا، به نقل از نشریه "عصرما" شماره ۱۵ مهرماه ۷۷ در زیر می‌آوریم:

«...برخورد افکار فرق می‌کند با حالت دشمنی و کینه ورزی. مثلاً بنده با همین آقای عسگراولادی اختلاف نظر زیادی دارم. اما به ایشان احترام می‌گذارم، همان طور که به افراد جناح خودمان احترام می‌گذارم. و به ایشان ارادت دارم، و البته ایشان هم (البته با حالت مزاح) به ما ارادت دارند...»

حال ببینیم، این ارادت آقای عسگراولادی نسبت به محمد سلامتی و همفکران و هم اندیشان وی، که سلامتی به نوشته "عصرما" با "مزاح" آن را طرح می‌کند، چه ابعا دی دارد.

نشریه "شما"، ارگان مطبوعاتی "موتلفه اسلامی" در شماره ۹ مهرماه خود وصیتنامه اسدا الله لاجوردی را، در چهار صفحه ویژه‌نامه مربوط به ترور او منتشر کرده است. بخش اعظم و اصلی این وصیتنامه، اختصاص به ضرورت یورش به چپ مذهبی و نابودی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی دارد. تمام اشاراتی که او به ماجرای انفجار دفتر نخست وزیری و کشته شدن رجایی و باهنر می‌کند، همگی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، و حتی محمد خاتمی را در نظر دارد. این وصیتنامه، که موتلفه اسلامی آن را در اختیار داشته و در جریان یورش به مطبوعات و در آستانه محاکمه مدیرمسئول "عصرما" منتشر کرده است، بی شک تنها از قلم و اندیشه جنایتکاری، که عضو رهبری "موتلفه اسلامی" بود تراوش نکرده است. این اندیشه و نقشه‌ایست که رهبری موتلفه اسلامی، در جستجوی فرصتی جهت تحقق آنست. برخی از نگرانی‌هایی که اسدا الله لاجوردی عنوان می‌کند، دقیقاً همان نگرانی‌ها و اصطلاحاتی است که آیت الله مهدوی کنی و ناطق نوری، بنسبست انتخاب محمد خاتمی بیان کرده و می‌کنند. این هماهنگی و همفکری قابل درنگ نیست؟ بخش‌های مربوط به این کینه اسدا الله لاجوردی را عینا در زیر می‌آوریم:

«...نسبت به سازشکاران و مدافعان عملی ضد انقلاب، اگر در لفظ و اعتقاد هم مخالف باشند، نفرت دارم. بیم آن دارم حوادث مشروطه مجدداً تکرار شود و یا ایران اسلامی به سرنوشت الجزایر دچار شود. خداوندا! از تو مصرانه می‌خواهم دست و قدم، زبان و قلم همه کسانی را که در جهت رهایی‌ن ضد انقلابیون و مرتدین و محاربین از چنگال عدالت، اعمال قدرت و نفوذ کرده‌اند و همه کسانی که پذیرای این ننگ شده‌اند، برای همیشه از سرنوشت این مردم شهید پرور و شاهد قطع فرمانی، ترس دارم افشای چهره سازشکاران لطمه‌ای ولو ناچیز به نظام وارد آورد. خدا تو شاهدهی چندین بار به عناوین مختلف خطر منافقین انقلاب را، همانا که التقاط بگونه منافقین خلق سراسر وجودشان را و همه ذهن و باورشان را پر کرده و همینها که ریاکارانه برای رسیدن به مقصودشان دستمال ابریشمی بسیار بزرگ به بزرگی مجمع الاضداد به دست گرفته‌اند، هم رجایی و باهنر را می‌کشند و هم به سوگشان می‌نشینند، هم با منافقین خلق پیوند تشکیلاتی و سپس... برقرار می‌کنند، هم آنان را دستگیر می‌کنند و هم برای آزادیشان و اعطای مقام و مسئولیت بدانان تلاش می‌کنند و از افشای ماهیت کثیف آنان سخت بیمناک می‌شوند، هم در مبارزه علیه آنان و در حقیقت برای جلب رضایت مسئولین و نجات بنیادی آنان خود را در صف منافقین می‌زنند و هم در حوزه‌های علمیه به فقه و فقه‌ها روی می‌آورند تا مسیر فقه را عوض کنند، به مسئولین گوشزد کرده‌ام ولی نمی‌دانم چرا؟ گرچه نسبت به برخی تا اندازه‌ای می‌دانم چرا؟ ترتیب اثر نداده به مسئولین بارها گفته‌ام که خطر اینان به مراتب زیاده‌تر از خطر منافقین خلق است، چرا که علاوه بر همه شیوه‌های منافقانه منافقین، سالوسانه در صف حزب الهیان قرار گرفته و کم کم آنان را در صفوف آخرین و سپس به صف قاعدین و بازنشستگان سوقشان داده و صفوف مقدم را غاصبانه به تصرف خود در آورده‌اند. هدف غایی از همه این تلاشها، گسترش فکر التقاطی و انحرافی سازمان ضد خدائیشان است که جز اندیشه‌های مادی گرایانه و ماتریالیستی چیز دیگری نیست و با بهره‌گیری از تجربیات مثبت و منفی هم پالکی‌های چپ و منافقشان توانسته‌اند متأسفانه به نسبت بسیاری زیادی، زیاده‌تر از توفیق منافقان خلق در سالهای ۵۴-۵۱ تعداد کثیری از روحانیون را تحت تأثیر قرار دهند و با لطافت الحیل بر ذهن و روان آنان اثرات دلخواهشان را بگذارند تا بدانجا که بر اعمال جنایتکارانه آنان با دیده اغماض بنگرند و حتی در مواردی نظیر به شهادت

وصیتنامه اسدا الله لاجوردی، با فصل مشروح ضرورت

یورش به چپ مذهبی ایران، در نشریه "شما" منتشر شد!

اسدا الله لاجوردی در انتظار قتل عام "چپ مذهبی" بود!

بدنبال یورش کودتائی علیه مطبوعات غیر دولتی، مدیرمسئول نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز به چند بهانه به محاکمه کشانده شد. "محمد سلامتی" در دادگاه مطبوعات، دفاعیه مستدلی از خود ارائه داد، که متن کامل آن در شماره ۱۵ مهر ماه نشریه "عصرما" منتشر شد. دادگاه مطبوعات، محمد سلامتی را در دو مورد تبرئه و در یک مورد مجرم تشخیص داد و به همین دلیل او را به مدت شش ماه محرومیت از مدیریت مسئولی و انتشار نشریه "عصرما" محکوم کرد. محاکمه مدیر مسئول نشریه عصرما، که طی دورانی طولانی، وزیر کشاورزی در دولت مهندس میرحسین موسوی بوده است، با شکایت وزارت اطلاعات و امنیت، نیروی انتظامی و برادر یکی از شهدای جنگ، بنام "همت" برپا شد. متن دفاعیات محمد سلامتی، متن شکایاتی که علیه او شده بود و محکومیتی که برای وی صادر شد، نشان می‌دهد که همگی بخشی از نقشه ارتجاع مسلط بر توره قضائیه، جهت از صحنه خارج ساختن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و تسامی وابستگان به طیف باصطلاح "خط امام" و یا "چپ مذهبی" است، که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بخشی از آن است.

آنها که توطئه برکناری آیت الله منتظری از صحنه سیاسی-مذهبی را در ایران به اجرا گذاشتند، زندانیان را قتل عام کردند، یورش به احزاب سیاسی ایران را سازمان دادند، طرح ادامه جنگ با عراق، طرفدار خصوصی سازی و تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه‌اند، بی تردید برای یورش به طیف چپ مذهبی و کشتادن رهبران و فعالان این طیف به زندان‌ها و سپس برپائی نمایش‌های تلویزیونی و سپردن آنها به میدان‌های اعدام و تیرباران لحظه شماری می‌کنند. آنچه که تاکنون مانع تحقق این آرزوی جبهه ارتجاع‌بازار شده، همانا جنبش عمومی مردم ایران، تأثیرات عمیق انقلاب بهمن ۵۷ در جامعه ایران، گستردگی و اتحاد طیف چپ مذهبی و بویژه حضور بخش قابل توجهی از روحانیون بلند پایه در این طیف است.

این، یک ادعا نیست، بلکه مستند به اسنادی است، که نه تنها در گذشته، بلکه در همین دوران اخیر نیز در مطبوعات وابسته به جبهه ارتجاع ایران انتشار می‌یابد. نه تنها در نشریاتی نظیر "شلمچه" و "گزارات" و یا کیهان، بلکه در نشریه ارگان رسمی موتلفه اسلامی "شما"!

در سال‌های اخیر، نشریه "عصرما"، چند بار، به اشاره ماجرای زندانی شدن برخی از رهبران این سازمان را پس از انفجار نخست وزیر و کشته شدن رجایی و با هنر مطرح کرده و تصریح کرده بود که اگر پا در میانی آیت الله خمینی و مطالعه شخصی پرونده این ماجرا نبود، این افراد را در زندان اعدام کرده بودند. به نوشته عصرما، پس از پایان مطالعه پرونده‌ای که برای دستگیرشدگان عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تشکیل داده بودند، آیت الله خمینی، شخصا این ماجرا را یک پرونده سازی برای نابودی بخشی از چپ مذهبی تشخیص داده و در حد حاکم شرع، دستور متوقف ساختن این پرونده و آزادی دستگیرشدگان را صادر کرده بود. ماجرای تدارک یورش به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سرانجام با توطئه حجت الاسلام "راستی کاشانی"، نماینده آیت الله خمینی در این سازمان به صورت ایجاد انشعاب‌های متفاوت در این سازمان و دستور انحلال آن از سوی آیت الله خمینی، بدین صورت عملی شد. از دل این سازمان، انشعاب‌هایی بیرون آمد، که بخشی از آن را امثال احمد توکل‌ی رهبری می‌کردند و هنوز پیامدهای این انشعاب در گروهبندی‌های پنهان و آشکاری که در روزنامه کیهان و میان انصار حزب الله وجود دارد، مشهود است.

نظرات مقابل آنها مشخص نمی شود. این حکم درباره اپوزیسیون مهاجر جاری است، چرا که شناخت نیروی مقابل جنبش، از جمله وظائف یک اپوزیسیون جدی است!

جناح ارتجاع، از بعد از انتخابات ریاست جمهوری، برای ایجاد شکاف در اتحاد عمل موجود بین کارگزاران سازندگی و ائتلاف خط امام، بر این تبلیغات پایی فشرده است، که اختلاف بین نیروهای خودی، باعث قدرت یابی جریان سوم می شود. در حملات تبلیغاتی به روزنامه «جامعه» و سپس «توس» نیز از این حربه استفاده می شد. این خط سوم را، جناح ارتجاع بصورتی آشکار «نهضت آزادی ایران» و بصورت تلویحی «کارگزاران سازندگی» معرفی می کند. احتمالا یکی از سبکته هائی که با اظهار نظر دکتر مهاجرانی پیرامون بسته شدن روزنامه توس، در این ائتلاف بوجود آمد، متأثر از همین حربه تبلیغاتی جناح ارتجاع بود. طرح تبلیغات پیرامون «گوریاچف» بودن خاتمی و در راه بودن «یلتسین» هم از درون همین تئوری تبلیغاتی بیرون آمد و بخشی از توجیه یورش به روزنامه توس هم همین بود! روزنامه «آریا» همین مسئله را با «باهتر» مطرح می کند و او می گوید:

باهتر: «نه مجمع روحانیون مبارز می گویند روحانیت مبارز توطئه می کند و نه روحانیت مبارز آنها را به توطئه متهم می کند. بحثی که پیش می آید، اینست که وقتی دعوا بالا گرفت، یک گروه سومی وارد می شوند. جریان سومی که نه گروه اول را قبول دارد و نه گروه دوم را. البته آن هم اشکالی ندارد. می شود یک حزب سوم. اما توی این گروه سوم یک سری آدمهائی پیدا می شوند که یک سری از میانی جمهوری اسلامی را قبول ندارند. در تجربه هم نشان داده اند، در بیانیه هایشان هم هست، در صحبت هایشان هم هست. اینجا فکر می کنیم که اینها دارند طراحی می کنند که هر دو گروه را با جنگ های فرسایشی تضعیف کنند تا نوبت خودشان برسد.»

باهتر، سپس صریح تر، به مسئله می پردازد و در نقش مدعی العموم ملت ایران، می گوید (و البته تمام دستگاههای قضائی و امنیتی جمهوری اسلامی بر این اساس عمل می کنند):

باهتر: «ما می گوئیم این گروه تحت این عنوان (منظور نهضت آزادی است) حق فعالیت ندارد. حالا یک نشریه می آید و می گوید آقا من به عنوان این که آزاد اندیشم، می خواهم اینها را مطرح کنم. می خواهم با آنها مصاحبه کنم. ما می گوئیم این نهضت آزادی تئوری های پایه ای نظام را قبول ندارد، مجوز فعالیت ندارد، آن وقت یک نشریه ای پیدا می شود که می گوید برای آزاد اندیشی می خواهیم با حرف ها و کارهایشان با نحوه عضوگیریشان با آنها بحث کنیم. البته من نمی خواهم وارد جرم شوم، اما به اینها می گویند جریان سوم.»

روزنامه آریا: این جریان سوم با آن مفهوم که شما اشاره کردید... باهتر: «شما گفتید مصداق بگو، من هم می خواستم روشن باشد. من می گویم گروهی که خلاف قوانین موضوعه مملکت می خواهد فعالیت کند، مجوز هم نتوانسته بگیرد، با آن هویت، نشریاتی برای آنها تبلیغ می کنند، آنها با جریان سوم همکاری می کنند، یعنی با گروهی که تئوری های نظام را قبول ندارند... ما نمی گوئیم آقای مهاجرانی مثلا شما جزو گروه سوم هستید، نه، اما می گوئیم تسامح و تساهل که حضرتعالی متعهد هستید، دیگر به دشمن نباید اجازه داد که برود پایه های خانه را برآورد و باز هم ما بگوئیم خیلی سعه صدر داریم و می پسندیم و حرفی نداریم و برخورد اندیشه و چیزهای دیگر. این جاهاست که یک مقدار اختلاف بین جناح اول و دوم به وجود می آید. ما تصور می کنیم که مثلا وزارت با سیاست هایی که اعمال می کند و با سهل انگاری بیش از حدی که ممکن است به ما هم بگویند شما افراطی عمل می کنید و ما هم به او بگوئیم که شما خیلی تفریطی عمل می کنید... اگر خطر سنگین باشد، یعنی ما احساس کنیم به احتمال یک در صد ممکن است یکی از همسایگان تا یک ماه دیگر به ما حمله کند، ما باید احساس خطر کنیم. چون اگر همان یک در صد اتفاق بیفتد، دیگر یک در صد نیست، اتفاق بزرگ و سنگین است. بنابراین ما باید ۹۹ درصدها را رها کنیم و همان یک در صد را بچسبیم.»

(توجه باید داشت، که این مصاحبه قبل از حمله به روزنامه توس انجام شده و بدین ترتیب مشخص می شود، که بهانه های مربوط به امنیت ملی و مشابه آنها، در حقیقت پوششی بوده برای همین مخالفتی که باهتر عنوان می کند. در ادامه مصاحبه، اشارات وضوح بیشتری می گردد و در حالیکه هنوز حمله به «توس» و دیگر مطبوعات، به بهانه حالت جنگی در کشور شروع نشده، باهتر زمینه های پشت پرده آن را اینگونه مطرح می کند که در زیر می خوانید.)

آریا: اما مثلا وقتی فلان شخصی که برادر سه شهید است، سوابق انقلابی هم دارد، آمده (منظور حمید رضا جلاتی پور، مدیرمسئول روزنامه جامعه است) و مجوز نشریه گرفته، اما دچار مشکل می شود، به نظر جنابعالی این آدم و نشریه اش مصداق همان یک درصدند که ممکن است...

باهتر: «ببینید، پاسخ خیلی ساده است. صاحب آن نشریه با بنده خیلی هم دوست است. اگر همدیگر را همین الان هم ببینیم، سلام وعلیک داریم. اما موضوع

رساندن باهتر و رجائی با دست روی دست مایلین های مسامحه کارانه، مصلحت اندیشی های پشیمانی آورنده متوسل شوند. باز مهمتر از همه اینکه با کمال تاسف توانسته اند تعداد فراوانی از جوانان مسلمان را جذب کرده منحرف نمایند...»

بدین ترتیب، اسلا الله لاجوردی، از اغدام نکردن رهبران دستگیر شده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، پس از انفجار نخست وزیری افسوس می خورد، برای قلع و قمع این سازمان به مسئولین کشور توصیه هائی کرده، روحانیت را نیز آلوده به این التقاط معرفی کرده و...

این کینه و نفرت لاجوردی را، عسگر اولادی، دبیرکل موقتله اسلامی، در جریان طرح نامزدی مهندس میرحسین موسوی برای انتخابات ریاست جمهوری و تلاش برای جلوگیری از نامزدی او، همگان شاهد شدند و در تمام توطئه هائی که طی یکسال و نیم اخیر در ایران به اجرا گذاشته می شود شاهدند. بدین ترتیب است، که حدس و گمان، درباره ایجاد انفجار در دادستانی انقلاب و حمله به پادگان سپاه پاسداران برای زمینه سازی یورش به طیف چپ مذهبی، چندان دشوار نیست. همانگونه که ترتیب دادن ترور خود لاجوردی و یا طرح باصطلاح ترور ناموفق محسن رفیق دوست، برای اجرای طرح ترور محمد خاتمی و آغاز یورش سراسری و کودتائی به جنبش مردم تعجب آور نیست!

مصاحبه مهندس باهتر، در آستانه یورش به مطبوعات

آقای باهتر! گروه های همسو و موتلفه اسلامی خرجشان از کجا تامین می شود؟

از جمله خدمات ارزنده ای که مطبوعات نیمه آزاد، در طی یکسال و نیم اخیر در ایران انجام دادند، گفتگو با شخصیت های مختلف سیاسی-حکومتی، از دو جناح حاضر درحکومت و شخصیت های مذهبی و روحانی پیرامون حکومت بود. همین گفتگوها، که ظاهرا با نظریه پردازان و کاربدستان جناح راست حاکم، دشوارتر از بقیه جناح ها صورت گرفته، افق های تازه ای را برای مردم ایران، جهت شناخت بیشتر از مهره های تعیین کننده این جناح در حکومت فراهم ساخت. علاوه بر گفتگوی مشروح با «محسن رفیق دوست»، عضو رهبری «موتلفه اسلامی» و سرپرست بنیاد مستضعفان، که در روزنامه «جامعه» منتشر شد، روزنامه «آریا» نیز، مدتی پیش با مهندس «باهتر»، عضو هیات رئیسه مجلس اسلامی، رهبر فراکسیون موتلفه اسلامی و گروه های همسو آن در مجلس اسلامی انجام داد. این مصاحبه، که در نوع خود بسیار خواندنی است، در شماره ۲۹ شهریور این روزنامه منتشر شد. «باهتر»، که رهبری ستاد تبلیغات انتخاباتی ناطق نوری را در انتخابات ریاست جمهوری گذشته برعهده داشت و از او بعنوان یکی از وزرای کلیدی کابینه احتمالی ناطق نوری یاد می شود، در این مصاحبه نکات بسیار جدی و دقیقی را درباره احزاب، آزادی ها و بقیه مباحثی عنوان می کند، که عملا در جامعه امروز ایران همه آنها مطرح است. نکته مهم دیگر آنست، که بسیاری از نقطه نظراتی که وی در این مصاحبه مطرح می کند، با فاصله کوتاه به عنوان خط مشی، در روزنامه های کیهان، رسالت، شما، ابرار، شلمچه و لئارات مطرح و سپس به عنوان نقطه نظرات حکومتی نیز در مجلس طرح و یا از سوی قوه قضائیه اجرای می شود!

باید امینوار بود، این گفتگوها، علیرغم همه محدودیت هائی که برای مطبوعات داخل کشور فراهم شده است، به هر شکل از اشکال ممکن در مطبوعات داخل کشور ادامه یابد. بویژه گفتگو با شخصیت های کلیدی جناح راست و مدافعان و مروجان ارتجاع، چرا که تا این نقطه نظرات بدقت دانسته نشود، ارزش و اعتبار نقطه

اسلامی وقت، یعنی "مصطفی میرسلیم"، عضو رهبری موقوفه اسلامی در اختیارش گذاشته بود، روزنامه منتشر کرد، اما ورشکست شد، چون مردم نخریدند. روزنامه و یا هر نشریه‌ای، سوای بودجه اولیه و پشتوانه مالی، نیازمند خریدار نیز هست، زیرا تا خریداری وجود نداشته باشد، نمی‌توان از منبع درآمد مهم "آگهی" برخوردار شود، مگر از همان خزانه‌های غیبی در جمهوری اسلامی کمک بگیرد. همان خزانه‌هایی که بودجه رسالت و کیهان و جمهوری اسلامی را تامین می‌کنند. در آوردن روزنامه‌ای مانند این سه روزنامه و یا شبیه آن روزنامه‌ای که احمد توکلی منتشر کرد، نیز دردی را از جناح ارتجاع‌بازار دوا نمی‌کند، زیرا تاثیر روی افکار عمومی مردم و تغییر در نفرت مردم از این جناح نمی‌گذارد. بنابراین انتشار روزنامه توسط امثال باهنر و متکی به اندیشه‌های او دوری است باطل که امثال ایشان و احمد توکلی در آسیاب جنبش کثونی مردم ایران گرفتار آن هستند. ■

تاج زاده، معاون سیاسی وزارت کشور است. او پس از آنکه عبدالله نوری به وزارت کشور رسید، معاون سیاسی وی شد. او را متمایل به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌شناسند. روزنامه "زن" که به مدیریت و سردبیری "فائزه هاشمی" منتشر می‌شود، در آستانه فروش به مطبوعات داخل کشور با وی مصاحبه‌ای انجام داد که در شماره ۲۹ شهریور این روزنامه چاپ شد. تاج زاده در این مصاحبه حاضر نمی‌شود در باره آنچه که عبدالله نوری در مجلس نگفت، سخن بگوید. در حالیکه بسیاری می‌دانند این مطالب در ارتباط با توطئه‌هایی است که علیه آیت الله منتظری، در جمهوری اسلامی به اجرا گذاشته شده و همچنان ادامه دارد. خلاصه‌ای از این مصاحبه را (گرچه می‌توان با این و یا آن نقطه نظر مطرح شده در آن موافق نبود و یا در باره آن توضیحاتی را داشت، از جمله درباره احزاب در ایران) در زیر می‌خوانید:

باند های قدرت مانع حضور احزاب در جامعه اند!

زن: در مراسم تودیع آقای نوری، به مسائلی اشاره کردید که به گفته شما، اگر در زمان استیضاح مطرح می‌شد، آقای نوری رای اعتماد لازم را می‌آورد. آنها چه مطالبی بودند؟

تاج زاده: اگر می‌خواستم آن مطالب را بگویم، همان موقع مطرح می‌کردم. آقای نوری به مواردی مهم شده بود که اگر خدمات ایشان در وزارت کشور، باز و شفاف مطرح می‌شد، به عنوان نقطه قوت ایشان به شمار می‌آمد، نه ضعفشان. اجازه بدهید فعلا از آنها بگذریم، شاید زمانی فرصت شود و همه آنها مطرح کنم.

زن: درباره استیضاح آقای نوری حرف‌هایی مانده است یا نه؟
تاج زاده: اجازه بدهید نگاهمان به آینده باشد، مردم به طور کامل مسائل را می‌دانند.

زن: قبلا گفتید راه آقای نوری را ادامه خواهید داد، پس منتظر استیضاح دیگری باشیم؟

تاج زاده: ما از لحاظ اصولی و استراتژیک، حرف دولت را تکرار کردیم، که از ابتدا شعار توسعه متوازن، همه جانبه و پایدار را مطرح کردند و در این شعار، توسعه سیاسی وجه مهم است و ما به هیچ قیمتی از توسعه سیاسی دست بر نمی‌داریم. دست برداشتن از توسعه سیاسی، یعنی شکستن میثاق مردم با رئیس جمهوری. ما راه بازگشت نداریم، هر تعداد وزیر هم که استیضاح شود، کار ادامه می‌یابد.

زن: وزارت کشور چگونه می‌تواند مدافع حقوق مردم باشد؟
تاج زاده: اول، رشد آگاهی‌های عمومی است تا مردم بدانند حقشان چیست. دوم، ما اجرای قانون شوراها را (بقیه در ص ۱۵)

روح برخورد و روح قوانین است. بحث اینست که آقای مهاجرانی بعد از وزیر شدنشان وقتی مثلا ۵۰ شماره نشریه جامعه درآمد و خط مشی آن تقریبا روشن شد، ایشان به اولین روزنامه‌ای که برای بازدید می‌رود، همین جامعه است. آیا در مملکت روزنامه دیگری وجود ندارد. ما یک اشکال اساسی داریم. یعنی در چیزهایی که می‌خواهیم از غرب بگیریم یا از خارج، اشکال این است که همیشه یک قرن عقب هستیم. مثلا از آزادی که در اینجا تبلیغ می‌شود، بعضی از انواع آزادی‌ها بر می‌گردد به مکتب مدرنیته، که محور بحث آن اومانیزم است. مدرنیته از اول قرن بیستم و حتی اواخر قرن ۱۹ در اروپا و آمریکا مطرح شد و ۵۰ سال و ۶۰ سال تاخت. الان ۴۰، ۳۰ سال است که غرب هم مدرنیته را کنار گذاشته و رفته به سمت مکتب پست مدرنیسم و معتقد است که باید اقتدار وجود داشته باشد، تا آزادی معنی یابد. باید تمرکزی در اقتدارها وجود داشته باشد و گرنه در آزادی بی حد و سرز، اولین چیزی که قربانی می‌شود، همان گوهر آزادیست. ■

باهنر، پس از توریزه کردن دیکتاتوری مصلح، به لفظ و کلامی ملین و نه مذهبی، وارد بحث مربوط به آزادی احزاب می‌شود و در این باره می‌گوید:
باهنر: «الان احزاب را دو جناح قبول دارند. مثلا کارگزاران رفتند حزب تشکیل دادند، بنده خیلی هم خوشحال شدم. گفتم بالاخره قدم اول را آقایان برداشتند. اما من به نوبه خودم توان تشکیل حزب را ندارم. الان نه قانون مانع تشکیل حزب است و نه فضای اجتماعی مانع تشکیل حزب است. حتی مردم هم استقبال می‌کنند که احزاب تشکیل شوند. اما من باهنر نمی‌توانم. بنده الان خیلی مایلم نشریه راه بیاندام، اما نمی‌شود. مثلا دو سه هفته، یک ماه است که نشریه‌ای را به نام جام هفته منتشر می‌کنیم، اما حساب کردیم با مقدار پولی که از دوستان و این طرف و آن طرف جمع کردیم، شاید دو سه شماره دیگر داشته باشیم. حزب این طور است، خیلی خرج دارد. حسابی هم خرج دارد. در دنیا تکلیف حزب‌ها روشن است. در غرب احزاب را تراست‌ها و صاحبان سرمایه اداره می‌کنند. در بلوک شرق هم، آنها که باقی مانده‌اند احزاب را دولت اداره می‌کند. در اینجا هنوز مشخص نیست که خرج حزب را چه کسی می‌دهد. من ادعا می‌کنم که اگر مثلا حزبی در کشور ما ده هزار عضو داشته باشد و این ده هزار نفر در سراسر کشور پراکنده باشند، در هر استانی هم یک ساختمان داشته باشد، حتی ساختمان محقر، لااقل سالی صد تا ۱۵۰ میلیون خرج دارد. این را خیلی دست پائین می‌گویم. خود من خیلی دلم می‌خواهد یک نشریه‌ای مثل همشهری داشته باشم، یک نشریه‌ای مثل جامعه در بیابوم، حالا بگویند مثلا توس، تصور این است که اگر یک میلیارد تومان نداشته باشم، نمی‌توانم جامعه یا توس داشته باشم... می‌خواهم بگویم، بی‌آئید فعالیت سیاسی کنید، اما حساب و کتاب‌ها روشن باشد. دفتری باشد، ضابطه‌ای باشد، حاکمیت قانون باشد.»

راه توده: مهندس باهنر در اینجا ضمن بیان این واقعیت که تشکیل حزب و یا انتشار روزنامه خرج دارد، ضمن پرونده سازی برای روزنامه همشهری، جامعه و کارگزاران سازندگی، که مثلا معلوم نیست پولشان را از کجا می‌آورند، خود را به تهاجم العارفين می‌زند. آقای باهنر راست می‌گوید که حزب درست کردن خرج دارد. این نکته هم درست است که کارگزاران سازندگی نیز اگر به بین برنامه تعدیل اقتصادی، خصوصی سازی و تشکیل شرکت‌هایی که کارخانه‌های دولتی را درحاج‌های دولتی خریدند و ... نبود، چنین امکانی را نداشتند؛ اما او به این اشاره نمی‌کند، که بزرگترین حزب کشور، در حال حاضر "موقوفه اسلامی" است که به نوشته نشریه ارگان این حزب، رد سراسر ایران شعبه و تشکیلات دارد و هر چند وقت یکبار و بر سر هر موضوع مهم مملکتی پلنوم و کنگره تشکیل می‌دهد. خود آقای باهنر نیز دبیر جمعی از تشکلات های اسلامی است، که بنام گروه‌های همسو فعالیت دارد و در کنار حزب موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران عمل می‌کند. خبرنگار نرسیده است، موقوفه اسلامی و تشکلات های همسو خرجشان را از کجا تامین می‌کنند، اگر کارشان حساب و کتاب دارد، چرا این حساب و کتاب را اعلام نمی‌کنند و به مردم نمی‌گویند خرج و دخلشان از کجا تامین می‌شود. و این تازه علاوه بر خرج و دخل مربوط به هزینه مالی گروه‌های تخریب و فشار است، که بسیاری عقیده دارند، سر نخ آنها به امثال خود ایشان، علی اکبر پرورش و موقوفه اسلامی وصل است. اگر تشکیل حزب خرج دارد، که دارد، پس شناخت مردم از موقوفه اسلامی، بعنوان حزب بازار صحیح نیست؟ اینکه این تشکلات ها خرجشان را نه از حق عضویت اعضا، بلکه از کمیته امداد امام، بنیاد مستضعفان و آستان قدس رضوی تامین می‌کنند صحیح نیست؟ اگر چنین است، مطابق کدام قانون و مقررات بیت المال خرج احزاب جبهه ارتجاع می‌شود؟

باهنر می‌گوید، قصد انتشار روزنامه‌ای مثل "جامعه" را دارد، ولی نمی‌تواند، زیرا پول ندارد. صرفنظر از اینکه، این اظهارات پرونده سازی و تحریک افکار عمومی علیه روزنامه‌های غیر حکومتی است، خبرنگار روزنامه آریا فراموش کرده است، به ایشان یادآوری کند، که یکی از نزدیکترین یاران و همفکران ایشان، یعنی احمد توکلی با ۵۰ میلیون دلار پولی که وزیر ارشاد

"لیبرالیسم"

از واقعیت تا تبلیغات

جاری در داخل کشور!

ع. سهند

تنیاسی را بدست می گیرد، دولت سرمایه داری شکل خونتای نظامی را می گیرد. اشکال تاریخی دیگر مانند بیسمارکسیسم و بوناپارتیسم در ارتباط با تفرقه درونی طبقه حاکم و یا شرایط ویژه تعادل نیروها در درون طبقه بورژوا، مطرح شده اند. از طرف دیگر، یلتسنیسم، شکلی از دولت سرمایه داری در پایان قرن بیستم است که انتقال از نظام سوسیالیستی به نظام سرمایه داری را هموار می کند. فاشیسم یکی دیگر از انواع دولت های سرمایه داری است که بسته به ویژگی های ملی، به شکل های مختلف ظاهر می شود. فاشیسم انتخاب سیاسی بورژوازی در شرایطی است که توانایی نگهداشتن توده های وسیع تحت همومنی و سیطره طبقاتی خود را از دست داده و دیگر قادر به تامین ثبات و بازتولید سرمایه داری، با استفاده از اشکال و شیوه های دموکراسی بورژوازی نباشد.

"دموکراسی بورژوازی" یا "دموکراسی لیبرال" متکی به عوامل زیر، به امور و مشکلات سرمایه داری رسیدگی کرده و با توجه به نگرانی ها و خواست های طبقات دیگر، حل مشکلات بورژوازی و ادامه همومنی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن را تامین می کند:

- ۱- وجود سیستم احزاب سیاسی که از طریق نظارت شدید و کنترل افکار عمومی از طریق رسانه های تصویری و چاپی بر شرکت توده ها در آن، عملاً محدود می شود.
- ۲- سلطه پول و ایدئولوژی بورژوازی بر روند انتخاباتی.
- ۳- به بازی گرفتن نمایندگان خرده بورژوازی و بویژه روشنفکران وابسته به آن در مراکز قدرت و تصمیم گیری. البته در نقشی زیردست و تابع.
- ۴- سرکوب احزاب طبقه کارگر و ممانعت از شرکت آنها در مرکز قدرت و تصمیم گیری.

البته، به رغم حفاظت های موجود در "دموکراسی لیبرال"، روند "دموکراتیک" می تواند نتایجی که کاملاً دلخواه بورژوازی نیست به بار آورد. بعنوان مثال، در ایالات متحده، در دهه های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ بخش هایی از خرده بورژوازی که تحت تاثیر جنبش های توده ای (زنان، جوانان و دانشجویان، جنبش سیاهان برای برابری سیاسی و اجتماعی و جنبش ضد جنگ ویتنام) تهیج شده و قدرت گرفته بود، از بورژوازی فاصله گرفته و با استفاده از موقعیت خود در درون "حزب دمکرات" بر مجموعه ای از سیاست های داخلی و خارجی و گرایشات و جریان های ایدئولوژیک اثر گذاشتند. این نتایج و تحولات بلافاصله از جانب طبقه حاکم بعنوان "بحران دموکراسی" ارزیابی شد. بحرانی که با طرح خواست های اجتماعی-اقتصادی افزون بر ثوان نظام در تامین آنها، دولت سرمایه داری را مورد تهدید جدی قرار داده بود.

راه حل پیشنهادی برای مقابله با "بحران دموکراسی" بشکل طرح "لعاب دموکراتیک" مطرح شد. بموجب این طرح، با سرکوب جنبش های توده ای و مطبوعات مردمی، از پیشرفت جنبش دموکراتیک و تحقق دموکراسی توده ای جلوگیری شده و قدرت و اتوریته به "خبگان سنتی" بازگردانده شد. طرح "لعاب دموکراتیک" بر نظرات سیاسی نولیبرالیسم استوار است. در زمینه سیاسی، نولیبرالیسم شکل گیری نظر واحد اکثریت جامعه را خطری بالقوه برای "آزادی" و "نظم خودجوش" حاکم بر بازار تلقی می کند. به نظر "هایک" این واقعیت که دموکراسی مدعی نمایندگی اکثریت افراد جامعه است، می تواند موجب دخالت در اموری شود که مغایر با منافع افراد است. در دموکراسی همیشه این وسوسه وجود دارد که نظر اکثریت در جهت ایجاد یک نظم از پیش تصویر شده، مانند دخالت دولت در برنامه ریزی اقتصادی، بکار گرفته شود. به گفته "هایک" به علت پیچیدگی بیش از حد دموکراسی های معاصر، به نظر اکثریت نمی توان اطمینان کرد. اگر نظر اکثریت مالکیت خصوصی و "بازار آزاد" را تهدید کند، نولیبرالیسم یک دیکتاتور صالح و خیرخواه را بر آن ترجیح می دهد.

در کشورهای جهان سوم، طرح "لعاب دموکراتیک" عنصر اصلی استراتژی توسعه سیاسی مورد نظر سرمایه داری جهانی برای این کشورها را تشکیل می دهد. آنچنان توسعه سیاسی که نه فقط موجب از میان برداشته شدن موانع اجتماعی و سیاسی موجود بر سر اعمال سیاست های تعدیل اقتصادی شده، بلکه در اذهان مردم این کشورها، به سمت گیری نولیبرالی مشروعیت بخشد. در چارچوب این استراتژی، هواداران سمت گیری نولیبرالی اقتصاد ایران، حملات هماهنگ و گسترده ای را علیه مفاهیمی مانند دموکراسی توده ای، جنبش های توده ای و جامعه توده ای پیش می برند.

غنی نژاد، در نوشته فوق الذکر ادعا می کند: «دموکراسی توده ای که در آن، رای اکثریت حکم قانون را به خود می گیرد و بر اقلیت (حتی اگر یک نفر باشد) تحمیل می شود، کاملاً با لیبرالیسم در تضاد است. دموکراسی مورد نظر لیبرالیسم (دموکراسی لیبرال) حکومت بر اساس (بقیه در ص ۱۶)

تبلیغات ایدئولوژیک سرمایه داری، در جهت باز تولید این نظام، در همه اشکال سازمان اجتماعی، از شیوه عامیانه "یک ظرف" کردن ارزش هائی که ادعا می شود بر جهان مدرن حاکمند، نیرو می گیرد. بر اساس این شیوه، اصول سازمان سیاسی (مفاهیمی مانند مشروعیت، دولت، حقوق بشر، دموکراسی)، ارزش های اجتماعی (مانند آزادی، برابری، احترام به فرد)، و اصول سازمان زندگی اقتصادی سرمایه داری (مانند مالکیت خصوصی و "بازار آزاد")، همه با هم مخلوط شده و سپس ادعا می شود که این معجون که تبلیغ می کنند، یک کل غیر قابل تفکیک را تشکیل می دهد. از این طریق است که پیوستگی سرمایه داری و دموکراسی به مثابه یک رابطه ذاتی و ضروری و مترادف بودن آزادی با "بازار آزاد" تبلیغ و توجیه می شود.

در حال حاضر، در ایران اینگونه تبلیغات همراه با حملات سطحی و سخیف علیه مارکسیسم، در توجیه سیاست های تعدیل اقتصادی وسیعاً بکار گرفته می شود. بعنوان نمونه، "موسی غنی نژاد" از مبلغان سیاست های صندوق بین المللی پول در ایران، در نوشته ای که در شماره ۶ هفته نامه "راه نو" منتشر شده، ادعا می کند:

«لیبرالیسم از جمله واژه هائی است که جامعه روشنفکری و سیاسی ما بیشترین ستم را بر آن روا داشته است. مارکسیست ها و چپ های رنگارنگ وطنی، بخصوص در سال های آغازین انقلاب اسلامی، با قلب معنای حقیقی لیبرالیسم آن را تبدیل به یک ناسازی سیاسی کردند. امروزه در جامعه ما، لیبرالیسم به معنای عدم پابندی به اصول، بی بندوباری، سازشکاری، بیگانه پرستی، دین ستیزی و به طور کلی هر مفهوم ضد اخلاقی در عرصه سیاست، فرهنگ و اقتصاد تلقی می شود... آنهایی که دشمنان سیاسی خود را ندانسته، اما از روی صداقت، متهم به لیبرالیسم می کنند، شاید اگر معنای درست آن را دریابند، از کرده خود پشیمان شوند!»

آقای غنی نژاد، همه این برداشت های عجیب و غریب از لیبرالیسم را به حساب مارکسیست ها و تعریف دقیق و علمی آنها از لیبرالیسم گذاشته است. او نمی نویسد، که سرمایه داری بزرگ تجاری و ارتجاع مذهبی ایران، در عین پابندی بی خشنه نسبت به لیبرالیسم اقتصادی-منهای آزادی های سیاسی و حتی سرکوب آن-، چنین معجون را با هدف توجیه سیاست سرکوبگرانه خویش، بعنوان لیبرالیسم در جامعه تبلیغ می کنند. غنی نژاد، بی اعتنا به این قلب مفهوم و ضرورت افشای ماهیت و انگیزه های ارتجاع و سرمایه داری تجاری در این مورد، با تکرار بخشی از نظرات "فردریک هایک"، بنیانگذار فلسفه نولیبرال، دموکراسی و آزادی را مترادف با سرمایه داری و "بازار آزاد" معرف می کند. البته، غنی نژاد از ذکر نام "هایک" دوری گزیده و به او تحت عناوینی مانند "یکی از متفکران برجسته طرفدار آزادی" و یا "یکی از اندیشمندان نکته سنج" اشاره می کند.

نیرنگ های عوامفریبانه راستگرایان طرفدار لیبرالیسم اقتصادی، منهای آزادی ها، در حاکمیت جمهوری اسلامی، عملاً این امکان را فراهم ساخته تا در این میان نتوان مشخص ساخت، که برخلاف ادعاهای تبلیغاتی، دموکراسی و سرمایه داری مترادف هم نیستند و دولت سرمایه داری اساساً بسته به تعادل نیروهای طبقاتی و مرحله توسعه سرمایه داری، می تواند به اشکال مختلف ظاهر شود. ادبیات مارکسیستی موجود به زبان فارسی، که عمدتاً حاصل نزدیک به ۶ دهه کار سیاسی-فرهنگی حزب توده ایران است، در زمینه تحلیل طبقاتی اشکال مختلف دولت سرمایه داری، برای درک دقیق از این مفاهیم می تواند مورد استفاده قرار گیرد، اما آنها که اهداف دیگری را در این عرصه های نظری دنبال می کنند، اعتنا به این کنکاش های علمی ندارند.

با توجه به شواهد تاریخی، دولت سرمایه داری، در کشورهای مختلف و تحت شرایط گوناگون، به شکل های زیر ظاهر شده است: خونتای نظامی، بیسمارکسیسم، بوناپارتیسم، فاشیسم، یلتسنیسم و لیبرال دموکراسی. در نظام سرمایه داری، زمانی که گروه کوچک بورژوازی کمپرادور، رهبری و قدرت

اشکال انفجاری خود به نمایش گذاشت. علیرغم شدت این حملات پسر و صدا، شیطان بزرگ بیش از آنچه لازم بود نگران نشد و در انتظار گذشت زمان و فرصت‌های پیش رو باقی بماند، گرچه نگران توسعه نفوذ روزافزون شوروی در کشورهای اسلامی بود.

ورود ارتش سرخ به خاک افغانستان در سال ۱۹۷۹ آن فرصت مناسب را برای به تله انداختن «امپراطوری شر» فراهم ساخت. «ریگان» مشاوران خویش را فرا خواند تا در این بزرگوار تاریخی هر آنچه را در اندیشه دارند طرح کنند. در جلسات ستاد بحران، که در کنار کاخ سفید تشکیل شده بود، چه طرح‌ها که مطرح شد و چه آینده‌های بلند پروازانه‌ای که عنوان نشد. همه آنها بر یک استراتژی تکیه داشتند: «برگرداندن زخم ناسور کمونیستی که بر بدن سرمایه‌داری بود، به سمت اتحاد شوروی»

از درون همین ستادها، خشونت اسلامی علیه مسکو هدایت شد و آمریکا بدون وارد ساختن یک سرباز خود به صحنه، ویتنام خویشی را بر شوروی تحمیل کرد، که در آن مجاهدان افغانی از حمایت بریگاد اترناسیونال اسلامی برخوردار بودند. در سال‌های ۸۰، دیگر فلسطینی‌ها و «جفیه» سفید و سیاهشان علامت و سمبل مبارزه نبود، بلکه ریش بلند مجاهدین افغانی و «یگول» (کلاه پشمی افغانی) جای آن را گرفت. همچنان که سبزه با شوروی و کمونیسم، جانشین سبزه با آمریکا و صهیونیسم شد. در این سال‌ها، جنگ افغانستان دارای سه ضلع و سه پشت جبهه بود: ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان. اولی و دومی پول و اسلحه می‌رسانند و دومی در عین حال، داوطلبان را از سراسر جهان گرد آورده و راهی پاکستان می‌کرد و سومی کار توزیع سلاح، آموزش و رهبری و هدایت آنها را برعهده داشت. در این میان آنچه به حساب نمی‌آمد، مردم و کشور افغانستان بودند. اگر ایالات متحده توانسته بود اتحاد شوروی را در تله بیناندازد، عربستان سعودی نیز موفق به کشیدن ترمز جنبش ضد آمریکائی در ایران شده بود. برای سلسله وهابی حاکم بر عربستان، این یک امر حیاتی بود، که داعیه رهبری اسلام را از انحصار ایران و خمینی بیرون بیاورد. همان خمینی که خود را مجری قرآن، مخالف سلاطین کشورهای مسلمان می‌نامید و شاه فهد را «مسلمان دروغین» خطاب کرده بود. یگانه سلاحی که عربستان برای مقابله با انقلاب ایران و آیت الله خمینی داشت، دشمنی در تنور فتنانیزم مذهبی (ارتجاع مذهبی) و جدا ساختن باز هم بیشتر صفوف سنی‌ها با شیعه‌ها بود. حساب‌های بانکی و دفترچه‌های معتبر بانکی، برای این دو هدف هرگز بسته نشدند، چرا که افغانستان به عرصه مناسبی برای رسیدن عربستان به اهداف خود تبدیل شده بود. آمریکا نیز از این استراتژی حمایت کامل می‌کرد.

پاکستان با آگاهی از وضع شکننده خود و نگران از هویت بنا شده خویش، که متکی به اسلام و اکثریت مسلمان ساکن آن، از هندوستان جدا شده است، در این میدان نقش مهم خویش را بخوبی ایفاء کرد. دولت‌های این کشور، که همیشه نگران تشکیل یک حکومت «لایتنک» در افغانستان بودند، نگران از پا گرفتن حکومت‌های چپ و کمونیست در افغانستان، از حضور ارتش سرخ در این کشور بیشترین بهره را بردند. آنها از یک طرف به جنگ اسلام علیه کمونیسم دامن می‌زدند و از طرف دیگر به بهانه حضور این ارتش در افغانستان، مانع گسترش حضور سیاسی هندوستان در افغانستان و گسترش روابط دولت‌های افغانستان و هندوستان می‌شدند.

جنگ در کوهستان‌های افغانستان چنین بغرنج و پیچیده ادامه یافت. داوطلبان مسلمان، که از سراسر جهان به افغانستان منتقل شده بودند، از این استراتژی نامشروع هیچ اطلاعی نداشتند، آنها در جنگ افغانستان، نیرومندترین مظهر همبستگی را یافته بودند و بریگادهای بین‌المللی مسلمان، به سبک مشخصه‌های جنگ‌های پارتیزانی بریگادهای اسپانیا، رومانیسم‌های قهرمانانه خود را پی می‌گرفتند. تند باد جهاد اسلامی، در همه کشورهای مسلمان به حرکت درآمد. امروز، وقتی انسان پای صحبت این داوطلبان عراقی، اردنی، کرد، الجزایری، مصری، ترک، سودانی و حتی فرانسوی می‌نشیند، می‌بیند که شوروی با یک اشتباه بزرگ، چگونه توانست مسلمانان پراکنده را علیه خود متحد و بسیج کند. گذشت سال‌ها نیاز بود، تا این جوانان ببینند و بدانند، چگونه غرق در خرافات شده بودند. زمانی که دیگر، ارتش سرخ از افغانستان عزیمت کرده و اختلاف میان گروه‌های بزرگ مجاهدین، به جنگ خانگی و بردار کشی تبدیل شده بود. آنها، تازه، و چه دیر خود را قربانیان یک استراتژی آمریکائی یافته بودند، و تازه نه همه! آنها در کنار غرور باز یافته خویش، شاهد تنوع دیرپای اسلام و برداشت‌های گوناگون از آن شدند، که در جنگ جدید میان مجاهدان به نمایش درآمد بود. جنگی، که پیش‌بینی آن، چندان دشوار نبود.

پس از ورود نیروهای شوروی در سال ۱۹۷۹ به افغانستان، هر یک از رهبران گرایش‌های اسلامی افغانستان به منطقه خود رفته بودند تا جنگ چریکی را سازمان بدهند. «حکمتیار» که بطور مشهودی مورد پسند سازمان اطلاعاتی پاکستان بود، قسمت اعظم سلاح‌های خود و افرادش را از پاکستان بدست آورد. همسای شمالی او، احمد شاه مسعود به تله مانده‌های استقلال خویش علاقمند است. تفاوت نگرش‌های آنها به اسلام، بتدریج جنبه سخت‌ایدئولوژیک به خود گرفت. حکمتیار یک سنت گرا و احمد شاه مسعود یک میانه‌رو اسلامی تبارز کردند. البته این جدائی ریشه‌های بسیار پر قدرت دیگری نیز داشت: حکمتیار پشتون و احمد شاه مسعود

ادامه جنگ در افغانستان، گسترش آن به تاجیکستان، اعلام حکومت شریعت اسلامی در پاکستان و تلاش جنون‌آسایی که ارتجاعی‌ترین بخش حکومت جمهوری اسلامی برای تسلط کامل بر قدرت و تحمیل عقب مانده‌ترین روایات و احکام اسلامی به مردم ایران، نشان می‌دهد که امپریالیسم روی ارتجاع اسلامی، سرمایه‌گذاری‌های دراز مدت کرده است. در گزارشی که می‌خوانید، علاوه بر این امر، نکات بسیار قابل توجهی پیرامون توطئه‌های عربستان، پاکستان و آمریکا برای منحرف ساختن انقلاب ایران از مسیر واقعی خود، سوء استفاده وسیع از ورود ارتش اتحاد شوروی به افغانستان، جهت به انحراف کشاندن افکار عمومی ایران و منحرف ساختن انقلاب ۵۷ از مسیری که طی می‌کرد، وجود دارد. همچنین پیرامون شکل‌گیری ناکهانی «طالبان» افغانستان و انگیزه‌های تشکیل این گروه‌بندی مذهبی-نظامی.

در کنار این گزارش، مطالعه دوباره موضعگیری حزب توده ایران، پیرامون حضور ارتش اتحاد شوروی در افغانستان را نیز می‌آوریم، تا دانسته شود، حزب ما به مسائلی که پس از ۱۸ سال حقایق آن کم کم نمایان می‌شود چگونه تکیه کرده است. البته در متن انتشار این نظر، انتقادی هم نهفته است و آن نیست، مگر نادرست دانستن عدم اعلام رسمی و آشکار آن، در زمان وقوع حادثه.

"طالبان"

یک محصول مشترک

*** ورود ارتش سرخ به افغانستان، علاوه بر نتایج مثبتی که برای آمریکا در برداشت، حربه تبلیغاتی شد جهت تغییر جهت گیری ضد امپریالیستی جنبش‌های ملی در کشورهای مسلمان و از جمله در ایران!**

نویسنده: اولیویه روا(*)

کردآوری: "اوزولا گاوئیر" (نقل از نشریه: نوول ابزرواتور)

ترجمه: الف. بزرگر

۸۰ هزار مسلمانی که آمریکا از تمام دنیا جمع کرده و در جاده قاطررو میان پیشاور، که عقب جبهه پاکستان را به دره‌های عصبان زده افغانستان وصل می‌کند، علیه ارتش سرخ به حرکت درآورده بود، اکنون در سراسر جهان پخش شده‌اند. جاده‌ای که به پنج گردنه شهرت دارد.

آنها را به بهانه یاری رساندن به برادران دینی خود که مورد تهاجم کمونیست‌های بی‌دین قرار گرفته بودند، از کشورهای اسلامی جمع کردند و سرب‌های آنها را بر از تبلیغات و سینه‌هایشان را مملو از کینه ساختند. وقتی به کوه‌های افغانستان و یا اردوگاه‌های نظامی پاکستان می‌رسیدند، در آرزوی شهادت و قهرمان شدن بودند. آنها را آماده کرده بودند، تا برای وحدت امت اسلامی، که در طول تاریخ دولت‌های حاکم در کشورهای اسلامی آن را بشدت تضعیف کرده بودند، بزمزمنند. در این عرصه عرب‌ها و فارس‌ها شمارشان بیش از ترک‌هاست.

امروز باید برای این تناقض پاسخی یافت: «تا زمان جنگ مذهبی علیه ارتش شوروی در افغانستان، همین رزمندگان اگر شوروی را دوست نداشتند، دشمن آن هم نبودند، دشمن شماره یک آنها آمریکا و اسرائیل بود. قبله‌شان هم فلسطین» انقلاب ایران که پیروزی شد، خمینی بر این آتش کینه نسبت به آمریکا نفت پاشید. آنها که پس از ورود ارتش سرخ به افغانستان، از سراسر جهان اسلام جمع شده و به اردوگاه‌های نظامی پاکستان برای جنگ مقدس با کمونیسم بسیج شدند، تا پیش از این زمان خود را فرزندان جنبش‌های ضد غربی، خلف جنبش‌های استقلال طلبی از انگلستان استعمارگر و آن جنبش‌های ملی می‌دانستند که هنوز در الجزایر، مراکش، مصر، فلسطین به حیات خود ادامه می‌داد. حتی جریان اخوان المسلمین نیز در سال‌های ۶۰-۷۰ به صف مبارزان علیه اشغالگران اسرائیلی و مخالفان آمریکا پیوسته بود. انقلاب ایران، این آتش ملایم را بار دیگر شعله‌ور کرد. آیت الله ایران (آیت الله خمینی) از همان ابتدا اردوگاه خود را انتخاب کرده بود: دشمن امروز ما در سمت «چپ» ما قرار ندارد. شوروی شیطان کوچکی است که باید منتظر بماند. امروز شیطان بزرگ آمریکا است»

قتل انور السادات در سال ۱۹۸۱، انفجار مقر تفنگداران دریایی آمریکا و قتل چتریان فرانسوی در لبنان در سال‌های ۱۹۸۳-۱۹۸۴ رادیکالیزم اسلامی را در

در اینجا به یک واقعیت تاریخی هم باید اشاره کرد، واقعیتی که هم عربستان و هم پاکستان بر آن واقفند و از آن استفاده می کنند: در طول تاریخ اسلام، هر بار قیام پشتون ها، بنام اسلام صورت گرفته، خرافاتی ترین و عقب مانده ترین باورهای مذهبی برتری خود را نشان داده است، از جمله و در صدر آن، ستیز جنون آسا با زنان.

آنچه در افغانستان گذشت، اکنون عوارض خود را در سراسر جهان نشان می دهد، و آن انگیزه ای که امریکا براساس آن، بریگادهای اسلامی را تشکیل داد، امروز در بوسنیا، کشمیر، فیلیپین و دیگر کشورهای مسلمان نیز به انواع و اشکال مختلف، با هدف تامین منافع استعماری این کشور پیگیری می شود. در واقع، آن بمب اسلامی که امریکا بر موشک جنگ سرد سوار کرده بود، همچنان در حال موشک باران کشورهای اسلامی است، گرچه عوارضی هم در عرصه تروریستی در کشورهای بزرگ اروپائی و از جمله در خود امریکا در پی داشته باشد، که انفجار در ساختمان "مانهاتان" در نیویورک یک نمونه آنست.

* "ویور روی" پولیتولوگ و متخصص امور افغانستان است. او بین سال های ۱۹۸۵-۱۹۸۸ بارها به افغانستان سفر کرد و با کتابی که تحت عنوان "افغانستان، اسلام و مدرنیته" در سال ۱۹۸۵ منتشر ساخت به شهرت رسید.

مصاحبه با "ز. برژینسکی" مشاور امنیتی کاخ سفید در زمان ریاست جمهوری کارتر

(مصاحبه ای که در زیر می خوانید، روشکر بسیاری از واقعیت دیروز و امروز جهان و منطقه است. همان واقعیتی، که به حزب توده ایران اجازه می دهد، بلافاصله پس از اعلام حالت جنگی در کشور، به بهانه پیروزی های طالبان در افغانستان، آنرا توطئه ای برای گسترش جنگ در منطقه، مداخله نظامی در امور داخلی ایران و آغاز جنگ مذهبی بین سنی ها و شیعه ها، و در عرصه داخلی توطئه ای از سوی ارتجاع حاکم برای تثبیت موقعیت خویش اعلام دارد. (مراجعه کنید به نامه "راه توده" به محمد خاتمی، در شماره ۷۵ راه توده)

همین واقعیتی سیاسی بود که بلافاصله پس از ورود ارتش اتحاد شوروی به خاک افغانستان و آغاز گردش به راست در سیاست خارجی جمهوری اسلامی و تقویت موقعیت کمونیست سئوها، شوروی سئوها و مرتجعین در حاکمیت، حزب توده ایران طی نامه مشروح و تحلیلی خود به آیت الله خمینی، از وی خواست، تا پیش از دسترسی به تمام اطلاعات مربوط به جوانب مختلف حوادثی که روی داده و در حال تکمیل است، از هر نوع موضعگیری که به سود سیاست های تجاوزگرانه امریکا در منطقه باشد پرهیز کند. رهبری حزب توده ایران، با همین روشنگری و واقع بینی بود، که بنا بر اسناد منتشره در کتاب خاطرات نورالدین کیانوری، با سفر فوری دبیر اول حزب توده ایران به اتحاد شوروی (از هر راه ممکن و علیرغم مخاطرات پیش رو) جهت اعلام نظرات حزب ما پیرامون رویدادهای افغانستان و مخالفت با حضور نظامی ارتش سرخ در این کشور، موافقت کرد. حزب ما، بنا بر همین اسناد، از همان ابتدای ورود ارتش اتحاد شوروی، علیرغم حمایت علنی که از این امر، در چارچوب مناسبات بین المللی خود بعمل آورد، این رویداد را، مخالف مصالح انقلاب ایران، افغانستان و بسود امریکا ارزیابی کرد.)

امریکا، پیش از روس ها وارد افغانستان شده بود!

نوول ابزواتور (چاپ فرانسه)
ترجمه: الف. برزگر

"روبرت گیتس"، رئیس سابق سازمان اطلاعات و امنیت امریکا (سیا) در خاطرات خویش اعتراف می کند: سرویس های اطلاعاتی امریکا، شش ماه پیش از مداخله نظامی شوروی در افغانستان، کمک رسانی نظامی به مجاهدین این کشور را شروع کرده بود. در آن زمان شما مشاور امور امنیتی پرزیدنت کارتر بودید، بنابراین شما نقش کلیدی در این ماجرا ایفاء کردید. این را قبول دارید؟

برژینسکی: براساس روایت رسمی و تاریخی، کمک CIA به مجاهدین افغانستان در سال ۱۹۸۰ شروع شد، یعنی بعد از آنکه ارتش شوروی

تاجیک است و هر دو آنها در طول جنگ با ارتش سرخ، میراث تاریخی اختلافات این دو قوم را در کوله بارهای خویش حمل می کردند. از میان این دو قوم نیز، همسایه بزرگ، یعنی پاکستان همیشه دومی ها را انتخاب کرده است. چرا که پشتون ها یک اقلیت قوی صاحب نفوذ در ارتش، خدمات عامه و بخصوص سرویس های اطلاعاتی پاکستان هستند و بسا پشتون های افغانستان نیز پسر خاله و پسرعمو به حساب می آیند!

پس از بازگشت ارتش سرخ، جمعی از آن دانشجویان انقلابی دهه ۶۰ که در سال ۶۸ به قیام و کودتا علیه دولت وقت افغانستان کمک کرده و راه را برای تشکیل یک حکومت چپ و کمونیستی فراهم ساخته بودند، حالا بتدریج جبهه عوض کرده و به نیروی مقابل پیوستند و بریگادهای بین المللی را کامل کردند. برخی از آنها، که نیرخ اخوان المسلمین جهانی را پذیرفته بودند و پس از کودتای نافرجام علیه دولت (در زمان دکتر نجیب الله) به پاکستان گریخته بودند، با استقبال ارتش پاکستان و سازمان های امنیتی این کشور روبرو شدند. آنها دیگر جوانانی آرمان گرا نبودند، بلکه ژنرال های تحصیل کرده و صاحب نفوذ در ارتش افغانستان بودند، که حالا پشت به جبهه خود می کردند! این نیروی کمکی نیز، در حالیکه در ابتدا کمکی بود به بریگادهای بین المللی مسلمانان، اما در نوع خود بتدریج تبدیل به یک گره دیگر در گره کور دسته بندی هائی شد که پس از خروج ارتش شوروی در میان مجاهدان و بریگادهای بین المللی شکل گرفت.

با خروج ارتش سرخ از افغانستان در سال ۱۹۸۹، جنگ های کوچک بین گروه های مجاهدین، به جنگ داخلی تبدیل شد. چهره واقعی این جنگ در شهر کابل، از پشت نقاب تقدس اسلامی بیرون آمد. کابل، طعمه ای بود که هر کدام تکه ای از آنرا به دندان گرفته و سهم بیشتری را به سوی خود می کشیدند. داوطلبان راه گم کرده تازه از خواب تلخ بیدار می شدند: پیکاری که پشت سرمانده بود، هیچ تقدسی نداشت، مسلمان "خوب" در برابر مسلمان "بد" قرار نداشت، بحثی از آمت واحد در میان نبود، آنچه در برابر بود، جنگ بر سر قدرت و سهم بیشتر در غارت و حکومت بود.

اشغال کویت در سال ۱۹۹۱ توسط ارتش عراق، برگ های جدیدی را بر سر میز قمار افغانستان قرار داد. حکمتیار که از جانب سازمان های اطلاعاتی امریکا و پاکستان حمایت کامل می شد، در کنار عراق قرار گرفت و سعودی ها، که هزینه سنگین جنگ علیه ارتش سرخ را پرداخته و به توصیه پاکستانی ها، روی حکمتیار حساب های بلند مدت باز کرده بودند، بلافاصله منبع امرار معاش شخصی و نظامی او را قطع کردند و برای همیشه در برابر او یک علامت سوال گذاشتند. این بی مهری، پس از حمله امریکا و متحدانش به عراق و باز گرداندن امیر کویت بر تخت سلطنت، به طرد قطعی حکمتیار توسط عربستان و متحدان عرب منطقه ای او ختم شد. پاکستان، که روی حکمتیار، بدلیل پشتون بودن و نقشه ای که برای تسلط پشتون ها بر حکومت آینده افغانستان داشتند، حساب دراز مدت باز کرده بودند، در برابر کشورهای ثروتمند منطقه خلیج و بویژه عربستان سعودی، چاره ای جز تسلیم نداشت. بدین ترتیب حکمتیار از صحنه سیاسی نظامی دور شد و بین زمین و آسمان معلق ماند.

پس از این رویداد، ادامه کشاکش ها بین دسته بندی های جهادی و با توجه به تمایل و استدلال های پاکستان برای تشکیل یک حکومت مقتدر سراسری از پشتون ها در افغانستان بیرویه بر اثر اصرار نظامی ها و سازمان های اطلاعاتی پاکستان- شاگردان مدارس مذهبی پاکستان زیر نورافکن قرار گرفتند. این چند هزار طلبه پشتون مقیم مدارس مذهبی پاکستان، تحت نفوذ روحانیون وابسته به عربستان سعودی قرار داشتند و یکی از انگیزه های حمایت همه جانبه و تقویت نظامی-مالی آنها توسط عربستان، بدلیل همین نفوذ و تسلط دیرینه عربستان بر آنها بود. پدیده ای بنام "طالبان"، بدین ترتیب و پس از ریزش های طولانی پشت پرده، که نمی توانست بدون موافقت امریکا و انگلستان انجام گیرد از انزوا بیرون آمد و وارد صحنه سیاسی نظامی افغانستان شد. این طلبه های حوزه های مذهبی، بسرعت کتاب و دفتر را زمین گذاشته و در اردوگاه های نظامی پاکستان سلاح بدست گرفتند. اکثر آنها نوجوانان تازه بالغ و یا نزدیک به بلوغ سنی بودند. در کنار تبلیغ و تدریس عقب مانده ترین و قرون وسطائی ترین اندیشه ها و برداشتهای اسلامی، که در اردگاه های نظامی-آموزشی جدید جریان داشت، به این باکره ها، وعده مصاحبه زنان و دختران، مطابق احکام اسلام نیز داده می شد. وعده ای که به زننده ترین اشکال و جنایتکارانه ترین روش ها در بسیاری از شهرهایی که بدست طالبان سقوط کرده است، عمل شده ویا زنان و دختران، همانند غنایم جنگی رفتار شده است. هزیان های آلوده به شریعت اسلامی، با حمایت و هدایت امریکا و پاکستان به اندیشه ها و باورهای طلبه های جوان و نوجوان افغانی، که اکنون با حمایت ارتش پاکستان ۹۰ درصد خاک این کشور را در تصرف خود دارند تبدیل شده است. البته در این مرحله هم، مانند دوران یک تازی بریگادهای اسلامی در کوهستان های افغانستان، زیر بیرق سبز جهاد، اعتقاد به پیروزی نهائی اسلام بر سراسر جهان و شریعتی که این طلبه ها مجنون آن می باشند، غیر دینی ترین اراده ها و انگیزه ها پنهان است.

بن لادن-طالبان و آمریکا

نوشته خالد داوود

الاهرام هفتگی

۲۰-۲۶ اگوست ۹۸

(نوشته زیر ضمن افشای رابطه بن لادن و تشکیلات او با ارتجاع عرب و امپریالیسم، از نقش آنها در خدمت به سیاست‌های امپریالیسم آمریکا در افغانستان، چین، تاجیکستان، بوسنی و اکون در کوزوو پرده برمی‌دارد. برای نشان دادن رابطه بن لادن و طالبان یادآوری این نکته نیز لازم است که بن لادن داماد رهبر طالبان ملا محمد عمر است و دختر محمد عمر همسری می‌باشد. علاقمندان به پیگیری نقش و وابستگی بن لادن به سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس و آمریکا می‌توانند در شماره ۷۶ راه توده مقاله‌ای را که در همین زمینه منتشر شده بخوانند.)

برخلاف بسیاری از اتباع ثروتمند عربستان سعودی، که فقط بصورت مالی از جنگ علیه نیروهای شوروی در افغانستان حمایت می‌کردند، آسامه بن لادن خود شخصا وارد عمل شد. در نتیجه او به رهبر بلامنزاع هزاران جوان و نوجوانی که از سراسر جهان عرب و کشورهای اسلامی برای شرکت در جنگ علیه شوروی به افغانستان انتقال یافته بودند، تبدیل شد. آنها کمک‌های سخاوتمندانه‌ای از ایالات متحده، پاکستان، کشورهای ثروتمند خلیج فارس و انورسادات دریافت می‌کردند.

بن لادن با استفاده از میلیون‌ها دلاری که در اختیار داشت، اقدام به خرید بلنوز، ساختن تونل‌های عظیم در دل کوه‌ها، بنای بیمارستان‌های چریکی و انبارهای نظامی کرده و به گفته خود، هزاران مصری، الجزایری، فلسطینی، یمنی، اردنی و لبنانی را برای پیوستن به "برادران" مسلمان افغانی‌شان در مبارزه علیه نیروهای شوروی به افغانستان منتقل کرد.

طی دهه ۱۹۸۰ ایالات متحده و بن لادن در کنار هم قرار داشتند. بدستور رونالد ریگان، رئیس جمهور وقت آمریکا، سازمان "سیا" نه تنها میلیارد‌ها دلار اسلحه در اختیار بن لادن گذاشت، بلکه او و افرادش را در استفاده از تکنیک‌های پیشرفته جنگ‌های چریکی و موشک‌های استینگر برای سرنگون کردن هواپیماهای جنگنده شوروی آموزش داد.

ضیاءالحق، رئیس جمهور وقت پاکستان هم میلیون‌ها دلار کمک نقدی بمنظور کمک به مخالفین دولت افغانستان از آمریکا دریافت کرد و در قبال آن اسلحه و خدمات لجستیک در اختیار مجاهدین افغانی گذاشت. سازمان جاسوسی و اطلاعاتی انگلیس (ام ۱۶) موشک‌های ضد هوایی ساخت آن کشور را به مجاهدین تحویل داد. انورسادات، رئیس جمهور وقت مصر، گروه‌های بنیادگرای اسلامی را که بخاطر مقابله با نفوذ گسترده اپوزیسیون چپ در مصر، تحت حمایت قرار داده بود، تشویق کرد، که رزمندگان به افغانستان بفرستند. اخوان المسلمین که در آن زمان چندین سندیکی حرفه‌ای را در اختیار داشت، در این زمینه وارد عمل شد، در جمع جوانان بیکاری که به جبهه‌های افغانستان گسیل شدند، پزشکان، (مانند مظاهری، رهبر کنونی جهاد اسلامی) مهندسان، حقوقدانان و آموزگاران عضو اخوان المسلمین هم حضور داشتند.

افراد این شبکه بین‌المللی تحت حمایت امپریالیسم و ارتجاع عرب، نه تنها علیه شوروی جنگیدند، بلکه از نظر ایدئولوژیک هم آماده شده بودند که برای هر جریان و امری که سرمایه داری جهانی آنها "اسلامی" تبلیغ کند، مبارزه کنند. در نتیجه، پس از پایان جنگ علیه شوروی در افغانستان و زمانی که گروه‌های مسلح افغانی سلاح‌هایی را که در اختیار داشتند، به سمت یکدیگر بکار گرفتند، بنیادگرایان اسلامی که از جهان عرب به افغانستان رفته بودند، آن کشور را ترک کرده و ابتدا به بوسنی رفتند و در آنجا طی سال‌های ۹۳-۱۹۹۲ علیه نیروهای صرب جنگیدند. آنها همچنین در چین و تاجیکستان علیه نیروهای روسی جنگیدند و اکنون هم بر اساس گزارش‌های موجود در کوزوو در کنار اقلیت مسلمان آلبانی‌الاصل و علیه دولت یوگسلاوی فعالانه درگیر هستند. براساس گزارش‌های رسمی دولت هندوستان، تروریست‌های پاکستانی که در کشمیر به کشتار غیر نظامیان و ارباب عمومی متوسل می‌شوند، فارغ‌التحصیلان اردوهای بن لادن هستند.

وارد افغانستان شد. اما حقیقتی که تاکنون گفته نشده آنست که در تاریخ سوم ژوئیه سال ۱۹۷۹ پرزیدنت کارتر اولین فرمان را در مورد کمک پنهانی به مخالفین رژیم طرفدار شوروی در کابل صادر کرد و در همین روز، من یادداشتی به پرزیدنت نوشتم که در آن به وی توضیح دادم که به نظر من این کمک باعث مداخله نظامی شوروی‌ها در افغانستان خواهد شد.

— علیرغم این ریسک، شما طرفدار این عملیات پنهان بودید؟ و یا شما هم منتظر ورود ارتش شوروی به افغانستان بودید و با تائید فرمان پرزیدنت تحریک شوروی برای مداخله نظامی در افغانستان را پیش می‌بردید؟
پروژینسکی: کمی فسق دارد. ما شوروی‌ها را به مداخله تشویق نکردیم، ولی با این عمل خودمان، در صد تحریک شوروی برای مداخله نظامی در افغانستان را بالا بردیم.

— زمانی که شوروی‌ها برای توجیه مداخله نظامی خود در افغانستان گفتند که آنها می‌خواهند در برابر مداخله مخفیانه ایالات متحده آمریکا در افغانستان بایستند، هیچکس این حرف آنها را باور نکرد، در حالیکه اکنون شما به مدارکی اشاره می‌کنید که آن حرف شوروی‌ها را تائید می‌کند. امروز از آنچه که گذشت، متأسف نیستید؟

پروژینسکی: ازچه باید متأسف بود؟ این عملیات پنهانی، یک ایده عالی بود. نتیجه آن این شد که روس‌ها در دام افغانستان افتادند و حالا شما می‌خواهید که من از این بابت ابراز تأسف کنم؟ روزی که روس‌ها رسماً از مرز افغانستان گذشتند، من به پرزیدنت کارتر نوشتم: «ما حالا فرصت آنرا داریم که آن جنگی را به شوروی تحمیل کنیم که در ویتنام به ما تحمیل شد». در حقیقت مسکو می‌بایست در طول تقریباً ۱۰ سال، جنگ تحمل ناپذیری را برای دفاع از دولت افغانستان پیش ببرد، جنگی که سرانجام ضعف روحیه و در نتیجه فروپاشی امپراطوری شوروی را همراه آورد.

— شما، از این متأسف نیستید که باعث رشد بنیادگرایی اسلامی شدید و به تروریست‌های آینده سلاح، تمرین و مشورت دادید؟

پروژینسکی: چه چیز از دیدگاه تاریخ جهان با اهمیت‌تر است؟ طالبان و یا سقوط امپراطوری شوروی؟ وجود چند گروه‌بندی اسلامیست تشنج‌زده، و یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟

— فقط چند گروه اسلامیست تشنج زده؟ پس چرا گفته می‌شود و تکرار می‌شود که بنیادگرایی اسلامی امروز یک تهدید جهانی است؟

پروژینسکی: این حرف‌ها احمقانه است! می‌گویند که غرب بایستی یک سیاست همگانی و هماهنگ در برابر اسلام‌یسم داشته باشد. این احمقانه‌ترین حرف است، زیرا اسلام‌یسم همگانی وجود ندارد، که ما سیاست هماهنگ لازم داشته باشیم. اسلام را بطور منطقی و نه با شیوه عوام‌فریبانه و احساساتی ببینیم. این بزرگترین دین دنیا با یک میلیارد و نیم پیرو است. چه چیز مشترکی بین عربستان سعودی بنیادگرا، مراکش میانه رو، پاکستان نظامی گرا، مصر طرفدار غرب و آسیای میانه سکولار وجود دارد؟ بنظر من، نه چیزی بیش از آنچه که کشورهای مسیحی مذهب را به هم پیوند می‌دهد.

اسناد سخن می‌گوید:

حزب توده ایران و اشتباه حضور ارتش سرخ در افغانستان!

*حزب ما، با حضور ارتش سرخ در افغانستان موافق نبود و آن را طی نامه‌ای به رفقای شوروی هم اطلاع داده بود. به محض آنکه آندره پوف جانشین برژنف شد، من قرار بود از راه مرز به اتحاد شوروی رفته و ضمن مذاکره و تبادل نظر درباره همه مسائل جهانی و منطقه، در این باره هم با او صحبت کنم.
(مصاحبه نورالدین کیانوری با روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۷۰)

* آندریوف شخصیت برجسته‌ای بود و برجستگی او از این است که در زمانی که برژنف در صدر قدرت در اتحاد شوروی نشسته بود و وی مسئول سازمان امنیت شوروی بود و آن قدرت را داشت که در مقابل اشتباه احمقانه برژنف یعنی فرستادن ارتش به افغانستان ایستاده و آن را نادرست بداند و روی مخالفت خود نیز بایستد. او ازاینکه مقام و قدرتش را از دست بدهد نهراسید!
(مصاحبه نورالدین کیانوری با کیهان هوانی، ۲۰ آبان ۱۳۷۰)

سخنرانی دکتر پیمان در سوئد:

"مردم ایران نان و آزادی را با هم می خواهند!"

دکتر حبیب الله پیمان، رهبر جنبش مسلمان مبارز، اخیراً سفری به کشور سوئد داشت. وی در تاریخ ۱۰ اکتبر، برای جمعی از ایرانیان مقیم این کشور سخنرانی کرد. عنوان سخنرانی وی "موانع تحقق آزادی در ایران" بود. وی گفت: وقتی اجداد ما از بهشت موعود رانده شدند، تنها مشکلشان آزادی نبود، بلکه پیدا کردن نان برای ادامه حیات هم بود.

دکتر پیمان، سپس با تأکید بر این مسئله که تفکیک دو مقوله رهاشی و آزادی اهمیت دارد، اشاره نمود که رهاشی به معنای آزادی نیست و برای رسیدن به آزادی درک آن اهمیت فراوان دارد.

وی سپس به انقلاب سال ۵۷ اشاره کرد و گفت که مردم در وهله اول می خواستند که از دیکتاتوری شاه رهاشی یابند، ولی این به معنای درک یکسان از آزادی نبود، حتی نیازهای مردم هم یکسان نبود. تصادم، هرج و مرج و لجام گسیختگی بعد از هر نهضتی می تواند مردم را خسته کند و آنان به یک نفر قلدر که ثبات جامعه را تأمین کند، رای بدهند. مشکل مردم در وهله اول نه فقط مسئله آزادی، بلکه امنیت و رفاه است، ضمن آنکه خواست آزادی نزد اقشار مختلف مردم یکسان نیست.

نارضایتی مردم ایران و دنباله روی مردم از یک شعار، الزاماً به معنای خواست آن شعار نیست، بلکه به معنای آن است که مردم تبلور خواست خود را در آن شعار متبلور می بینند، مانند شرکت در انقلاب.

استمرار چند هزار ساله حکومت ها در ایران و مناسباتی که به مردم تحمیل کرده اند، آثاری داشته که این آثار هنوز در رفتار و کنش مردم ایران به چشم می خورد. اینکه مردم خود به مسئله ضرورت آزادی و دفاع از آن برسند تجربه طولانی را می طلبد؛ انسان تا آن زمان که خود نتواند تحلیل کند و دارای خلاقیت ذهنی نباشد، نمی تواند آزاد باشد. فقدان خلاقیت و تحلیل از مسائل و رویدادها یک معضل جامعه ماست، که بوضوح در میان روشنفکران ما نیز به چشم می خورد، حتی در انقلاب مشروطه نیز سعی کردیم با تئوری های عاریتی نهضت را پیش ببریم که موفق نشدیم، زیرا با روح جامعه همخوانی نداشت. در جامعه ما، همواره مجتهد، گزوه، شاه و ارباب سعی در حل مسائل داشتند، بدون آنکه انسان ها در سرنوشت خود بخواهند و بتوانند تصمیم بگیرند.

مردم همواره برای حل مسائل و تضادهای اجتماعی، از ازارترین و ساده ترین شیوه ها و راه ها استفاده می کنند، این نخستین تلاش آنان است.

دکتر پیمان سپس به نمونه های معینی اشاره کرد و خاطرنشان کرد که مردم همواره سعی دارند از کم خطرترین شیوه ها برای حل مسائل خود بهره بگیرند. انتخابات دوم خرداد نشان داد که مردم شرایط را طوری تشخیص دادند که می توان با شرکت در انتخابات اعتراض خود را با رای دادن به یک نفر که تأیید شده، نشان داد، بدون آنکه خطری آنها را تهدید کند. وی سپس خاطر نشان ساخت که نمونه های دیگری از این شکل حرکت مردم در انتخابات قبلی مجلس هم به چشم می خورد، به این معنا که اگر یک کاندیدی زن نامزد انتخابات مجلس بود مردم به او رای می دادند، تا به یک مرد.

در بخش پایانی سخنان خود، دکتر پیمان ۲ مانع اصلی رهاشی انسان را استبداد (عامل بیرونی و جزمیت بعنوان عامل درونی) دانست و فقر و تنگدستی را یکی از مهمترین عوامل سد راه آزادی دانست و گفت کارگری که دچار فقر است اول باید شکمش را سیر کند، رفاه داشته باشد تا بعد به مسئله آزادی فکر کند. سازمان های سیاسی ایران نیز باید با تغییر در مناسبات خود بر بستر آزادی اندیشی از عدم خلاقیت فاصله گرفته و بتوانند بدون کینه نسبت به یکدیگر با یکدیگر بحث و گفتگو کنند. تجربه نشان می دهد که درک سازمان های سیاسی در مهاجرت از وقایع ایران، گاهی با واقعیات بسیار فاصله دارد.

در قسمت پاسخ به پرسشهای حاضران، دکتر پیمان اشاره کرد که فعالیت های سازمان های سیاسی ایران که عمدتاً در خارج هستند، ناچیز، نامشهود و تأثیرگذاری آنان بر حوادث کم اثر است.

وی اشاره کرد که ما طبق قانون اساسی حق فعالیت قانونی داریم و لازم نیست که اجازه از هیچ مقامی برای فعالیت خود بگیریم، ولی دارای اجازه رسمی فعالیت نیستیم. شکل کار ما در ایران اعتراض به قانون شکنی، دستگیری های غیرمجاز، حمله به مطبوعات، ضرب و شتم و... است.

از وی سؤال شد که شما که سازمان های خارج از کشور را به فعالیت مشترک دعوت می کنید، خود در ایران چه می کنید؟

دکتر پیمان گفت: زمینه فعالیت ما در ایران شکل خاص خود را دارد. مثلاً به مناسبتی خاص اعلامیه می دهیم و نشست می دهیم و دیگران هم استقبال می کنند.

وی گفت: ما پیش بینی می کنیم شرکت مردم در انتخابات مجلس خبرگان ناچیز باشد و موضع، موضع تحریم است، گرچه رسماً اعلام نشده است.

وی سپس در پاسخ به کسانی که از او می خواستند شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را بدهد، گفت: شما اینجا جای امن دارید و از مشکلات و دشواری ها و شناخت جامعه ایران به دور هستید.

دکتر پیمان در بخش دیگری از صحبت های خود، پیرامون فعالیت های چپ در مهاجرت گفت: چرا حزب کمونیست کارگران اسم روزنامه خود را "ایسگرا" گذاشته، آخر کارگر ایرانی از این نام چه می فهمد؟ باید فهمید که میزان آگاهی کارگران ایران که بخش زیادی از آنها بی سواد و دارای پایگاه روستائی هستند، در چه حدی است. ■

ضرورت اتحاد همگانی!

دکتر حبیب الله پیمان، رهبر جنبش مسلمان مبارز ایران، در جریان سفر اروپائی خود، در شهر برلین آلمان نیز، برای عده ای از ایرانیان علاقمند به پیگیری رویدادهای ایران سخنرانی کرد. در این سخنرانی، نزدیک به یکصد و پنجاه نفر از ایرانیان شرکت کرده بودند.

محور سخنرانی دکتر پیمان، در شهر برلین ضرورت اتحاد، همفکری و عمل مشترک برای دفاع از آزادی و آن خواست هایی بود که مردم ایران اکنون در راه آن می کوشند. وی در این خصوص گفت:

اغلب دیده می شود، که تنها کسانی که سال ها با هم بوده اند و همدیگر را می شناسند به نوعی با هم وحدت دارند. بنظر من با توجه به شرایطی که اکنون در آن قرار داریم، یک نکته می تواند اندیشه و عمل خیلی ها را به هم نزدیک کند و آن کوشش در راه سلطه ستیزی، آزادی، امنیت و حقوق اولیه انسانی است. از پیامبران تا فرزندان تاریخ، همگی بر همین نکات تکیه داشته اند. اینها نخستین سکوهائی است که ما می توانیم همگی زوی آن قرار بگیریم. همدیگر را دفع نکنیم، به رغم مذاهب مختلف و ایدئولوژی های گوناگون، بگوئیم به درک مشترک از شرایط برسیم؛ این یک رویا نیست، کافی است از حصار ذهنیات و تعصب های قبیله ای خارج شویم. برای خودمان شخصیت کاذب و منزوی نسازیم؛ این خصلت ها مانع درک واقعیات می شوند. امکان همزیانی و همدلی ابتدائی، با ترک این خصلت ها شروع می شود و سپس اعتماد ها فرا می روید. بحث با کسانی است که واقعا طالب آزادی هستند، نه در پی سلطه. مسئله کسانی که طالب سلطه هستند مسئله دیگری است.

امنیت اجتماعی یک ضرورت تاریخی برای بشریت است. حتی جباران نیز در پی امنیت خویشند و ای بسا تصور می کنند با خشونت و کشتار انسان ها می توانند این امنیت را برای خویش تأمین کنند. در حالیکه، هرگز، در هیچ کجای دنیا "امنیت" با خشونت تأمین نشده است. اگر امنیت اجتماعی را برای مخالفان خود قبول کنیم و به آن گردن بگذاریم، می توانیم نسبت به امنیت اجتماعی خویش نیز مطمئن شویم، درغیر اینصورت برای هیچکس امنیتی وجود نخواهد داشت.

در موقعیت کنونی، که شما در اینجا و ما در آنجا، برای آزادی و امنیت اجتماعی می کوشیم، ضرورت دارد ظرفیت خود را برای شنیدن حرف و سخن یکدیگر افزایش دهیم. بگذارید نظرات و پیشنهادات در عرصه عمل صحت و یا عدم صحت خود را نشان دهد.

در پایان این سخنرانی، پرسش هایی از جانب حاضران مطرح شد، که دکتر پیمان به آنها پاسخ داد. از جمله درباره بحث "ولایت فقیه"، که اکنون در ایران جریان دارد، وی گفت: سه برداشت اکنون وجود دارد، یک برداشت طرفدار ولایت مطلقه است، که همان نیروهای انحصار طلبند. برداشت دوم که عمدتاً

وی سپس به نقض این مواد از سوی افراد و ارگان‌های دولتی اشاره کرد و از جمله گفت که دستگاه فاکس و تلفن شخص وی، زیر کنترل شبانه روزی است. او گفت: ما بدون آنکه مطابق ماده مصرحه در قانون اساسی، برای فعالیت خود نیاز به دریافت اجازه داشته باشیم، غیر قانونی هستیم، در انتخابات ریاست جمهوری هنگامی که فرم کاندیداتوری را پر می‌کنیم، به سؤالی بر می‌خوریم که نظر ما را در مورد ولایت فقیه می‌پرسد و وقتی که می‌نویسیم «نظر من متعلق به خود من است و تفتیش عقاید طبق قانون اساسی ممنوع است» می‌گویند که تو حتما مخالف ولایت فقیه هستی!

در پایان این سخنرانی، ریاست جلسه که یک سوندی بود، از حاضران خواست، تا سؤالات خود را در میان بگذارند. متأسفانه در این بخش از جلسه، تعدادی از ایرانیان حاضر در جلسه، بجای طرح سؤالات، عمدتاً به ایراد اتهامات، توهین و حتی فحاشی پرداختند و ادامه جلسه را ناممکن ساختند. از جمله سؤالات، اتهامات و پرخاش‌های شنیده شده در این جلسه اینها بود:

* شما همراه با صادق خلخالی در روزهای اول انقلاب در دادگاه‌های ۱۰ دقیقه‌ای، سلطنت طلبان را تیرباران کردید. * شما دستور حمله به کردستان و ترکمن صحرا را دادید. * شما دوست "هلمز"، رئیس سازمان "سیا" آمریکا در دوران اقامت خود در آمریکا بودید. * شما در قتل "پالمه"، نخست‌وزیر سابق سوئد دست داشته‌اید.

در گریودار این اغتشاش‌ها، پلس سوندی وارد جلسه شد تا نظم را برقرار کند!

در میان تشنج موجود، دکتر یزدی به برخی اتهامات در کوتاه‌ترین جملات پاسخ گفت، که برخی از آنها را در زیر می‌خوانید:

* در زمان درگیری در کردستان، من وزیر خارجه بودم و نه وزیر کشور. بنابراین دخالتی در ماجرا نداشتم و نمی‌توانستم داشته باشم. در این زمان کمیسیون از طرف دولت موقت برای مذاکره به کردستان فرستاده شد که بارها مورد حمله قرار گرفت. در دوران دولت موقت، دو نظر برای حل مسئله کردستان وجود داشت، یک نظر طرفدار سیاست مشتهای آهنین بود که سزلشکر "قرنی" از آن طرفداری می‌کرد و سیاست دیگر خواهان مذاکره و حل مسالمت‌آمیز مسئله بود که من و دکتر چمران طرفدار آن بودیم. شخص من بارها مخالفت خود را با شرکت در درگیریهای مسلحانه سیستان و بلوچستان اعلام کرده‌ام. در ماجرای ترکمن صحرا نیز اصلاً من در این منطقه نبوده‌ام و دولت موقت هم نماینده‌ای برای محاکمه به این منطقه نفرستاده بود. * پیش از این سفر، برای جلوگیری از مسافرت من و بوجود آوردن تنگناهای احتمالی دیگر، روزنامه رسالت نوشته بود که من با امریکائیس‌ها تماس دارم و تعجب می‌کنم که در اینجا، همان اتهامات و نوشته‌های روزنامه "رسالت" از دهان کسانی عنوان می‌شود! ظاهراً در سوئد هم "انصار حزب الله" داریم!

حتی همین پاسخ‌های کوتاه دکتر یزدی نیز به دفعات قطع می‌شد، تا آنکه جلسه خاتمه یافته اعلام شد. در خارج از جلسه نیز این تشنج ادامه یافت و انتقاد بسیاری از شرکت‌کنندگان ایرانی جلسه نسبت به تشنج‌آفرینان، سرانجام به درگیری فیزیکی دو نفر از ایرانیان انجامید، که پلیس ضد شورش ناچار به مداخله شد. ■

در حاشیه سخنرانی دکتر یزدی در سوئد

واقعیت تلخ!

تشنج تاسف‌آوری که در جلسه سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی در کشور سوئد پیش آمد، رویداد تازه‌ای در خارج از کشور نیست، اما سؤال برانگیز است که چرا این تشنج‌آفرینی‌ها، از بعد از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، در مهاجرت و همسویا گروه‌های فشار در داخل کشور تشدید شده است؟

ابتدا همانگونه که در جلسه سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی دیده شد و در سخنرانی برخی سخنرانان دیگر که از ایران می‌آیند، بسیاری شاهد آن بودند، تعداد این تشنج‌آفرینان، در جمع کسانی که برای شنیدن سخنرانی‌ها، به این جلسات می‌آیند کم است. همانگونه که تعداد مهاجمین و گروه‌های فشار در داخل ایران نیز، در مقایسه با توده مردم طرفدار منطق و قانون و استدلال کم است!

چند از اندک بودن، اما پرسروصدا بودن این گروه‌های فشار در خارج از کشور، ضروری به نظر می‌رسد، که به برخی ملاحظات توجه شود.

تکنوکرات‌ها و همان کارگزاران سازندگی هستند، از آن برداشت از "ولایت فقیه" دفاع می‌کنند که آزادی آنها در آن تامین باشد و بر آن تأثیر گذار باشند. جریان سوم اساساً معتقد به جدائی دین و مذهب از حکومت است، که طبعاً با اصل ولایت فقیه در هاکمیت مخالف است. آنچه که به ما و جنبش مسلمانان مبارز بر می‌گردد، آنست که ما طرفدار سیاسی بودن دین هستیم، اما این بدان معنی نیست که طرفدار دین حکومتی باشیم.

با اشاره به توصیه‌های دکتر پیمان برای اتحاد و همدلی میان نیروها، از وی درباره این همدلی بین نیروهای چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی در داخل کشور سؤال شد. وی اشاره کرد، که در ایران چپ غیر مذهبی فعالیت سازمانی ندارد، تنها برخی افراد و شخصیت‌های دارای این تفکر حضور آشکار و علنی دارند، که ما در حد دعوت از آنها به جلسات سخنرانی‌های علنی خود عمل می‌کنیم و حرف و سخن یکدیگر را می‌شنویم. این همکاری با خارج از کشور نیز، تاکنون از جانب ما، در چارچوب مصاحبه با نشریات و طرح نقطه نظرات خودمان بوده است.

درباره ترور اسدالله لاجوردی از دکتر پیمان سؤال شد. در این باره او گفت، که اگر کسی مرتکب خلاف شده باید در دادگاه محاکمه شود، و عامه مردم در باره رفتار و جرم او قضاوت کنند. ما با این شیوه که هر کس دلش خواست یکی را اعدام کند، نمی‌توانیم موافق باشیم.

درباره دولت محمد خاتمی و انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم نیز دکتر پیمان گفت: ما این انتخابات را تحریم نکردیم و در کنار مردم در آن شرکت کردیم. تعجب آوراست! کسانی، که انتخابات را تحریم کرده بودند و بعداً نوشتند "مردم حماسه آفریدند" هنوز به ما اعتراض دارند که شما چرا انتخابات را تحریم نکردید! خوب، اگر مردم حماسه آفریدند، که واقعاً هم آفریدند و شما هم خودتان آنرا اعتراف می‌کنید، دیگر چرا معترض ما هستید؟ ما هم در کنار مردم حماسه آفریدیم! درباره دولت محمد خاتمی نیز، ما در عین حمایت از برنامه‌های او، منتقد او و دولتش نیز هستیم و در جزوای که در ایران منتشر می‌کنیم، مطالب انتقادی خودمان را منتشر هم کرده‌ایم، که امیدوارم به دست شما رسیده و مطالعه کرده باشد!

سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی در سوئد:

دشواری‌های فعالیت سیاسی در ج.ا.

دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران، که از سوی کمیته ایران و سوئد به این کشور دعوت شده بود، روز ۱۳ اکتبر پیرامون "حقوق بشر" برای جمعی از ایرانیان و سوندی‌ها سخنرانی کرد. سخنرانی عمدتاً به زبان انگلیسی صورت گرفت و دکتر یزدی در آن، اشاره کرد که دولت ایران زیر اعلامیه جهانی حقوق بشر را امضاء کرده و در حقیقت با پذیرش مفاد آن، به اجرای آن متعهد می‌باشد. وی سپس، ضمن تجزیه و تحلیلی مختصر از بینش مذهبی اسلام در رابطه با حقوق انسان، به این موضوع اشاره کرد که از دیدگاه اسلام انسان آزاد است، ولی این آزادی از سوی خدا داده شده است. دکتر یزدی، سپس به تفکرات گوناگونی که در کشورهای مذهبی ایران، ترکیه، سوئدان و عربستان سعودی از قوانین اسلامی وجود دارد و براساس آنها عمل می‌شود، اشاره کرده و اضافه نمود که تعبیرات گوناگونی از اسلام صورت می‌گیرد. در حال حاضر، یک میلیارد مسلمان بر روی کره زمین زندگی کرده و آینده بشریت در عصر الکترونیک به درک و تفاهم متقابل فرهنگ‌ها بستگی دارد.

دکتر یزدی، همچنین به تفصیل به نقل مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی که منطبق به اعلامیه جهانی حقوق بشر است پرداخت. وی اشاره نمود که مطابق قانون اساسی سانسور، تفتیش عقاید غیر قانونی و استراق سمع از طریق دستگاه‌های شنود ممنوع است، شکنجه متهم برای گرفتن اقرار و اعتراف غیر قابل قبول و شخص انجام دهنده بایستی مطابق قانون اساسی مجازات شود. انسان‌ها و زندانیان حق دارند برای دفاع از خود از وکیل استفاده کنند.

کشور، کاسه های داغ تر از آش شده و با فحاشی، پیرامون حوادث گنبد و کردستان سؤال و ابهام دارند، به نوعی در صدد جلوگیری از هر نوع تناس و تفاهم و اتحاد عملی بین سازمان های اپوزیسیون خارج از کشور با فعالان سیاسی داخل کشور نیستند؟ و این خواست، که زیر پوشش "چپ" و "راست" پیش برده می شود، خدمت به مخالفان هر نوع تحولات در ایران، طرفداران سرکوب و اختناق، دشمنان اتحاد عمل نیروهای مدافع تحولات در ایران و طرفداران سرکوب آزادی ها و جلوگیری از بازگشت به صحنه احزاب سیاسی ایران نیستند؟ این صحنه آفرینی ها و تکرار آنها، برای حفظ فاصله اپوزیسیون داخل و خارج از کشور و مانع تراشی برای دیدارها و تبادل نظرها نیست؟

در خارج از جلسه سخنرانی دکتر یزدی، یکی از شرکت کنندگان در این جلسه، آهسته و دانسته، در میان جمع از یکی از طرفداران دو آتشه طرح ماجراهای "گنبد" در سال ۵۸، را پرسید: ماجرای گنبد چیست؟

مخاطب، که احتمالاً زمان رویدادهای سال ۵۸، شاید ۱۰-۱۲ سال هم نداشته مطالب خنده داری را عنوان کرد، که هیچ ارتباطی با اعدام "توماج" و یارانش و یا شوراها ترکمن صحرا و بقیه مسائل آن سال های نداشت. آن سؤال کننده، با تبسم سری تکان داد و قضاوت را به جمعی واگذار کرد که مات و مبهوت به حرف ها و نظرات بی سرو ته مخاطب گوش می دادند.

آنچه که در مجالس سخنرانی و پرسش و پاسخ های روزنامه نویسان، فعالان سیاسی داخل ایران، برخی نویسندگان و شاعران فعال در داخل کشور، که به خارج از کشور سفر می کنند، پیش آمده و می آید، بتدریج هم دعوت کنندگان و هم دعوت شوندگان را به این نتیجه منطقی می رساند، که جلساتی از این دست، آنجا که برای میزبانان خارجی است، صرفاً باید با حضور آنها برگزار شود و آن دیدار و گفتگو و مناظره و سخنرانی که در جمع ایرانیان برگزار می شود، ضرورت دارد، با حضور و شرکت فعالان شناخته شده سیاسی احزاب و سازمان های سیاسی و یا مدیران و نویسندگان مطبوعات شناخته شده و صاحب تیراژ خارج از کشور صورت گیرد. تنها در این صورت است، که هم سخنان دو طرف از صراحتی فرا سانسوری برخوردار خواهد شد، هم شناخت دیدگاه ها تدقیق خواهد شد و هم مطالبی که احتمالاً در نشریات خارج از کشور پیرامون این سخنرانی ها منتشر می شود، با جهت گیری روشنگرانه همراه خواهد شد. شاید تشکیلی مرکب از مدیران، سردبیران و نویسندگان مطبوعات صاحب تیراژ خارج از کشور، (جدا از وابستگی های سیاسی و سازمانی آنها) بتواند، گام ارزنده ای در این زمینه باشد. گامی، که در ادامه آن، می تواند در کنار جنبش عمومی داخل کشور و همگام با آن شود. ضرورت حضور فعال چنین تشکیلی، در جریان یورش به مطبوعات غیر حکومتی در داخل ایران و نقش حمایتی که مطبوعات خارج کشور (حتی برخی مفسران رادیویی تحولات ایران) خود را نشان داد. جلسات دیدار و سخنرانی و مناظره، از آن نوع که اخیراً برای دکتر پیمان، دکتر یزدی و برخی روزنامه نویسان داخل کشور و حتی سفر و فرصتی که در جریان مسافرت "عباس عینی"، عضو سردبیری روزنامه سلام به پاریس فراهم آمد، نشان می دهد، که باید این فرصت ها را از چنگال گروه های هتاک، فحاش و گروه های فشار خارج از کشور بیرون کشیده و به آن سامانی در خور جنبش کنونی مردم در داخل کشور داد!

اختلاف بر سر چیست؟

روزنامه "سلام" در شماره ۸ مهر ماه خود، در ستون پاسخ ویژه، که حکم سرمقاله را دارد، اختلاف بین دو جریان مجمع روحانیت مبارز و روحانیت مبارز را، در پاسخ به آنها که می گویند باید اختلاف ها را کنار گذاشت، اینگونه تشریح کرد: «اولاً باید دانست که اختلاف بین این دو جریان اصولی است و نه صرفاً احساسی و ناشی از روابط دوستانه. آنچنان که برخی تصور می کنند. اختلاف برسر این است که در نظام اسلامی مشروعیت قدرت حاکمان برخاسته از رای و اراده ملت است و یا مشروعیت از ناحیه خداوند است و مردم صرفاً تکلیف دارند که از حاکمان اطاعت کنند؟ و به بیان دیگر آیا حاکمان قیم مردم اند و یا وکیل مردم هستند؟ آیا حاکمان باید در برابر مردم مسئول و پاسخگو باشند و یا صرفاً در برابر خداوند مسئولند؟ آیا حاکمان تنها در چارچوب میثاقی که با مردم دارند و در دنیای امروز همان قانون اساسی کشورهاست، می توانند در اداره امور کشور تصرف کنند و یا خارج از آن چارچوب هم حق دارند؟ و به بیان دیگر حاکمان فوق قانونند و یا همه در برابر قانون مساوی اند؟ اختلاف بر سر این است که آیا می شود علاوه بر دستگاه های رسمی کشور، اعم از نیروهای انتظامی و قضائی و... جماعتی هم ظهور کنند که با اتکا به قدرت در درون کشور به مردم امر و نهی نموده و به عنوان نهی از منکر و دفاع از نظام آتش بزنند، تخریب کنند، کتک بزنند، هتاک کنند و امنیت شهروندان را به خطر بیاندازند و تهدید کنند؟ و سال ها بر این رویه و روال ادامه دهند و همچنان آزادی باشند؟»

عده ای، بر این عقیده اند که تسلط دیرپای فرهنگ استبدادی در کشور ما، چنان تأثیرات عمیقی بر روح و روان ایرانی ها باقی گذاشته است، که علیرغم همه تغییراتی که در داخل کشور شاهدیم و در خارج از کشور نیز می بینیم به اشکال کامل تری شاهد آن باشیم، هنوز رسوبات این فرهنگ، در بسیاری از عرصه ها باقی و سخت جان است. "شاه زدگی"، که همان استبداد زدگی باشد، همچنان جان سختی نشان می دهد. چه در ایران و چه در خارج از ایران!

این برداشت و تفسیری است عام، اما، از پدیده "گروه فشار" در خارج از کشور، می توان تفسیر و تعبیرهای دیگری هم داشت:

عده ای بر این عقیده اند، که برخی از تحریم کنندگان انتخابات ریاست جمهوری، که همچنان بر درستی آن مشی تحریم پای می فشارند، ستیز با واقعیت را همچنان ادامه داده و در مجامع و رویدادهای مختلف این لجاج خود را با حمله به این و آن، ایجاد تشنج در جلسات سخنرانی، پرت کردن تخم مرغ و گوجه فرنگی، بلند کردن پلاکاردهای "مرگ برخاستی" و... به نمایش می گذارند. از این جمله اند، آن عده از وابستگان سازمان "مجاهدین خلق" و یا کسانی که وابسته به سازمان مذکور معرفی می شوند. حمله به وزیر ارشاد دولت خاتمی، تظاهراتی که در آمریکا علیه محمد خاتمی، هنگام سفر وی برای سخنرانی در سازمان ملل متحد برپا شد، پلاکاردهایی که در جریان جام جهانی فوتبال و در استادیوم های ورزشی که تیم ایران مسابقه می داد، علیه "محمد خاتمی" برافراشته شد، برهم زدن سخنرانی "مسعود بهنود" روزنامه نگار مقیم ایران در شهر برلین آلمان و سرانجام، مشت و سیلی پرت کردن برای فائزه هاشمی، نماینده تهران در مجلس اسلامی در جریان سفر به کشور هلند، نمونه این تحریکات ناشی از ستیز با واقعیت است!

جمع دیگری، بر این عقیده اند، که در این تشنج آفرینی ها، پلاکاردها و کردن ها و مشت و سیلی پرت کردن ها، باید دست عوامل وابسته به جناح بازار و راست جمهوری اسلامی را هم جستجو کرد. این جمع، در ادامه این نظر خود، ضمن اشاره به نفوذ عوامل جمهوری اسلامی در میان برخی سازمان دهندگان ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران در شهر برلین آلمان، نشانه هایی از فعالیت جدید عوامل اطلاعاتی جمهوری اسلامی در خارج از کشور را نیز ارائه می دهند. از جمله، اشاره به اخبار مربوط به افشای برخی افراد توسط پلیس آلمان و با اتهام برخی ارتباط های امنیتی با جمهوری اسلامی (در ایران و از طریق اینترنت) در دو شهر "هامبورگ" و "آخن" آلمان می کنند!! اشاراتی، که در صورت تدقیق کامل اخبار آنها، می توان آن را منتشر نیز ساخت.

ساده ترین و خوش بینانه ترین تفسیر نیز آنست، که عده ای از وابستگان برخی سازمان های سیاسی، همچنان ابهاماتی در باره عملکرد این و یا آن عضو کابینه مهندس بازرگان و یا عملکرد دولت کنونی دارند و به همین دلیل سؤالاتشان را طرح می کنند.

اولاً، این نوع استدلال ها، بسیار شبیه به همان استدلالی است که روزنامه های کیهان و رسالت و جمهوری اسلامی در توجیه تشنج آفرینی های آنصار حزب الله در ایران می کنند. نشریات وابسته به جناح ارتجاعی و بازاری جمهوری اسلامی نیز می نویسند که وقتی فلان تشکل دانشجویی تظاهرات برپا می کند، مخالفین هم حرف و سؤال دارند، وقتی سؤال خودشان را طرح می کنند و یا به مخالفت با فلان موضع سخنران بر می خیزند، کار به تشنج از دو طرف می کشد!!

فرض بسیار ضعیف دیگر آنست، که در مهاجرت هستند وابستگان به گروه های مختلف و یا افراد غیر حزبی و غیر سازمانی که سؤالات و ابهاماتی دارند. بسیار خوب، چه فرصتی بهتر از این که در جلساتی نظیر جلسه سخنرانی دکتر یزدی و یا دیدار و گفتگو با فلان وزیر کابینه دولت کنونی و یا نماینده مجلس، سؤالات و ابهامات را، حتی همراه با انتقاد، با صراحت - اما به دور از تشنج، اتهام و فحاشی - مطرح کنند تا پاسخ نیز در معرض قضاوت همگان قرار گیرد. حتی اگر پای سلطنت طلب و آتشه ای و یا فلان عضو سازمان امنیت شاهنشاهی در میان باشد که از اعدام جنایتکارانی نظیر ارتشبد نصیری، یکی از عاملین مستقیم کودتای ۲۸ مرداد، از شکنجه گران فرمانداری نظامی تیمور بختیار و رئیس ساواک شاهنشاهی ناراحت باشد. ضمناً، اگر کسی به نیابت از فلان سازمان سیاسی، سؤالاتی درباره حوادث کردستان و گنبد دارد، چرا رهبران خود این سازمان ها، بصورت مشخص سؤالاتشان را طرح نمی کنند و قضاوت را به همگان وا نمی گذارند، مگر آنکه این نیابت خود خواسته و خود سازمان یافته باشد، که در این صورت باید دلیل این خود خواستگی را در جاهای دیگری جستجو کرد. وقتی امروز ناامید ساختن مردم از هر نوع تحول، تمحیل انزوا به فعالان سیاسی داخل کشور، ترویج روحیه یاس و ناامیدی در میان توده مردم و یک تازی گروه های فشار، با شعارهای عوام فریبانه بخشی از سیاست ها شکست خوردگان انتخابات دوم خرداد در داخل کشور است، کدام استدلال پذیرفتنی است که چنین سیاستی در خارج از کشور نیز پیگیری نشود؟ و در داخل کشور، به کتک خوردگان اینگونه استدلال نشود؟ «شما که از آزادی احزاب و مطبوعات دفاع می کنید، می خواهید مهاجمین به خودتان را به داخل کشور بیاورید!» وقتی وزیر کابینه در خارج با تخم مرغ و پرتاب سنگ روسو می شود و در داخل با مشت و لگد و پنجه بکش گروه های شبه فاشیستی آنصار حزب الله، چرا نباید ما بین آنها نوعی ارتباط را جستجو کرد؟ آنها که در جلسات سخنرانی خارج از

علیرغم همه فشاری که نیروهای ارتجاعی و راست، در داخل کشور وارد می آورند تا از نام و اصطلاح "چپ و راست" در مطبوعات استفاده نشود

تفاوت "چپ" و "راست" باید آشکارتر شود!

ن. کیانی

نشریه "عصرما" به مناسبت انتشار یکصدمین شماره آن، یک سلسله نظر خواهی ها و ارزیابی هائی را منتشر نموده است که فعالین و وابستگان به جریان های مختلف سیاسی موجود در ایران، درباره این نشریه و کارکرد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران ارائه داده اند.

در پاره ای از اظهار نظرهای منتشره، دیدگاه هائی مطرح گردیده و توصیه ها و اندرزهای ارائه شده است که محدوده آن از چارچوب اظهار نظر درباره این یا آن نشریه و سازمان و گروه فراتر می رود و بحث ها و مسائلی را در بر می گیرد که به این یا آن شکل در بسیاری از مطبوعات ایران، در این اواخر رواج داشته است و اکنون با حمله نیروهای ارتجاعی و بستن برخی مطبوعات مستقل، مردم کشور ما متأسفانه از امکان آگاهی از محتوای این دیدگاهها و بحث ها و دست یافتن به تضاد مستقیم پیرامون آن به میزان زیادی محروم شده اند. در پاره ای از این بحث ها واقعیت وجود جریان ها و گرایش های "چپ و راست" در جامعه نفی شده و بسر ضرورت بکارگیری تقسیم بندی ها و مرزبندی های دیگری تاکید می شود. اندیشه ای که در برخی از ارزیابی ها و توصیه ها خطاب به نشریه "عصرما" نیز دیده می شود که ما در اینجایم کوشیم تعدادی از آنها را مورد توجه قرار دهیم.

خط مشترک دیدگاه های اقتصادی که به "عصرما" توصیه می شود، آنچنانکه از لابلای ارزیابی ها و اظهار نظرها دیده می شود، همانطور که گفتیم نفی واقعیت بنیادین مرزبندی میان "چپ" و "راست" و لزوم جانشین ساختن آن با تقسیم بندی هائی از نوع دیگر است.

اجازه دهید این دیدگاه ها را با نگاهی به توصیه های حاج حبیب ا لله عسکراولادی، آغاز کنیم. حبیب ا لله عسکراولادی، تاجر بزرگ بازار تهران، رهبر موفتلفه اسلامی و مدافع خصوصی سازی صنایع نفت، رئیس کمیته امداد که هیچ کس از حساب و کتاب و دخل و خرج آن خبر ندارد، نامزد شکست خورده انتخابات اخیر مجلس اسلامی، مدافع سر سخت ناطق نوری و از طراحان توطئه برای جلوگیری از گزینش محمد خاتمی و اکنون از رهبران ستاد توطئه و کارشکنی در برابر انجام اصلاحات اساسی و پای گیری دموکراسی، نهادهای جامعه مدنی و عدالت اجتماعی در کشورماست. این همه از صفات و مشخصات وی که بر شمریم نه از آن رو بود که از قبل، محتوای سخن و توصیه های وی را - هرچه که باشد - بی اعتبار دانسته باشیم، بلکه از این رو بود که اتفاقاً اندرزهای ایشان در رابطه با شخصیت و عملکرد وی در جمهوری اسلامی است که محتوای دقیق تری می یابد. وی در توصیه های خود به نشریه "عصرما" می گوید: «تقسیم بندی چپ و راست کهنه شده است، الان تقسیم بندی اینطور است که نیروهائی که به مسائل ارزشی اعتقاد دارند و نیروهائی که در مقابل مسائل ارزشی هستند».

تقسیم کردن نیروهای سیاسی و مردم کشور ما، به آنهایی که "به مسائل ارزشی اعتقاد دارند" و لابد خود ایشان در راس همه آنها قرار دارند، و کسانی که "در مقابل مسائل ارزشی هستند" روایت تازه ای از همان تقسیم بندی کهنه مذهبی و غیر مذهبی است که حجتیه و موفتلفه اسلامی و جناح ارتجاع از همان ابتدای انقلاب در کشور ما به راه انداختند و آن را تا نهایت مرزهای بی خردی، از قبل با ریش و بی ریش، باحجاب و بی حجاب، "آستین بلند"،

"آستین کوتاه"، "چادری"، "بی چادر" و... به پیش رانند. براساس همین تقسیم بندی های به اصطلاح ارزشی بود که آنها سرانجام در جبهه نیروهای مدافع انقلاب شکاف بوجود آورده، مبارزین دگراندیش را سرکوب کردند و امروز اگر امکان یابند از بریدن زبان و زدن گردن همان "برادران و خواهران" مسلمان، با حجاب، با ریش، آستین بلند هم، بشرطی که زورگویی و سلطه آنها را نپذیرند، لحظه ای غفلت نخواهند کرد، همانطور که در گذشته نکردند. (بخش هائی از مصاحبه مادر "جلاسی پور"، مدیر مسئول روزنامه "جامعه" و همچنین وصیتنامه هول انگیز اسدا الله لاجوردی، عضو کشته شده رهبری موفتلفه اسلامی را در همین شماره راه توده، با دقت بخوانید!)

احتمالاً بدلیل همین کهنه شدن تقسیم بندی "چپ" و "راست" و بخاطر مسائل ارزشی بود که دوستان و موجب بگیران عسکراولادی، همین سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را در زمان حیات آیت الله خمینی و توسط یکی از عوامل خود (حجت الاسلام راستی)، که نماینده ولی فقیه در آن شده بود، از درودن به انفجار کشاندند و حتی سالها در پی بازداشت، محاکمه و اعدام برخی از سران آنها بودند.

حبیب ا لله عسکراولادی و همکاران همسو با او، با نفی "چپ" و "راست" و با تقسیم بندی مردم به طرفداران و مخالفان ارزش ها می خواهند به خیال خود با یک تیر چند نشان را بزنند. هم از یکسو گریبان خود را از زیر چنگال لقب "جناح راست" و بازاری غارتگر و مورد نفرت مردم بیرون بکشند و هم از سوی دیگر خود را قاجاقی وارد جبهه دفاع از ارزش ها نموده، طرد خود را از سوی مردم بهائی وانمود کنند که بخاطر دفاع از ارزش ها می پردازند، نه بخاطر نفرت مردم از غارتگران بازاری و مرتجع و بالاخره، ارزش های مورد نظر خود را به عنوان تنها "ارزش" و ارزش های ازلی و ابدی و ارزشهای انقلاب مردم وانمود سازند.

برخلاف ادعای عسکراولادی، جامعه ما به موافقان و مخالفان ارزش های ادعائی وی تقسیم نمی شود، اگر کسانی در میهن ما وجود داشته باشند که به هیچ "ارزش" واقعی و انسانی معتقد نباشند، اتفاقاً همان دوستان و همفکران آقای عسکراولادی و خود ایشان هستند، که مردم ایران در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم، همه آنها را بعنوان مخالفان ارزش های انسانی طرد کردند. برای دفاع از همان ارزش هائی که امثال حبیب ا لله عسکراولادی، در جمهوری اسلامی مدافع آن هستند هزاران بی گناه، به دلیل حمایت و وفاداری نسبت به ارزش های انقلاب و مخالفت با ارتجاع به جوخه های مرگ فرستاده شدند. البته اموال مصادره شده حکومت گذشته، که به تصرف سران موفتلفه اسلامی و تجار بزرگ و روحانیون همسو با آنها درآمده، بسیار با ارزش است و سر به میلیاردها می زند، اما این ارزش ها، ارزش های شناخته شده انقلاب ایران نیست. از قبل ارزش هائی که در اختیار آقای عسکراولادی است، امروز موفتلفه اسلامی به حزی سراسری در ایران تبدیل شده و در هر ده و روستای ایران شعبه دارد.

در کشور ما، نبرد میان موافقان و مخالفان ارزشها وجود ندارد، بلکه نبرد واقعی بر سر خود ارزش ها، مفهوم و محتوای آنها، نبرد میان ترقیخواهی و ارتجاع، میان فقر و غارت جریان دارد. نبرد میان توده وسیع مردم غارت شده ایران و سلاطین پسته، آهن، برج سازی، فرش بافی جریان دارد. نبرد بین کسانی است، که سرپناه ندارند و هستی شان را برای پرداخت کرایه خانه می دهند، با تجار و غارتگرانی، که در خانه های تحت حفاظت تلویزیون مدارسته و گارد ویژه زندگی می کنند و سالی یکبار "جشن عاطفه ها" را در مدارس سازمان می دهند و با تقسیم کیف و کفش و لباس بخشایشی، بزرگترین تحقیر روحی و روانی را در حق اطفال معصوم خانواده های غارت شده روا می دارند. نبرد میان صدها هزار زحمتکشی که از ۴ بامداد در صف های طویل اتوبوس، در انتظار یافتن جای پائی در رکاب اتوبوس ها می ایستند، با آنها که در انواع مرسدس بنزها تا ستاد تجارت و سیاست، توسط گاردهای محافظ بدرقه می شوند و فرزندان شان در شمال تهران، بر سر جنگ اتومبیل با هم شرط بندی می کنند، جریان دارد.

در برابر آن ارزش هائی که امروز آقای عسکراولادی به پشتوانه آن و متکی به نهادهای عظیم مالی سیاسی که در اختیار دارد، چنین با قدرت در جمهوری اسلامی حرف می زند و عمل می کند، البته "ارزش" های دیگری هم وجود دارد، که برای ما ارزش های واقعی است. ارزش هائی که محصور کار و مبارزه مردم ایران و جهان، در تاریخ هزاران ساله بشریت است. ارزش هایی که هدف از انقلاب ۵۷ ایران، استقرار آنها در جامعه استبداد زده و غارت شده ایران بود. آن ارزش ها، در شعارهای مردم، در جریان انقلاب انعکاس روشن و انکارناپذیری داشت: "استقلال"، "آزادی"، "عدالت"، "برابری"، "کار"، "نان"، "مسکن"، "بهروزی" و...

"مذهبی و غیر مذهبی" و امروز "طرفداران و مخالفان ارزش‌ها" مانع از آن شود که تفاهم اصولی و عملی میان این نیروها به اتحاد واقعی در جبهه مردم و ضد ارتجاعی فرا رود. از سوی دیگر جناح ارتجاع نیز به ادعای خود، دنبال "تفاهم" است، اما تفاهم بر سر قانون شکنی، حساب پس ندادن به مردم، طرفداری از قوه قضائیه و رای قانون و در خدمت ارتجاع، سازمان دادن گروه‌های فشار برای شکستن سر و کله مخالفان، "تفاهم" بر سر آنکه امثال رفیق‌دوست، "بنیاد مستضعفان" متعلق به مردم را مانند بنیاد پهلوی و بعنوان شرکت خصوصی ارث خود و خانواده شخصی و سیاسی خویش به حساب آورد و به حساب مردم، علیه مردم کارشکنی و خرابکاری کند، تفاهم بر سر خبرگان انتصابی و نه انتخابی، تفاهم بر سر "رهبر" وابسته و در خدمت ارتجاع و غیره.

به این ترتیب، امروز نیروهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مختلف، هر یک بر سر راه‌ها، سنگبیری‌ها و سیاست‌های متضاد و مختلف در درون خود و با یکدیگر "تفاهم" دارند و جبهه واحدی را بوجود آورده‌اند و در برابر "جبهه" طرف مقابل ایستاده‌اند. خواستن از "چپ" که به اسم "تفاهم" از چپ بودن خود دست بردارد، یعنی دعوت کردن به اینکه مردم نفهمند و ندانند که هر کس، هر نیروی سیاسی در چه جبهه‌ای قرار دارد، در پست سخنان و مواضع آن منافع کدام نیروهای سیاسی و اجتماعی پنهان است و در نتیجه مردم نتوانند مخالفان آزادی‌ها، دموکراسی، جامعه مدنی و عدالت اجتماعی را بشناسند و برای طرد آنها بسیج شوند.

واقعیت یا تخیل؟

بنابراین، اگر منظور نویسنده از "تفاهم" در برابر "تضاد" رسیدن به تفاهم یا عسکراولادی و واعظ طبعی و محمد یزدی بر سر تقسیم قدرت و غنائم نباشد - که چپ با چنین تفاهم و چنین درکی از تفاهم از اساس مخالف است - در آن صورت باید معتقد بود که مشکل وی به لحاظ فکری و نظری در جایی دیگر است. یعنی به نظر می‌رسد با نفی مفاهیمی که بیانگر واقعیت‌های مختلف اجتماعی هستند (مانند چپ و راست) می‌توان این واقعیت‌ها را نیز از اساس از میان برداشت و نابود ساخت. شاید لازم به توضیح نباشد که در هر جامعه‌ای افراد، اقشار، گروه‌های مختلف زندگی می‌کنند که از جهات مختلف، مثلاً شغلی و حرفه‌ای، جنسیت، سن، میزان دستمزد، پایگاه طبقاتی، جایگاه اجتماعی و غیره می‌توان آنها را به گروه‌های مختلف تقسیم کرد. مثلاً، نیمی از جمعیت را زنان تشکیل می‌دهند و نیمی دیگر را مردان. برخی‌ها جوان و نوجوان هستند و گروهی دیگر میانسال و سالخورده، برخی‌ها شهری هستند و عده‌ای دیگر روستایی و غیره. در این میان معمولاً اقلیتی نیز از مالکیت و ثروت و نعمت برخوردار هستند و اکثریتی به زحمت از عهده مخارج اولیه زندگی خود بی‌می‌آیند. همه این گروه‌ها نیز در جامعه اندیشه‌ها، افکار، نمایندگان و مدافعینی دارند، مانند سازمان‌های مدافع حقوق زنان یا جوانان که هر یک ممکن است برای خود نامی داشته باشند. "چپ" آن مجموعه جریان‌های سیاسی و اجتماعی است که درک و اندیشه‌ای که اکثریت زحمتکشان از جهان و کار و زندگی خود دارند را بیان کرده و می‌کوشد از منافع آنها دفاع کند. در برابر آن، جریان "راست" قرار دارد که مدافع منافع اقلیت و بهره‌کشی است. در این رابطه تصور نمی‌شود، در میان نسل انقلاب ایران، کسی طرح مسود نظر آقای احمد توکلی، یکی از همفکران آقای عسکراولادی، برای "قانون کار" و یا مقاومت سرسختانه و موفقیت آمیز خود آقای عسکراولادی را برای جلوگیری از دولتی شدن بازرگانی خارجی فراموش کرده باشد. مقاومت و موفقیتی که به "موتلفه اسلامی" امکان داد، تا متکی به بزرگترین قدرت اقتصادی، تبدیل به حزب حاکم در جمهوری اسلامی شود!

بنابراین، "چپ و راست" دو نام، دو اصطلاح هستند که برای بیان واقعیت‌های موجود اجتماعی بکار گرفته می‌شوند، آنها مفاهیمی نیستند که کهنه و یا تازه شوند و یا بتوان با سکوت یا نفی آنها، واقعیت‌هایی که این نام‌ها و اصطلاحات بیان می‌کنند را از ذهن مردم پاک کرده و آثار پایانیافته و نابود شده تلقی کرد. این تلاش بیهوده‌ایست، که در دوران اخیر و برای سرپوش گذاشتن بر اختلافات جناح‌های درون حاکمیت و پیرامون آن، از جانب رهبر جمهوری اسلامی نیز بکار گرفته می‌شود. در حالی‌که، با نام نبرد یا نفی "چپ" و "راست" زحمتکشان به داراییان و بهره‌کشان به نادرها تبدیل خواهند شد. اگر هر پدیده و درکی در جهان برای خود نامی دارد، بیان منافع مختلف و متضاد اجتماعی نیز برای خود نامی دارد که همان "چپ" و "راست" است. حال اگر کسی جلوی کلبه محقر روستایی رفته و بگوید من اکنون در مقابل خود "کاخ" عظیمی را مشاهده می‌کنم، از نظر همه مردم یا باید به بیماری مالیخولیا دچار شده باشد، یا اینکه سودی در تحریف واقعیت جستجو کند. "نام" آنچه که

به این ترتیب، و برخلاف ادعای عسکراولادی، تقسیم بندی "چپ" و "راست" نه در ایران و نه در سطح جهان، کهنه نشده است؛ بلکه برعکس اینها نشان دهنده محتوای ارزش‌هایی است که مردم ایران همچنان در پی دست یافتن به آنها هستند.

اگر مردم ما، بدرستی آقای عسکراولادی و همفکران و همکاران او در تمام نهادهای قضائی، مقننه، زندان‌ها، بنیادها، وزارتخانه‌ها، نمازخانه‌ها و دهها سازمان و تشکل رسمی و غیر رسمی، مخفی و علنی را، "جناح راست" می‌نامند، نه بخاطر آن است که آنها را موافق ارزش‌ها می‌دانند، و نه به آن خاطر است که عده‌ای به "تادریست" جامعه را به "چپ" و "راست" تقسیم کرده‌اند. بلکه، دقیقاً بخاطر آن است که امثال عسکراولادی را مدافع ارتجاع، غارتگری، مخالف حکومت قانون، مخالف آزادی و جامعه مدنی، مخالف عدالت اجتماعی یافته‌اند.

تفاهم و تضاد

یکی دیگر از توصیه کنندگان، خطاب به نشریه "عصرما"، پس از اینکه «چارچوب‌های مبتنی بر تضاد آشتی ناپذیر، دیرپا، مطلق و ابدی، چپ و راست، با پیرایه‌های سنتی، نوین، اصیل و ناب و غیره، اگر تگوتیم متعلق به دو سده قبل است...» و اگر نگوییم این چارچوب در زادگاه اصلیش، فرانسه، امروز دستخوش تزلزل شدید گردیده است...» توصیه می‌کند که باید تحلیلی متناسب با "جو هر حرکت، تفاهم مطلب کنونی" را بجای چارچوب‌های "تضادگرایی پیشین" در دستور کار قرار داد.

وی سپس، در زیر نویس مطلب خود، با نقل یک نظر سنجی از مردم فرانسه، مدعی می‌شود که از سال ۱۹۸۱ بدینسو، آن بخش از مردم فرانسه که به اصطلاحات چپ و راست اعتقاد ندارند روز به روز بیشتر شده و در سال ۱۹۸۹ به ۵۶ درصد رسیده است.

این سخن، که جامعه ما، امروز جامعه‌ای "تفاهم طلب" است، البته سخن درستی است، اما اگر منظور از بیان آن، این باشد که در همین جامعه کسانی وجود ندارند که می‌خواهند به تشنج دامن بزنند، "تفاهم" را تنها در تسلیم شدن مردم و همگان به خواست‌ها و مطامع و منافع خود می‌فهمند، و اگر منظور آن باشد که در صورتیکه کسی یا گروهی بکوشد این عناصر پر قدرت و ضد تفاهم ملی را افشاء کرده و آنها را به مردم بشناساند و مانع از سلطه مطلق آنها شود، در این صورت چنین شخص و یا جریانی دچار خطاست و به "تضاد" آشتی ناپذیر و دیرپا و ابدی و غیره دامن زده است و غیره. در اینجا دیگر نمی‌توان با این شیوه استدلال موافق بود و آن را، حتی به سود دستیابی به تفاهم و جایگیر شدن آن ارزیابی کرد.

واقعیت این است که در جامعه ما، تضادها، جریان‌های فکری و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مختلف، چپ و راست، طرفداران تفاهم به سود ملت و مدافعان خشونت ضد ملی هر دو وجود دارند. طرفداران اندیشه تفاهم ملی هر چند که بی‌اندازه پر شمارترند و اکثریت عظیم مردم را تشکیل می‌دهند، ولی مدافعان خشونت و دیکتاتوری نیز مواضع نیرومندی در اختیار دارند و از قدرت مستحکمی برخوردار هستند. ندیدن این جریان قدرت طلب و قدرت مدار مخالف آزادی، جامعه مدنی و عدالت اجتماعی و افشاء نکردن آن‌ها، تنها و تنها می‌تواند به "جوهر حرکت تفاهم طلب کنونی" لطمه وارد آورد.

مثلاً اگر پزشکی وجود غده سرطانی را در بدن بیماری ببیند و به روی خود نیاورد، یا در مورد آن سکوت کند، آیا این غده به خودی خود نابود خواهد شد؟ و در آن صورت بر سر بیمار چه خواهد آمد؟ و اگر آن را ببیند و اعلام کند و برای ریشه کن کردن آن به چاره اندیشی بپردازد، در آن صورت آیا باید گفت که این پزشک مسئول وجود غده سرطانی است؟

"چپ" را بدین لحاظ که می‌کوشد این غده سرطانی را، که در سرتاسر جامعه ما ریشه دوانده به مردم بشناساند، طرفدار "تضاد" معرفی کردن و اساساً نام بردن از "چپ و راست" را مسئول وجود این غده و نمود کردن، کمکی به درمان بیماری کنونی جامعه ما نخواهد کرد.

اینکه جامعه ما به یک حرکت "تفاهم طلب" نیازمند است، چنانکه گفتیم، سخنی است که هیچ انسان مترقی نمی‌تواند با آن مخالف باشد، اما این "تفاهم" ابتدا باید از درون نیروهای شروع شود که بر سر یک سلسله اصول، مانند دموکراسی، حکومت قانون، برقراری و استحکام نهادهای جامعه مدنی، ضرورت حضور احزاب، مطبوعات، سازمان‌های صنفی و سیاسی، سپردن امور بدست مردم از طریق تشکیل شوراهای غیره با یکدیگر تفاهم اصولی دارند و امروز می‌توانند جبهه واحدی را بر علیه ارتجاع بوجود آورند.

متأسفانه نقطه ضعف بزرگ انقلاب بهمن ۵۷ همین فقدان تفاهم در میان این نیروها بود، که به جناح راست اجازه داد با ایجاد جبهه‌های مصنوعی

۸۵ درصد از واجدان شرایط شرکت کرده‌اند و اینها نشانه توجه مردم به سرنوشت سیاسی کشورشان است.

زن: چه برنامه‌هایی برای حفظ و افزایش این ارزش دارید؟
تاج زاده: شوراها، چون مشارکت مردم را نهادینه می‌کند و مردم را سریع‌تر و جدی‌تر وارد عرصه اداری و اجرایی کشور می‌کند. برای مثال نشریات کشور در سال گذشته ۱۵ تا ۲۰ درصد رشد داشته‌اند، اما تیراژ آنها دو برابر شده و اغلب نشریات سیاسی رشد داشته‌اند.

زن: موانع رشد توانائی سیاسی مردم چیست؟
تاج زاده: ما از نظر حقوقی مشکلاتی برای گسترش احزاب داریم. قوانین ما در مورد احزاب به گونه‌ای تنظیم نشده تا کسانی که حزب تشکیل می‌دهند فایده و امتیازاتی کسب کنند و این هم به گونه‌ای نیست که ایجاد مانع کند. فقط عامل تشویقی برای تشکیل احزاب نداریم. از نظر فرهنگی سیاسی، هنوز مردم بدبینی عمیق تاریخی نسبت به قدرت و دولت دارند و متأسفانه در کشورمان، زمینه شایعات منفی در مورد دولتمردان و رجیل سیاسی بسیار قدرتمندتر از شایعات سیاسی است. بخش دیگر موانع سیاسی-اجتماعی است، به گونه‌ای که در جامعه ما، پاندها خیلی بیشتر از احزاب برای مردم جاذبه دارند، چون با تعلق به آنها دیگر مسئولیتی ندارند. ما هنوز وقتی به گزینش می‌رویم، به غلط از ما می‌پرسند عضو کدام حزب بوده‌ای که هیچ ارتباطی با گزینش ندارد و هنوز غیر حزبی‌ها را به حزبی‌ها ترجیح می‌دهند.

زن: تقابل توسعه سیاسی و اقتصادی چه نتیجه‌ای دارد؟
تاج زاده: وقتی به مردم اجازه ندهید در صحنه باشند، اولاً باعث کناره‌گیری آنها از عرصه سیاست می‌شود و در عین حال زمینه فساد در قدرت مداران بالا می‌رود، چون ناظری وجود نخواهد داشت. همه انسان‌ها را به خدا و تقوا نمی‌توان متکی کرد.

زن: درگیری میان جناح‌های داخل، شکل قابل قبولی است؟
تاج زاده: هر قدر در مسائل اجتماعی، تعداد بیشتری مشارکت کنند، به همان اندازه رسیدن به اجماع سخت‌تر است. اصلاً با زیاد شدن روزنامه، شاید عده‌ای سرگیجه بگیرند که حرف کدامیک درست است. بخشی از دموکراسی وجود همین سرگیجه‌هاست.

زن: در این میان، گروه‌های فشار چه جایگاهی دارند؟
تاج زاده: اگر قانونی عمل کنند، مثل بقیه گروه‌ها هستند. ما مشکلی با گروه فشار نداریم.

زن: اما بسیاری از مردم با آنها مشکل دارند.
تاج زاده: منظور من اینست که با خلاف قانون عمل کردن مشکل داریم، چرا آنها نظرشان را نگیرند؟

زن: آنهم از نوع زدوخوردش نه!
تاج زاده: احسنت، مشکل همین خلاف قانون عمل کردن است. نظر آنها مهم نیست، نظر مجریان قانون و قانونگذار مهم است.

زن: برنامه‌ای برای آنها دارید؟
تاج زاده: بله، مهمترین برنامه، قانونی کردن آنهاست. یکی از اختراهای دولت آقای خاتمی این است که در آن، حتی مخالفان احساس ممنوعیت نمی‌کنند. ما با تمام قوا در مقابل خلاف قانون می‌ایستیم.

زن: برای انتخابات خبرگان چه برنامه‌ای دارید؟
تاج زاده: انتخاب سالم و دقیق

زن: و نظارت استصوابی...
تاج زاده: این خود خبرگان به شورای نگهبان داده‌است. آنها می‌توانستند تعیین صلاحیت را به جانی دیگر واگذار کنند. ■

در برابر اوست، از نظر همه مردم "کلبه"، "کوخ" و حداکثر خانه محقر و معمولی است و نه کاخ.

از "چپ" خواستن که خود را "چپ" نداند و اینگونه اصطلاحات مبتنی بر "تضاد" را کنار بگذارد، یعنی اینکه اولاً آن را به ابتلا به چنین بیماری مالی‌خولیایی دعوت کردن و ثانیاً از بیان اندیشه‌ها، افکار و خواست‌های مردم زحمتکش در سطح جامعه جلوگیری کردن.
استدلال نویسنده مطلب، که چون منشاء اصطلاحات "چپ و راست" از کشور فرانسه است و بنابر آمار مورد نظر وی ۵۶ درصد مردم این کشور در سال ۱۹۸۹ به این اصطلاحات اعتقاد نداشته‌اند، پس "چپ" و "راست" فاقد محتوای واقعی است، نیز استدلالی نادرست است که بر تعمیم نادرست یک تجربه تاریخی مشخص - اگر همین باشد - مبتنی است.

ناگفته پیداست، اینکه جریان یا گروهی ادعای "چپ"، ادعای بیسان و دفاع از منافع اکثریت زحمتکش جامعه را داشته باشد، یک مسئله است، اینکه در عمل و در همه لحظات، در تک تک اعمال و رفتار خود و بخصوص آنگاه که در قدرت قرار می‌گیرد به ادعاهای خود وفادار بماند، مسئله‌ای دیگر است. اگر در جامعه‌ای، بخش مهمی از مردم به اصطلاح "چپ" و "راست" اعتقاد ندارند، به معنی آن نیست که در جامعه تضاد میان منافع مختلف اجتماعی از بین رفته است، نه آنکه اندیشه‌ها و نیروهای چپ و راست دیگر وجود ندارند، بلکه نشان دهنده آن است که کارکرد بخشی از آن نیروهای سیاسی که نام "چپ" بر خود گذاشته و ادعای دفاع از منافع زحمتکشان را داشته‌اند، شایسته چنین نام و عنوانی نبوده‌اند و نیستند و در نتیجه، بازتاب کارکرد آنها در ذهن بخشی از مردم به بی‌اعتباری مرزبندی چپ و راست منجر شده‌است. اتفاقاً، یکی از کارزارهای دوران جنگ سرد، یکی از نتایج بی‌محتوا شدن سوسیال دموکراسی و شکل‌گیری انواع سازمان‌های کج و معوج تحت عنوان "چپ"، که مورد حمایت تبلیغاتی امپریالیسم جهانی و غارتگران داخلی کشورهای مختلف نیز بوده و هستند و انواع استفاده‌های تبلیغاتی از آنها می‌شود، دامن زدن به شک و تردیدهای مردم نسبت به "چپ" واقعی و انقلابی در سراسر جهان بوده و هست!

مثلاً در کشور فرانسه، بنابر آخرین آمارهای رسمی، بخش اعظم تمام ثروت اجتماعی در دست اقلیتی کمتر از ده درصد متمرکز شده‌است، که حدت تضاد و تقسیم بندی طبقاتی جامعه را نشان می‌دهد. اگر در دوره‌ای، بخشی از مردم این کشور اعتقاد خود را به چپ و راست از دست داده بودند، ریشه آن را باید در عملکرد سوسیال دموکراسی فرانسه جستجو کرد، که بنام "چپ" همان برنامه‌ها و سیاست‌های راست را ادامه داد، بطور کاملاً طبیعی مردم به تفاوت میان چنین "چپ‌ی"، با "راست" نمی‌توانند اعتقاد داشته باشند. به همین دلیل، آنچه که می‌تواند "چپ" ایران را از خطر دچار شدن به چنین سرنوشتی و هم کاسه شدن و در یک ردیف قرار گرفتن با "راست" مانع شود، نه در کنار گذاشتن نام یا موضوع چپ، بلکه برعکس، در پافشاری و استقامت بر اصول اعتقادی خویش است. این اتفاقی نیست، که در همین کشور فرانسه، که مورد مثال قرار گرفته‌است، دیدیم که از لحظه‌ای که حزب سوسیالیست این کشور از نیروهای راست و اندیشه "اتلاف مرکز" فاصله گرفت، دست اتحاد کمونیست‌ها را فشرده، خصوصی سازی و بیکار سازی را محکوم ساخت، از حقوق اقلیت‌ها به دفاع پرداخت مجدداً اعتماد مردم به واقیعت وجود جبهه‌های "چپ" و "راست"، سرعت رشد کرد، چنانکه به پیروزی بزرگ "اتلاف چپ" در انتخابات این کشور و شکست سهمگین راست منجر گردید.

چپ برای اینکه پشتیبانی اکثریت مردمی که مدافع واقعی حقوق آنان است را بدست آورد، باید واقعا "چپ" باشد، از ایجاد مرزبندی‌های مصنوعی و غیر طبقاتی خودداری کند و از منافع اکثریت مردم، اعم از مذهبی و غیر مذهبی، مسلمان و غیر مسلمان، درون نظام و بیرون نظام، روشنفکر و عامی، بطور جدی پشتیبانی کند. ■

بقیه باندهای قدرت از ص ۵

در پیش داریم که صد و چهل هزار نفر توسط خود مردم انتخاب می‌شوند و امور را اداره می‌کنند و تحولی عظیم در مدیریت اجرایی کشور به وجود می‌آید. سوم، نهادهایی هستند که واسطه میان دولت و مردم هستند و اینها به میزان استحکامشان در احقاق حقوق مردم تلاش می‌کنند. در این زمینه، نهادها گام‌های خوبی برداشته‌اند. مانند مطبوعات و احزاب. در نهایت هیچ قدرتی در برابر مردم آگاه دوام نمی‌آورد.

زن: موقعیت سیاسی مردم را چگونه می‌بینید؟
تاج زاده: فوق العاده عالی. هیچ ملتی را به اندازه مردم خودمان، سیاسی نمی‌بینم. در نظر سنجی که بعد از دادگاه آقای کریاسچی انجام شد ۸۲ درصد از مردم، یک جلسه از دادگاه را دیده‌اند و در انتخابات ریاست جمهوری

مادر "جلائی پور" مدیرمسئول روزنامه توقیف شده "جامعه":

پس از پیروزی انقلاب، حمیدرضا ست فرمانداری مهاباد را انتخاب کرد و در این نقطه حساس کشورمان مشغول خدمت شد. او در زندان به من گفت که در سلول انفرادی است و فشار روحی زیادی را روی او و دوستانش می‌آورند. به او می‌گویند باید علیه خود مطالبی را بنویسی و امضاء کنی. حمید رضا گفته است که نمی‌توانم به خود تهمت بزنم و امضاء هم بکنم. حمید رضا آنها کشتی بود که پیکر پاک شهدای شیمیایی را تحویل می‌گرفت؛ سزاوار نیست که با خانواده شهدا اینطور رفتار کنند.

گسترش همکاری ارمنستان - ایران

نوشته "آرمن خانباپیان" (نشریه "نزاوسمایا گازتا")

ایروان- نتایج دیدار "واردان اسکانیان" (Vardan Oskanyan)، وزیر امور خارجه ارمنستان از ایران برای هر دو طرف رضایت بخش بوده است. وزیر امور خارجه ارمنستان در تهران با محمد خاتمی، رئیس جمهور، علی اکبر ناطق نوری، رئیس مجلس و کمال خرازی، وزیر امور خارجه ایران دیدار و گفتگو کرد. به گفته خرازی «ارمنستان یک همسایه مهم ایران است و تهران همیشه خواهان داشتن روابط ویژه با ایروان بوده است.» این نظر با توجه به ادامه تیرگی روابط ارمنستان و ترکیه از اهمیت خاصی برخوردار است. همانطور که خوانندگان مطلعند، ترکها اخیرا ایروان را به «تبلیغ تنفر از ترکیه» متهم کرده و اعلام کرده اند که تمایلی به بررسی راه های بهبود روابط دو جانبه با ارمنستان ندارند. بعلاوه آنکارا تا زمانی که ایروان از خواست خود مبنی بر به رسمیت شناختن بین المللی قتل عام ارمنیه در سال ۱۹۱۵ دست بردارد (چیزی که مشکل بشوآن انتظار آنرا از ارمنستان داشت)، تگیری در موضع خود نخواهد داد. به گفته آرسن گاسپاریان (Arsen Gasparyan)، سخنگوی وزارت امور خارجه ارمنستان «با وجود اینکه ارمنستان، در هفت سالی که از استقلال آن می گذرد، موضوع قتل عام ارمنیه را عنوان نکرده و در پی عادی کردن روابط با ترکیه بوده است، طرف ترک با طرح مساله قره باغ، دست دوستی را که ارمنستان بسویش دراز کرده، پس زده است.»

در چنین شرایطی، داشتن روابط حسن همجواری با ایران، برای ارمنستان بسیار مهم است. همزمان، همکاری های دو جانبه اقتصادی نقش بزرگی را ایفا می کنند. تصادفی نبود که این جنبه، با توجه ویژه به موضوعاتی مانند تسریع بنای خط لوله انتقال گاز از ایران به ارمنستان، برقراری سیاست تجارت آزاد بین دو کشور و انجام طرح ایجاد ایستگاه تولید برق بر روی رودخانه ارس که مرز بین دو کشور را تشکیل می دهد، بر روند مذاکرات حاکم بود. ایروان با تمرکز بر این موضوعات، آشکارا در پی آن است، که وابستگی خود را به گرجستان کاهش دهد (تنها خط لوله انتقال گاز به ارمنستان و تنها خط آهنی که ارمنستان را به دنیای خارج مربوط می کند از گرجستان می گذرند). لازم به یادآوری است که بدتر شدن احتمالی اوضاع در «دژهاواختنی» (Dzhavakheti) منطقه ای در گرجستان که ارمنیه اکثریت سکنه آنرا تشکیل می دهند، خطر اینکه ایروان یکبار دیگر از جانب گرجستان در زمینه انرژی و ترابری مورد تحریم قرار گیرد را افزایش می دهد. گسترش روابط با همسایه جنوبی، به ارمنستان در مقابله با چنین احتمالی کمک می کند.

البته مزایای همکاری ارمنستان-ایران به هیچوجه یکجانبه نیست. تهران به اندازه ایروان به تقویت موقعیت بین المللی خود و تحکیم نقش منطقه ای اش علاقمند است. کمال خرازی علاقه ایران به کمک به حل مشکل قره باغ را اعلام کرد. وزیر امور خارجه ارمنستان در پاسخ تاکید کرد که به نظر او «ایران می تواند نقش کلیدی در همه روندهای منطقه ای ایفاء کند.» □

دوازدهمین اجلاس جنبش عدم تعهد

دوازدهمین اجلاس سران کشورهای عضو جنبش غیر متعهد از روز ۲۹ اگوست تا ۲ سپتامبر ۱۹۹۸، شهر «دوربان» آفریقای جنوبی برگزار شد. جنبش غیر متعهد که اکنون ۱۱۲ عضو دارد، در سال ۱۹۶۱ با شرکت ۲۵ کشور در بلگراد پایتخت یوگسلاوی پایه گذاری شد. اجلاس دوربان و اکثریت رهبرانی که طی دو روز پایانی نشست، سخنرانی کردند، آفریقای جنوبی و رئیس جمهور برجسته آن، فرزند آفریقا، کسی که نماد پایداری و استقامت، ظرفیت بی پایان برای مبارزه و خرد و استعداد سیاسی است را ستودند.

مسائل اقتصادی از آنجمله تاکید جدید بر ضرورت همکاری «جنوب-جنوب» و بین جنوب و کشورهای توسعه یافته، مبارزه برای لغو بدهی های خارجی و بهره آن، محکوم کردن محاصره و تحریم اقتصادی و دیگر اقدامات یکجانبه علیه کشورها و خلق های جهان، موضوع اصلی مباحث این نشست بود. در این اجلاس، پیشنهادات مشخصی برای مقابله با فقر و گرسنگی موجود در بسیاری از کشورهای عضو جنبش و بررسی اشکال همکاری برای

کمک به توسعه اقتصادی و سیاسی این کشورها، مورد بحث قرار گرفت. همچنین جهانی شدن نئولیبرالی و اثرات مخرب آن، شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت.

جو خشونت ناشی از درگیری های قومی در تعدادی از کشورهای عضو جنبش، از آنجمله یوگسلاوی و جمهوری دموکراتیک کنگو بررسی شده و پیشنهادات مشخصی جهت حل مسالمت آمیز این درگیری ها و جلوگیری از بین المللی شدن آنها مطرح شد. در رابطه با درگیری های کنگو، تماس ها و ملاقات های دو جانبه ای به سرپرستی نلسون ماندلا و با شرکت کوفی عنان، دبیر کل سازمان ملل، بین رهبران کشورهایایی که در این درگیری حضور دارند، صورت گرفت.

شمار قابل توجهی از سران کشورهای شرکت کننده در این اجلاس خواهان لغو تحریم های اقتصادی که در مورد تعدادی از کشورهای جنبش غیرمتعهد اعمال می شود، شدند و بویژه محاصره اقتصادی کوبا بوسیله ایالات متحده و تحریم اقتصادی عراق و لیبی و دیگر تحریم های یک جانبه که جملگی از جانب ایالات متحده اعمال یا رهبری می شود را شدیداً محکوم کردند.

موضوع سازمان ملل و ضرورت دموکراتیزه کردن آن که در سند سیاسی اجلاس هم منعکس است، مورد بحث رهبران و وزیران خارجه کشورهای عضو قرار گرفت. در این زمینه، پیرامون ضرورت اصلاح و دموکراتیزه کردن شورای امنیت سازمان ملل، لغو حق وتوی اعضا، دانسی آن و گسترش شورای امنیت از طریق عضویت نمایندگان کشورهای در حال توسعه در آن، توافق کامل وجود داشت.

اجلاس دوربان، تروریسم و هر اقدامی که جان غیرنظامیان را به خطر اندازد را محکوم کرد. بسیاری از سران شرکت کننده ضمن اشاره به اقدامات تروریستی بکار گرفته شده از جانب آمریکا، بسمان کارخانه داروسازی در خارطوم پایتخت سودان را اقدامات خطرناکی توصیف کردند که می تواند به هرج و مرج جهانی منجر شود. حق خلق فلسطین برای زندگی در سرزمین خود و نگرانی از جهت منفی مذاکرات صلح که ناشی از موضع دولت اسرائیل است، در اسناد و سخنرانی های نشست مقدماتی منعکس شد. خلع سلاح موضوعی بود که با توجه به مواضع متضاد موجود در درون جنبش غیر متعهد، به تفصیل مورد بررسی کارشناسان و وزیران قرار گرفت.

در اجلاس آفریقای جنوبی، جنبش غیرمتعهد، حرکت و نیروی جدیدی را تجربه کرده و تعهد اعضای آن به ادامه، تقویت و متحد کردن هر چه بیشتر جنبش غیرمتعهد، بزرگترین و ارزشمندترین دستاورد این اجلاس بود.

(بقیه "لیبرالیسم" از واقعیت از ... ص ۶)

اراده اکثریت نیست، بلکه شیوه صلح آمیز انتخاب حاکمان و برکنار کردن آنهاست. در لیبرالیسم دموکراسی شیوه اداره حکومت است و نه مضمون تشکیل دهند آن. بر اساس این برداشت از دموکراسی، رای اکثریت مردم ایران در دوم خرداد ۷۶ به محمد خاتمی و شعارهای انتخاباتی او پیرامون توسعه پایدار و عدالت اجتماعی و علیه سیاست های تعدیل اقتصادی، نمی تواند و نباید به قوانین و سیاست های اقتصادی جدید بیانجامد و دولت خاتمی (بعنوان حاکمان جدید) موظف به اجرای قوانین و سیاست های اقتصادی دولت ماقبل خود است! چرا که فقط مردم برای برکناری صلح آمیز آن فرد و یا آن حاکم و بر سرکار آوردن این حاکم جدید و یا آن فرد، به پای صندوق های رای رفته اند!! در اینجا، امثال غنی نژاد فراموش می کنند، که انگیزه های عمومی مردم برای رفتن به پای صندوق های رای داری کدام پایه های اقتصادی و ناراضی اقتصادی-اجتماعی است. مطابق چنین شیوه صلح آمیزی که امثال غنی نژاد ترسیم می کنند، ظاهراً نباید در هیچ کجای دنیا و از جمله در ایران، مردم دست به قیام بزنند، سر به شورش بردارند و از همه آنها مهمتر، انقلاب کنند!

متأسفانه این نظرات بدون آنکه امکان طرح نقطه نظرات مقابل آنها در مطبوعات داخل کشور وجود داشته باشد، بی وقته و از زبان و قلم افراد مختلف و نظریه پردازان گوناگون مطرح می شود و به میان نسل جوان کشور می رود. یکی از کمبود های اساسی دوران اخیر آزادی نسبی مطبوعات، نبود همین امکان برای چپ برای طرح نقطه نظرات خود است، کمبودی که باید ضمن طرفداری از آزادی ها و آزادی اندیشه و قلم امثال غنی نژادها، با گشودن فضا برای چپ ایران جبران شود.

در پایان لازم به یادآوری است که تلقی ویژه ای از لیبرالیسم را که امثال غنی نژادها، به خطا به مارکسیست ها و جامعه امروز ما نسبت می دهند، در واقع ساخته و پرداخته دستگاه های تبلیغاتی جناح "بازار-موتلفه" بوده و از طریق روزنامه هایی مانند کیهان و رسالت و برنامه های تلویزیونی از نوع "هویت" نیز در جهت منحرف کردن توجه عمومی به ماهیت نئولیبرالی سیاست های اقتصادی مورد نظر این جناح بکار گرفته می شود.

آزادی یا اختناق نبرد ۲۰ ساله در جمهوری اسلامی!

چرا سه دوره کوشش برای آزادی به شکست انجامید؟

محمد خاتمی در دانشگاه تهران و خطاب به دانشجویان گفت:
«... من از دانشجویان درخواست می‌کنم که در تثبیت نظام و آرامش بخشیدن به جامعه که شرط پیشرفت است، دولت را یاری کنند. کسانی نمی‌خواهند ما در آرامش بسر ببریم و بتوانیم با حوصله و تدبیر مشکلاتی که بخشی از آنها تاریخی است و بخشی ناشی از تحمیل‌های بیرونی است و بخشی هم میراث رژیم گذشته و بخشی نیز ناشی از کم‌تجربگی است، حل شود. جامعه ما باید در عین اینکه جهت خود را گم نکند همواره در آرامش گام بردارد... برای نخستین بار در طول تاریخ ایران، بیش از ۵۲ درصد پذیرفته‌شدگان آزمون سراسری را بانوان تشکیل می‌دهند.»

(در نقد و توضیح بخش آخر سخنان محمد خاتمی، می‌توان گفت که تنگ دستی خانواده‌ها و نیازی که خانواده‌ها به کار جوانان و نوجوانان برای تامین معاش خانواده دارند، از یک سو از تعداد شرکت‌کنندگان پسر در آزمون سراسری کاسته و از سوی دیگر بدلیل تلاش برای تامین معاش خانواده‌ها، سطح دانش جوانان و نوجوانان پسر در جامعه پائین آمده است.)
محمد خاتمی در بخش دیگری از سخنان خود گفت:

«... آزادی که مورد نظر ماست، در جهت تثبیت جامعه است، البته تثبیت نه به معنای رکود و سکون، بلکه تثبیت به معنای پیشرفت جامعه است، نه هرج و مرج و خشونت. هرج و مرج و خشونت دو قطبی هستند که در نهایت به هم می‌رسند و پرهیز از این دو ایجاب می‌کند که با تدبیر و تامل در مسیر پیشبرد جامعه گام برداریم و آزادی بستر چنین ثبات و تثبیتی در جامعه شود. آنها که دین و آزادی را رو در روی یکدیگر قرار می‌دهند، عملاً باعث می‌شوند بسیاری از متدینین ما نگران و بدبین شوند و در عین حال فضا آماده می‌شود برای کسانی که مخالف نفس آزادی هستند تا میدان پیدا کنند و جامعه از یک طرف به هرج و مرج و از طرف دیگر به سوی خشونت رانده شود... نسل جوان نمی‌تواند تحمل کند که یک سلیقه، عین دین شود و با هر پرسشی با شیوه نامطلوب برخورد گردد. آیا این نوع برخوردها سست کردن دین و گریزانان نسل جوان نواندیش ما نیست؟ نشان دادن چهره منطقی از دین باعث جذب مردم به دین می‌شود. از طرف دیگر، عده‌ای هستند که با آزادی مخالفند، یکی از آفت‌های جامعه ما استبداد زدگی است. شعار اصلی انقلاب ما آزادی بود که با تکیه بر مردم و پایه استقلال و هویت آنها، یعنی دین، خواست آزادی را نهادینه کند. آزادی هدیه انقلاب ماست، بنابراین اگر در دوره تثبیت نظام توجه بیشتر به نهاده شدن آزادی و حقوق مردم بشود، به معنای آن نیست که انقلاب آزادی را نیاورده است.» (راه‌توده: این سخنان در پاسخ به سخنان آیت الله جنتی در نماز جمعه تهران است، که گفته بود: چنان درباره آزادی صحبت می‌کنند، که گویا در این مملکت تا حالا آزادی نبوده!)

محمد خاتمی در ادامه گفت: «دو سه بار تجربه تاریخی جامعه مدنی و آزادی در ایران بخاطر کم ظرفیتی و بی‌تجربگی ما با شکست روبرو شد. ما باید برای حفظ انقلاب و دستاوردهای آن دست به دست هم بدهیم و بگذاریم آزادی بصورت یک روند در جامعه درآید. من از همه بزرگان حوزه علمیه و دانشمندان استمداد و تقاضا می‌کنم که در این حرف تامل کنیم که آزادی بدون دین همین است، که آثارش را دیدیم و دین بدون آزادی هم همان است که در تاریخ تجربه شده است. همین قانون اساسی را مینا قرار دهیم. ما راهی جز این نداریم که قانون را مبنای عمل قرار بدهیم و بگوئیم که این قانون پیاده شود. ما باید این ذهن را آماده کنیم که یک شهری و روستایی چگونه مسئول سرنوشت جامعه خویش باشد. ما باید از یکایک مردم بخواهیم که به قانون تن بدهند. راه قانونمند شدن جامعه این است که از مردم، دولت، حکومت و حاکمیت بخواهیم که به قانون تن بدهند. قدرت فساد می‌آورد و قانون باید آن را مهار کند.»

* نقل از «نامه مردم» دوره هفتم، سال اول، شماره ۴۹، دوشنبه ۱۵ مرداد ۱۳۵۸

محمد خاتمی، در جریان مراسم گشایش سال تحصیلی دانشگاه‌ها، که در دانشگاه تهران برپا شده بود، نقطه نظرانی را مطرح کرد. این نقطه نظرات، که در اوج بگیر و بند مطبوعات و یکه تازی قوه قضائیه برای یورش به مطبوعات غیر حکومتی بیان شد، در نوع خود، بیانگر نظرانی دیگر است، خلاف آن نقطه نظرانی که آیت الله مهدوی کنی در نماز جمعه تهران بیان داشت. آیت الله کنی آزادی را در اسلام محدود و مردم را نیازمند قیم معرفی کرد. نقطه نظرانی که محمد خاتمی مطرح می‌کند و نظرانی که آیت الله کنی بر کرسی حکومتی نشانده است، در واقع از ابتدای پیروزی انقلاب، در جمهوری اسلامی وجود داشت و سیاست حزب توده ایران نیز از همان ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی، حمایت از نقطه نظرانی مشابه نظرات امثال محمد خاتمی و مخالفت با نقطه نظرانی نظیر دیدگاه‌های آیت الله کنی بود. برای آنکه خوانندگان امروز «راه توده» بیشتر و دقیق تر با سابقه تاریخی این نقطه نظرات در جمهوری اسلامی و جهت گیری‌های حزب توده ایران در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب آشنا شوند، دو نمونه را پیش از خلاصه سخنان محمد خاتمی می‌آوریم.

مرحوم مهندس بازرگان، در زمانی که شورای انقلاب امور کشور را در اختیار داشت، بارها گفته بود: من از صراحت آقای کنی خوشم می‌آید. ایشان راست و پوست کنده در شورای انقلاب، خطاب به آیت الله بهشتی می‌گفت «ما در اسلام آزادی مطبوعات نداریم»

آیت الله طالقانی، در دومین نماز جمعه ای که بعد از پیروزی انقلاب در دانشگاه تهران برپا شد: «آن کسی که، آن دسته ای که بنام دین به گروهی حمله می‌کنند، به جوامع آنها، به سخنرانی آنها، کتابخانه‌های بعضی از گروه‌ها را مورد حمله قرار می‌دهند، این‌ها تصور نکنند خدمتی به دین می‌کنند. اینها یا مسلمانهای ناآگاه هستند و یا آلت دست اند و هیچ توجه ندارند»*

بنابراین، ستیز کنونی در جمهوری اسلامی برای برقرار قانون، کوتاه کردن دست گروه‌های فشار و گردانندگان پشت پرده آن از قدرت حکومتی، و دفاع از آزادی‌ها، از همان ابتدای پیروزی انقلاب مطرح بود و همچنان این نبرد بین اختناق و آزادی، ارتجاع و ترقیخواهی و انقلاب و ضد انقلاب جریان دارد. بنظر حزب توده ایران، ماهیت انقلاب ۵۷ و خواست مردم در این انقلاب، همان بود، که دیروز از زبان امثال آیت الله طالقانی عنوان می‌شد و بسیاری سر خود را در راه تحقق آن از دست دادند، و امروز نیز همان است که از زبان «محمد خاتمی» و امثال او بیان می‌شود. امثال آیت الله کنی، خزعلی، جنتی، طیبی و هم اندیشان آنها، توانستند با انواع حادثه آفرینی‌ها، استفاده از چپ روی‌ها مخرب، ترورها، انفجارها، اعدام‌ها، جنگ و... خط خود را بر حاکمیت بیرون آمده از انقلاب بهمن ۵۷ تحمیل کنند. غلبه ای که امروز، جنبش مردم می‌خواهد بدان خاتمه بخشیده و به آرمان‌های اصلی انقلاب ۵۷ باز گردد.

انقلاب عظیم و تاریخی بهمن ۵۷، شایسته رهبران و دولتمردانی از نوع آیت الله طالقانی بود، که از همان نخستین نشانه‌های پیروزی انقلاب در اواخر سال ۵۷ و بویژه پس از بازگشت آیت الله خمینی به ایران، همه نوع تحریک و کارشکنی علیه او صورت گرفت و ایجاد جدایی بین او و آیت الله خمینی، از اهداف تاخیر ناپذیر ارتجاع مذهبی بود. همچنان که ترور آیت الله مطهری از جمله این اهداف اولیه بود!

در مجلس خبرگانی که برای تدوین قانون اساسی تشکیل دادند و آیت الله طالقانی را، علیرغم همه سابقه مبارزاتی و محبوبیتی که بین مردم داشت، از ترکیب هیأت رئیسه مجلس حذف کردند و او بجای صدلی، روی زمین این مجلس نشست و پشانی خویش را به عصایش تکیه داد، خطر انحراف انقلاب و نفوذ ارتجاع مذهبی بروز علنی یافت. بروزی که در آن سالهای پر حادثه و پریها، بسیاری از مذهبپو کم تجربه به آن بهای لازم را ندادند و به توصیه حزب سالمند و پرتجربه ما نیز در این زمینه توجه نشد! و شد، آنچه که امروز همه شاهدش هستیم و هستند!

بازداشت دیکتاتور "شیلی"، ژنرال "پینوشه" در یکی از بیمارستان های انگلستان و بنا به تقاضای دولت اسپانیا، یکبار دیگر به جهانیان فرصت داد، تا گذشته را مرور کنند. ژنرال خونریز شیلی، طبق برنامه و حمایتی که آمریکا از وی به عمل آورد، علیه دولت چپ گرا و انتلافی دکتر "آلنده" کودتا کرد. در این کودتا، دکتر آلنده و ده ها هزار نفر از مردم عادی شیلی، اسپانیایی های مقیم شیلی، اعضای حزب کمونیست این کشور و برخی افراد گارد وفادار به ریاست جمهوری قتل عام شدند. سرکوب مردم، اختناق و حکومت خودکامه نظامیان شیلی، طی ۲۰ سال ادامه یافت، اما سرانجام، همانگونه که آلنده پیش بینی کرده بود، نسل جدیدی از شیلیایی ها، به خیابان ها ریختند و دولت ژنرال پینوشه سقوط کرد. دولت بعدی، خود را متعهد به حفاظت از پینوشه و جلوگیری از محاکمه او به جرم ۲۰ سال جنایت و خونریزی و خیانت به استقلال کشور اعلام داشت، تا از این طریق از شورش نظامیان وفادار به پینوشه جلوگیری کند. به او سمت های تشریفاتی دادند تا این مصونیت جنبه قانونی بیابد. او با همین مصونیتی که در داخل شیلی داشت، راهی انگلستان شد، تا به درمان خویش بپردازد، اما با شکایت دولت اسپانیا، که شدید تحت فشار سازمان های حقوق بشر و احزاب خود این کشور برای پیگیری کشتار اسپانیایی های مقیم شیلی، در جریان کودتای پینوشه بودند، وی در بیمارستان بازداشت شد. بسیاری، این بازداشت را، در شیلی، بازداشت "پینوشه" با موجی از شادی مردم و بویژه جوانان این کشور روبرو شده است، که شاید در زمان کودتا بدینا نیامده بودند و یا در سنین کودکی بودند.

یک هفته پیش از انتشار بازداشت "پینوشه" در انگلستان، یکی از ماهنامه های تازه انتشار داخل کشور، بنام "گوناگون"، که متمایل به دولت محمد خاتمی است، شاید در مقایسه کودتای شیلی با رویدادهای ایران، شاید در اشاره به خطر ترور خاتمی و کودتا علیه او، شاید متکی به تکرانی مردم از این نوع حوادث و شاید در یک فرصت طلبی ژورنالیستی برای کسب تیراژ، شاید برای تهیج افکار عمومی و شاید... آخرین نطق آلنده را در شماره دوم، شهریور ۷۷ خود منتشر ساخت. هر انگیزه ای که گردانندگان این نشریه با توجه به آن نطق آلنده را منتشر کرده باشند، در برابر استقبالی که توسط خوانندگان از این ابتکار بعمل آمد، اهمیت خود را از دست می دهد. بویژه آنکه بازداشت پینوشه و پخش اخبار مربوط به آن در مطبوعات داخل کشور، بر کنجکاوی مردم برای اطلاع از جزئیات این کودتا افزود. شماره شهریور ماه نشریه "گوناگون"، همچنان دست به دست می شود و این نطق آلنده نیز در دانشگاه ها تکثیر شده و بصورت وسیع پخش شده است.

انتشار آخرین سخنرانی دکتر "آلنده" در جریان کودتای نظامیان علیه دولت او، در ایران بسرعت تکثیر و توزیع می شود!

مردم شیلی!

به من و شما خیانت شد!

روی سخنم با اهل حرفه های آزاد است که چون وطن پرستان رفتار کردند، با آنها که تا چند روز پیش علیه شورشی که به وسیله اصناف حرفه ای سازمان داده شد مبارزه می کردند. این قشر از اصناف به وجود آمد تا از امتیازاتی که سیستم سرمایه داری به این قشر کوچک داده بود دفاع کند.

من، با جوانان سخن می گویم، با آنها که سرود خوانند، با آنها که روح مبارزه جوی خود را به ما ایثار کردند.

من، با مردم شیلی سخن می گویم، با کارگران، با دهقانان، با روشنفکران، با آنان که شکنجه و آزار خواهند دید؛ چرا که فاشیسم زمان درازی در وطن ما زیسته است، در اعمال تروریستی، انفجار پل ها و قطع خطوط آهن و خرابکاری در لوله های نفت و گاز.

نظر به سکوت کسانی که موظف به اجرای نظم و قانون... (ادامه این بخش از سخنان آلنده بدلیل غرض توپ هانی که در کاخ ریاست جمهوری فرود می آمد، شنیده نشد) تاریخ درباره آن داوری خواهد کرد.

بلون تردید فرستنده ای که من از طریق آن با شما صحبت می کنم، بزودی محکوم به سکوت خواهد شد و صدای من به گوش شما نخواهد رسید. این اهمیتی ندارد، چون شما خودتان صدای مرا دنبال خواهید کرد. من همیشه با شما خواهم بود؛ دست کم در شما خاطره انسانی که به دمکراسی، به همبستگی کارگران و زحمتکشان و به دوستی و دوست داشتن وفادار بود برجای خواهد ماند.

مردم باید از خود دفاع کنند، اما نباید قربانی شوند. مردم نباید به خود اجازه دهند که تحقیر شوند و یا از میان برداشته شوند. مردم نباید به خود اجازه مردم وطن!

من به شیلی و به سرنوشت آن ایمان دارم. پس از ما، شیلیایی های دیگری خواهند آمد و بر این دقایق تیره و تلخ که مملو از خیانت است، قضاوت خواهند کرد. شما باید این را بدانید که دیر یا زود، بار دیگر خیابان های پهنار و پایتخت که اکنون در اشغال تانک هاست، پاک خواهد شد و انسان های آزاد بار دیگر در آن به حرکت درخواهند آمد تا خواست خود را برای ساختن جامعه ای بهتر بیان خواهند کرد.

زنده باد شیلی! زنده باد مردم! زنده باد کارگران و وفاداری خویش به قانون و میهن خیانت کردند و اکنون تا پشت درهای این اتاق رسیده اند. بروم، بزذلانی که به اعتماد مردم خیانت کردند بروم. یقین دارم که خون من بیهوده بر زمین نخواهد ریخت. من یقین دارم که این کوچکترین درس اخلاقی است که می توانم به خائنین، بزذل ها و جنایتکاران بدهم. خون من، خیانت آنها به میهن را محکوم خواهد کرد!

نطق بلرود پرزیدنت سالوادور آلنده، در روز کودتا، از رادیو "مایاخیه نس" (فرستنده کاخ لامبودنهدا- مقر ریاست جمهوری- به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳)

هموطنان!

«بی گمان، این آخرین باری خواهد بود که من با شما سخن می گویم. نیروی هوایی برج های فرستنده "تورنالس" و "گوریوراسیون" را بمباران کرده است. کلمات من آکنده از تلخی نیست، اما سرشار از ناامیدی و غم است. این کلماتی است که آنها را که سوگند دروغ خوردند، محکوم می کند. سربازان شیلی را، سرفرماندهان افتخاری را، دریا سالار مریو را که خودسرانه فرماندهی نیروی دریایی را اشغال کرده، آقای "منلوزا"، ژنرال قسی القلب و فرومایه کسی که همین دیروز وفاداری خود را نسبت به دولت اعلام کرد و اکنون او نیز خود را به سمت ژنرال فرماندهی پلیس ویژه شیلی نصب کرده است.

در برابر چنین حقایقی، تنها می توانم یک چیز بگویم «من تسلیم نخواهم شد!» با تصمیمی تاریخی، در این برزخ، به خاطر وفاداری به خلق زندگی خودم را فدا می کنم، و با اطمینان به شما می گویم که یقین دارم دانه هائی که به دست ما در وجدان های شریف هزاران هزار شیلیایی کاشته شده است، هیچگاه از میوه بار آوردن باز نخواهد ماند. نظامی ها نیرومند هستند، آنها قادرند مردم را به اسارت خود درآورند، اما روند تکامل اجتماع را نه با جنایت می توان مانع شد و نه با زور. تاریخ در کنار ماست و این مردمند که آن را می سازند.

کارگران، زحمتکشان و مردم میهن من! می خواهم از شما به خاطر وفاداری و صداقتی که همواره نسبت به من نشان داده اید سپاسگزاری کنم. سپاسگزاری به خاطر ایمان و اعتماد به مردی که تنها مفسر آرزوهای بزرگ عدالت بود و در اظهاراتش احترام به قانون اساسی و حکومت قانون را همت خویش قرار داد و به این تعهد پیوسته وفادار ماند.

در این لحظات پایانی، آخرین سخنانم با شما اینست که امیدوارم از این رویدادها بیاموزید، سرمایه خارجی و امپریالیسم همراه با ارتجاع، فضای مناسبی برای نیروهای مسلح فراهم آورد تا به مردم پشت کنند. آنها به سنت هائی پشت کردند که ژنرال آشتایدر به آنها آموزش داده بود. آنان هر دو قربانیان همان شرایط هستند، قربانیان همان افرادی که اکنون پشت سرشان در انتظار ایستاده اند تا قدرت خود را دوباره از طریق مداخلات بیگانه، برای ادامه دفاع از امتیازات و منافع عظیمشان به دست آورند.

بیش از همه، روی سخنم با زنان صبور میهن است، با زنان دهقان که به ما ایمان داشتند. با زنان کارگر که بیش از حد انتظار کار کردند، با مادران که از توجه عمیق ما به فرزندان شان آگاه بودند.

در آستانه انتخابات مجلس خبرگان و پیش از آزادی گردانندگان روزنامه "توس" از زندان، دو گزارش نسبتاً مشروح، از دو محفل توده ای داخل کشور بدست ما رسید. با آنکه این دو محفل توده ای با یکدیگر کوچکترین ارتباط و تماسی ندارند، نقطه نظرات مشترکی در گزارش آنها وجود دارد، که برای "راه توده" نیز بسیار تامل برانگیز بود. تامل، بدین دلیل، که واقعیات جامعه ایران، بر خلاف مهاجرت، چگونه در داخل کشور نظر و بینش واحدی را میان توده ای ها بوجود آورده است! نکته جالب دیگر، آنکه در هر دو نامه تصریح شده است، که نظرات تحریر شده، نه تنها نظر بسیاری از توده ای ها، بلکه نظر بسیاری از رفقای فدائی مستقر در داخل کشور نیز هست!

راه توده، هر دو گزارش را، با عناوین جداگانه ای که برای آنها انتخاب شده، بطور مستقل منتشر می کند.

دو گزارشی از محافل توده ای داخل کشور

مبارزه ای که دورانیشان می کوشند به
خسونت و برپائی چوبه های دار ختم نشود!

مشروع خواهی در برابر مشروطه طلبی

* "ملی گرایی" سرعت در ایران در حال رشد است و حکومت تحت عنوان "مبارزه با غرب گرایی" سعی در مقابله با آن دارد!

* نیروی سوم، که فرمانده سپاه و روحانیون وابسته به ارتجاع مذهبی، بشدت از آن نگران و علیه آن بسیج شده اند، گرایش قابل توجهی است که نسبت به نهضت آزادی ایران و پایه گذاران نواندیشی دینی در جامعه بوجود آمده است.

* در آن فضائی که طی یکسال و نیم اخیر برای مطبوعات باز شده، کوچکترین روزنه ای برای "چپ غیرمذهبی" وجود ندارد و مطبوعاتی که به مقابله با ارتجاع برخاسته اند نیز، موافقتی به باز شدن این فضا برای "چپ" و حتی "چپ مذهبی رادیکال" نشان نمی دهند!

اوضاع کنونی، قبل از هر چیز خبر از تعمیق جنبش عمومی مردم می دهد. نکته ای که در کنار همه مسائل دیگر، جناح راست را به خشم آورده اوج گیری "ملی گرایی" در ایران است. هم در انتخابات ریاست جمهوری این امر جلوه داشت و هم در رویدادهای ناشی از مسابقات و یا پیروزی های ورزشی. نشر متوسط فرهنگی، که در ۲۰ سال اخیر رشد کرده، در تمام تحولات ایران تاثیر گذار است. رای محمد خاتمی در سراسر ایران و نزدیکی بسیار زیاد درصد آراء او در شهرهای بزرگ و کوچک و حتی روستاها، نشان داد که ۵۵ درصد شهرنشینان ایران، خواست یگانه ای دارند. مسابقات فوتبال عمق

این خواست را بیشتر عیان ساخت و نشان داد که مبارزه در راه دفاع از "هویت ملی"، به یکی از عرصه های مبارزه مردم، بویژه جوانان تبدیل شده است. این رویکرد، از نظر سیاسی، در جوانان، خود را در رجعت به علی شریعتی، بازرگان و طالقانی، بعنوان روشنگران مذهبی و ستیز کنندگان با ارتجاع مذهبی نشان می دهد. تجدد طلبان مذهبی، که اکنون عبدالکریم سروش پایش را در جای پای می خواهد بگذارد. گرچه از نظر بینش سیاسی، او فاصله زیادی با امثال طالقانی و یا حتی علی شریعتی دارد. نماینده سیاسی این طیف، تا آنجا که ما شاهدیم و در اشارات خود حکومتیان نیز مشهود است، دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران است. در واقع، نهضت آزادی ایران، سایه ای شده، که مرتجعین مذهبی و سرمایه داری بزرگ تجاری بیم خود از آن را پنهان نمی کنند. این وضع به گونه ایست که نوعی رقابت بین کارگزاران سازندگی، که خود را نمایندگان سیاسی سرمایه داری صنعتی به حساب می آورند با نهضت آزادی با پایگاه طبقاتی مشابه بوجود آمده است. کتاب های متعددی، طی یکسال و نیم اخیر در باره بازرگان و شریعتی نوشته شده و یا کتابهای خود آنها تجدید چاپ شده است. تیراژ این کتاب ها، درمیان دانشجویان و فعالان مذهبی بسیار بالاست. این وضع به گونه ایست، که مثلا نوارهای سخنرانی آیت الله طالقانی در نماز جمعه های سال ۵۸ و یا نوار گفتارهای تلویزیونی او در تفسیر از قرآن بسیار طرفدار دارد. مدتی پیش، حضور دکتر یزدی، در یک نمایشگاه، که بسیاری از جوانان در آن حضور داشتند، تمام نظم معمول در آن را بهم زد، زیرا بسیاری دور او را گرفته و می خواستند با او عکس بگیرند! این نمایشگاه، سرانجام نیمه کاره ماند. هنگام ظهر در همین نمایشگاه مراسم نماز برگزار شد. یزدی به نماز ایستاد و تقریباً اکثریت نزدیک به اتفاق حاضران در نمایشگاه از او اقتدا کرده و پشت سرش نماز خواندند، که این امر در بین مذهبیون معنای خاص و مهم خود را دارد!

نوعی خشم عمومی در میان جوانان، نسبت به روحانیت بعنوان سبیل ارتجاع مذهبی، چنان نمایان است، که به سرعت، آندسته از روحانیون که خود را وابسته به طیف تجدد طلبان مذهبی و روشنگران این عرصه می شناسند، از فرصت فضای نیمه باز مطبوعات استفاده کرده و نقطه نظرات خویش را در مطبوعات انتشار داده اند. روحانیونی نظیر محمد مجتهد شبستری، اشکوری، کدیور و حتی عبدا لله نوری. جوانان، محمد خاتمی را نیز در این جمع به حساب می آورند. شاید بتوان روزنامه "توس" را به نوعی، سخنگوی بخشی از طیف گسترده و متنوع روشنگران مذهبی، با همان پایگاه طبقاتی که در بالا و در رابطه با نهضت آزادی و کارگزاران سازندگی اشاره کردم به حساب آورد. سخنگویی که اگر اشتباهات بزرگی را مرتکب نشده و شتاب های بی موقع از خود نشان نداده و بهانه لازم را در اختیار حکومت نگذاشته بود، می توانست پیش از آن به حیاتش ادامه دهد، که داد. شاید بتوان اشتباهات "توس" و "جامعه" را ناشی از جوانی و ناپختگی سیاسی گردانندگانش نیز دانست، اما بی شک آنها تحت تاثیر جو عمومی و خواست عمومی اقتدار متوسطی، که در ابتدا اشاره کردم بوده اند و ضمناً به پیشینه خود در مجموعه ارگانهای حکومتی، نظیر سپاه، جهاد و حتی برخی واحدهای امنیتی طی ۲۰ ساله جمهوری اسلامی نیز متکی هستند، که این امر قابل انکار نیست. حتی مطبوعات نیز اشاره کردند که ۳۰۰ هزار تیراژ روزنامه "جامعه" و "توس"، اغلب خوانندگان جدید بودند و یک تحقیق نشان داده است که ۹۷ درصد خوانندگان این روزنامه،

خود را طرفدار خاصی جلوه دهند، حال آنکه گروه "توس" در واقع سخنگوی نهضت آزادی بریاست ابراهیم یزدی است. آنان فکر می کردند جناح راست محافظه کار در انتخابات شکست خورده و از میدان سیاست خارج شده است، بنابراین برای دست یابی به قدرت و از بین بردن طرفداران خانگی از جمله کارگزاران تلاش کردند. گروه توس به گونه ای عمل می کنند که گویی خاصی، گویا جف است و آنان یلتسین هستند که قدرت را در دست خواهند گرفت.»

سیر بعدی رویدادها، شرکت مستقل کارگزاران در انتخابات مجلس خبرگان و مانورهای جدید هاشمی رفسنجانی برای بسیج جناح راست حکومت در پشت سرخوش، نشان داد که اشارات و نگرانی ها و سخنان سراپا رقیبانه ای که مهاجرانی در بیروت و در ارتباط با نهضت آزادی و توس بر زبان آورده بود، نگرانی ها و رقابت هائی بسیار جدی است! آنها احساس می کنند، که اگر قرار باشد نواندیشی دینی و روشنفکری مذهبی روپنای ساختار و پایگاه طبقاتی کارگزاران سازندگی بعنوان نمایندگان سرمایه داری صنعتی قرار گیرد، رقیبی پر توان تر، منزه تر و قابل پذیرش تر از آنها در جامعه جا باز می کند، که چیزی جز نهضت آزادی ایران نیست. این نگرانی نسبت به نهضت آزادی، از سوی چپ مذهبی به آنگونه که کارگزاران و جناح راست و ارتجاعی از آن وحشتزده است، وجود ندارد، زیرا، آنها پایگاه طبقاتی خود را در میان اشرار و طبقات دیگری جستجو می کنند، و در عین حال با دفاع از دموکراسی، تنوع افکار و اندیشه ها و مخالفت سرسختانه با جناح بازار و ارتجاع مذهبی، حساب آنها را از کارگزاران جدا نگهداشته و در میان نیروهای بسیجی و سپاهی، جنبش دانشجویی و پیرامونان حکومت اعتبار خاص خود را فراهم ساخته اند.

تمایل "جوادی حصار" صاحب امتیاز روزنامه "توس" به جبهه ملی، نقش نظریه پردازانی نظیر "صادق زیبا کلام" در روزنامه "توس" اموری نبودند که از ابتدا برای کارگزاران، جناح راست و جناح چپ ناشناخته باشد. همین است که در تمام دوران انتشار روزنامه "توس"، نه مطلبی و نه مصاحبه ای و نه گزارشی درباره چپ، نظرات اقتصادی آن، نقش تاریخی امپریالیسم آمریکا در ایران و منطقه، بلاتی که جمهوری اسلامی در زندان ها بر سر توده ای ها آورد و ده ها و ده ها مسئله که مربوط به جبهه چپ غیر مذهبی ایران و حتی چپ مذهبی ایران است پیدا نمی کنید. در عین حال که دیدگاه های اقتصادی سرمایه داری صنعتی، مطالب تائید آمیز نسبت به صندوق بین المللی پول، ضرورت برقراری هر چه زودتر مناسبات سیاسی با آمریکا و ... به وفور در "توس" و "جامعه" یافت می شد!

صادق زیبا کلام، در واقع از ملی-مذهبی هائی به حساب می آید، که تحصیلات خود را در خارج از کشور به پایان رسانده است. اینکه او در خارج تحصیل کرده و یا اینکه نقشی در روزنامه "توس" داشته و یا نداشته و یا اینکه طرفدار سرمایه داری و لیبرالیسم است، نه گناه اوست و نه با انتشار دیدگاه ها و فعالیت های سیاسی و مطبوعاتی امثال او باید مخالفت کرد، برعکس، باید کوشید با دفاع از آزادی عمومی، فضا را برای آزادی چپ نیز فراهم ساخت. اما، این امر بدان معنا نیست که ما ندانیم در جامعه چه می گذرد و در اسارت یورش ها و بگیر و ببند های جنایتکارانه ارتجاع، فراموش کنیم متحدان ما در این مرحله کیستند و دارای چه نظرات و دیدگاه هائی هستند. بحث بر سر ضرورت دوری گزیدن از این غفلت است. انتقاد بسیار جدی به نحوه گشوده شدن فضای سیاسی-مطبوعاتی یکسال و نیم اخیر، آنست که این فضا به هیچ وجه برای "چپ" باز نشده است. نه دولت چنین فضائی را فراهم ساخت، نه جناح راست و شکست خورده انتخابات با آن موافق بود و نه کسانی که در نشریاتی نظیر "راه نو" و یا "توس" و "جامعه" امکان طرح مسائل را یافتند از "چپ" و حق حیات تاریخی آن در جامعه ایران کلامی بر کاغذ آوردند! این بی اعتنائی چنان است که در این دوران، نه تنها فضائی برای امثال دکتر پیمان و جنبش مسلمانان تحت رهبری او باز نشده، بلکه حتی دیدگاه های اقتصادی و سیاسی امثال او نیز در این مطبوعات راه ندارد. در حالیکه می دانیم، جناح بازار و ارتجاع بسیار نگران دیدگاه های تئوریزه شده امثال وی در باره اوضاع اقتصادی کشور است!

"صادق زیبا کلام"، جامعه شناسی است که در انگلستان تحصیل کرده است. دو کتاب او با نام های "ما چگونه ما شدیم" و "سنت و مدرنیته" را بدقت مطالعه کرده ام. تلاش زیادی در آنها بکار می رود تا نقش مخرب امپریالیسم در ایران، عمده جلوه نکند!

باز هم در اینجا تاکید می کنم، بحث بهیچ وجه بر سر آن نیست که امثال او آزاد نباشند، تا نظراتشان را بنویسند و یا رسماً احزاب مورد نظرشان را تاسیس کنند و یا در برخی احزاب قدیمی فعالیتشان را از سر بگیرند، بلکه بحث بر سر ممنوعیت های موجود بر سر راه هر نوع فعالیت فکری و سیاسی و ایدئولوژیک چپ غیر مذهبی و طرح نظرات امثال زیبا کلام بصورت یک جانبه در جامعه است. این دیدگاه ها، بنظر من هیچ تفاوتی در ساختار و زیربنای تفکر

خوانندگان روزنامه های دیگر نبوده اند. اگر به این وضع، تمایل رو به گسترش جوان ها به آمریکا و فرهنگ آمریکائی را هم اضافه کنیم، صحنه کامل تر و واقع بینانه تری در برابرما قرار می گیرد. در واقع و با کمال تأسف و تأثر باید اعتراف کرد، که جمهوری اسلامی با سیاست هائی که بویژه پس از درگذشت آیت الله خمینی و در سالهای آخر حیات او در مملکت به اجرا گذاشت و شعارهای توخالی که داد، عملاً تمام شناخت و نفرت عمومی از امپریالیسم آمریکا در جامعه را که حزب ما و دیگر نیروهای چپ بر سر آن جان خویش را فدا کردند، بریاد داده است. تمام مرزبندیهای گذشته بین انقلاب و ضد انقلاب را ارتجاع مذهبی، با سر دادن شعارهای توخالی مبارزه با استکبار و روش عملاً ضد انقلابی خود مخوش کرده است. بیست و پنج تا سی میلیون جمعیت جوان ایران، از پیشینه های تاریخ مبارزاتی مردم، نقش واقعی دو امپریالیسم آمریکا و انگلستان در ایران اطلاع ندارند. فاجعه اینجاست! در مقابل، امروز جمهوری اسلامی به هر کس ناسزا می گوید و از هر کس انتقاد می کند، مردم خلاف آن را تصور می کنند. یعنی بی اعتمادی مطلق! و این حاصل مقایسه عملکرد سران حکومت با شعارهایشان، دروغگوئی و تزویر سخنگویان و روحانیون در قدرت نشسته است. این شناخت آنقدر عمومی و دقیق است، که مردم بلافاصله توانستند تفاوت خاصی را با بقیه روحانیون تشخیص بدهند! فرار پسر محسن رضائی، فرمانده سابق سپاه پاسداران به آمریکا، جدا از همه مسائلی که پشت صحنه آن وجود داشت و دارد، نشانه ای از شناخت بخش وسیعی از جوان ها از امریکاست! این فاجعه ایست که در برابر انقلابیون ایران قرار دارد. این خطر به گونه ایست که ممکن است آمریکا برای استفاده از آن، دست به هراقدامی بزند و تحت پوشش های مختلف از این شاهراه برای بازگشت پیروزمندانه به ایران استفاده کند. این نیست، مگر خیانت بزرگ ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری متحد آن، به انقلاب عظیم و توده ای سال ۵۷!

نگاهی به نقش روزنامه "توس"

به ماجرای روزنامه "توس"، از این زوایا نیز باید نگاه کرد: دو جناح اصلی حکومت، یعنی "چپ" و کارگزاران "راست ارتجاعی" از رشد نفوذ نهضت آزادی در جامعه خرسند نیستند. آنها از بیم افزوده شدن بر نفوذ نهضت آزادی، عمدتاً از یک "جریان سوم" نام می برند و اینکه این جریان سوم، اگر اختلافات نیروهای باصطلاح خودی ادامه پیدا کند، خواهد زد و خواهد برد! موضع گیری "راست" در مطبوعاتی نظیر کیهان و جمهوری اسلامی و رسالت کاملاً در این مورد آشکار است و نیازی به ذکر مثال نیست. اما در باره جناح دیگر: روزنامه سلام و نشریه "عصرما" تاکنون، ضمن محکوم کردن لغو امتیاز روزنامه توس و دستگیری گردانندگان آن، از نظر سیاسی اعلام کرده اند که «با مشی سیاسی این نشریه موافق نبوده و نیستند، اما این مخالفت هرگز به معنای موافقت با تعطیل آن نیست، زیرا این اندیشه در جامعه وجود دارد و اگر "توس" هم برای همیشه تعطیل شود، این اندیشه و طرفدارانش را نمی توان ندیده گرفت!»

نشریه "عصرما"، ارگان مجاهدین انقلاب اسلامی، با حفظ این انتقاد سیاسی، به ماجراجویی "توس" هم، بعنوان پنهان دهنده به دست جناح راست برای یورش به مطبوعات اشاره کرده و در آخرین شماره خود با صراحت نوشت: «در کنار اکثریت قاطع جامعه مطبوعات کشور که رشد و بلوغ سیاسی خود را در التزام به آزادی سالم و منطقی نشان داده اند، متأسفانه اقلیتی نیز هستند که هیچگونه تعهدی به دوم خرداد و دستاوردهای آن احساس نمی کنند و به نحوی عجولانه و دستپاچه و در عین حال غیر مسئولانه به هنجار شکنی و پایمال کردن حریم ها مشغولند. هنجار شکنان هرج و مرج طلب و انحصار طلبان مخالف آزادی ترکیب دو گانه ای را تشکیل می دهند که برای ادامه حیات، سخت به یکدیگر نیازمندند»

سلام همین موضع را با ملایمت و پرده پوشی بیشتر اعلام کرد و عطاء الله مهاجرانی از رهبران حزب کارگزاران سازندگی، همین حرف ها را با صراحتی بیشتر و به نوعی از موضع رقیبانه مطرح کرد. حرف های که دو روزنامه کیهان و رسالت فوراً آثر برجسته کردند. مهاجرانی طی مصاحبه ای در بیروت گفت:

رقابت کارگزاران با نهضت آزادی ایران

«دست اندرکاران روزنامه توس شبیه کسانی هستند که در برخورد با بوستان نوپای آزادی، گل های آن را می چینند با این خیال که مژه آزادی را برداشت می کنند. آنان به بازی خطرناکی دست می زنند، زیرا تلاش می کنند

اقتصادی، با ساختار و زیربنای اقتصادی جناح بازار و ارتجاع مذهبی ندارد، تفاوت فقط در نگاه به فقه و سنت و اسلام است.

همین ارزیابی را در باره اکبرگنجی صاحب امتیاز و سردبیر نشریه خواندنی "راه نو" می توان ارائه داد، که امینوارم بزودی انتشار آن از سر گرفته شود. "راه نو" نیز مانند "توس" و "آبان" و بسیاری از نشریات مذهبی و ملی-مذهبی دوران اخیر، همگی در جبهه ضد ارتجاع قرار دارند. این گروه، در ستیز با ارتجاع مذهبی به تئولیرالیسم پناه برده و مروج آن شده اند، در حالیکه نزدیکی آنها به چپ مذهبی و غیر مذهبی، سنگر آنها را برای ستیز با ارتجاع و سرمایه داری تجاری محکم تر و با دوام تر می کند. همین گروه آثار "فردریک هایک" را بصورت مقاله و کتاب منتشر کرده اند، که تئورسین تئولیرالیسم است. اختلاف آنها با کارگزاران سازندگی و شخص هاشمی رفسنجانی، در مقالات و تفسیرهای آنها کاملاً مشهود است. همان اختلافی که مقابله با آن، از دهان و زبان دکتر مهاجرانی، وزیر ارشاد اسلامی در مصاحبه ای که در بیروت و در ارتباط با روزنامه "توس" انجام داد، منعکس شد!

بیم بسیاری وجود دارد، که مقاومت های جان سختانه ارتجاع مذهبی و اعمال فشارها و تهدیدهایی که از سوی آن متوجه طیف واقعاً گسترده و وسیع نواندیشان مذهبی، روشنفکران مذهبی و ... است، سرانجام به نوعی آتارشیسم نیز در برخی گرایش های این طیف بیانجامد. رد پای این نگرانی را می توان در برخی طنزهای "سید ابراهیم نبوی" در روزنامه توس و اختلافاتش با روزنامه "زن" یافت!!

رشد ملی گرائی نوین

وقتی رحیم صفوی، فرمانده سپاه پاسداران، در سخنرانی خود در شهر قم، مسئله نیروی سوم را مطرح کرد، در واقع متأثر از آن بحث هائی بود که در محافل راست و تند رو، درباره مسائلی که در بالا به برخی از آنها اشاره کردم جریان دارد و راه چاره سرکوبگرانه ای که برای آنها در سر دارند، چرا که او اصلاً آدم متفکری نیست و زیاد اهل این حرفه ها نیست. این مسائل را طوطی وار تکرار کرده بود!

بخش مهمی از نگرانی ارتجاع مذهبی، از رشد "ملی گرائی" در اشکال نوین آنست، که بخشی از آن نتیجه مستقیم تحمیل "مذهب گرائی" طی ۲۰ سال اخیر به جامعه است. این وضع به گونه ایست که حتی نگرانی برخی جناح ها و گروه بندی های مخالف مرتجعین انحصار طلب را هم موجب شده است. نامه مشترک ۱۸۰ امضائی نمایندگان مجلس، در تائید سخنان "رهبر" و یورش به مطبوعات، که همه وابستگان به موفقه اسلامی و روحانیت مبارز، با اصطلاح "مستقل ها" و حتی بخشی از کارگزاران سازندگی نیز نامشان در پای آن بود، تماماً برای چاپلوسی از "رهبر" نبود، بلکه رهبر حرف آنها را تکرار کرده بود و آنها نیز حرف و نظر خودشان را تائید کردند!

بنظر من، اوضاع را در دراز مدت باید اینگونه نگرست و مطمئن بود که این روند ادامه می یابد و بویژه ملی گرائی در اشکال نوینی خود را نشان خواهد داد. این ملی گرائی، اینگونه نیست که شخصیت های قدیمی جنبش ملی نفت، که انگشت شماری از آنها باقی مانده اند مطرح باشند، بلکه نفس "ملی گرائی" در اشکال نوین و مختلف خودش مطرح است و قطعاً رهبران خود را نیز از میان نسل جدید خواهد یافت. همین که اخیراً، در هر محفل و اجتماع دانشجویی، بدون آنکه کسی بگوید و یا در برنامه باشد، جوان ها شروع می کنند به خواندن سرود ای ایران، خود بازگو کننده خیلی از مسائل است. مرتجعین مذهبی از بیم تشدید "ملی گرائی"، هنگام مقابله با آن، از "غرب گرائی" نام می برند، که حتماً در مطبوعات مختلف و تحلیل های متنوع جناح راست آنرا مشاهده کرده اید. بارزترین سند این مقابله، همان نامه ایست که نمایندگان مجلس آنرا امضاء کرده بودند. در این نامه به وضوح آمده است: «...» هدف قرار دادن ایمان مردم، از جمله مصادیق بارز اخلاق در مبانی اسلام و نظام است که توسط بعضی مطبوعات "غرب گرا"، بیمار و متخلف دنبال می شود...»

نگرانی ها به واقعیت خواهد پیوست؟

این در حالی است که اتفاقاً در آن جبهه ای که مورد اتهام غرب گرائی قرار گرفته، روحانیون صاحب نام و اندیشه ای وجود دارند، که در ایمانشان به اسلام جای تردید نیست.

به این ترتیب، نگرانی های امثال آیت الله مهدوی کنی، درباره تکرار مشروطیت، زیاد هم بی پایه و اساس نیست. او راست می گوید، زیرا بار دیگر بحث در وسعتی که در آینده کم نظیر خواهد شد، بین "مشروع" و "مشروطه" در گرفته است. اینکه به خونریزی از دو طرف نیز ختم شود یا خیر، خطری است که ظاهراً امثال محمد خاتمی بر آن واقف اند و کوشش بسیار می کنند تا مانع آن شوند. در حالیکه در آنسو، مثلاً از جانب ناطق نوری، مهدوی کنی، فرمانده سپاه پاسداران و بقیه این طیف، پروانی از ورود به مرحله رویارویی خونین وجود ندارند. روحانیون صاحب نام و عنوانی نظیر اردبیلی، صانعی و بقیه این طیف، می دانند، که این رویارویی شاید در مرحله اول، مانند دوران استبداد محمد علی شاهی، موفقیتی نیز برای امثال ناطق نوری و مهدوی کنی و واعظ طبسی همراه داشته باشد، اما در کوتاه ترین مدت، این صفحه ورق خواهد خورد و فصلی شروع می شود که روحانیون بلند پایه و مسود حمایت همه جانبه دربار سرکوبگر قاجاریه، نظیر شیخ فضل الله نوری، که روحانی طراز اول تهران بود هم تصورش را نکرده بودند. احساس می شود، که آیت الله منتظری نیز نگران این وضع است. وضع و موقعیتی که از میان مشروع خواهان و مشروطه خواهان، روحانیونی حکم ارتداد، اغذام و قتل یکدیگر را صادر کنند! یکی از انگیزه های قوی روحانیونی از نوع آیت الله منتظری و اردبیلی و صانعی برای اعلام خواست ضرورت انحلال دادگاه ویژه روحانیت، نفرت و کینه ایست که این دادگاه در میان روحانیون بوجود آورده است و بیم آن را می دهند، که در صورت بازگشتن ورق، نظیر همین دادگاه ها برای مقابله به مثل شکل بگیرد. این نگرانی را امثال مهدوی کنی و ناطق نوری هم بر زبان می آورند، اما راه مقابله با آن را پافشاری بر "مشروع" و سرکوب مردم می بینند. یعنی، نوعی "قرا به جلو"!

بنابراین، بحث فقط بر سر نقش روزنامه "توس"، بسته شدن و یا دوباره باز شدن آن و یا "غرب گرائی" و این نوع حرف ها نیست. بحث بر سر مقابله با گرایش های عمومی جنبش مردم است. برای ما خیلی مهم است که جزئیات این مسائل را پیگیری کنیم و بسیار با دقت سیاست های خود را اتخاذ کنیم.

از داخل کشور به ما می نویسند:

درک بفرنجی مبارزه کنونی، یک وظیفه تاخیر ناپذیر است!

* در حال حاضر، مبارزه ای که بخشی از مذهب یون و روحانیون نیز به آن پیوسته اند، نفی هرگونه حکومت مطلقه است، که ارتجاعی ترین بخش حکومت و روحانیت می کوشند به آن جنبه مذهبی و قانونی بخشد!

مبارزه سیاسی-اجتماعی در ایران بسیار بفرنج و پیچیده ادامه دارد. آنچه که از این راه دور می توان بعنوان توصیه و یادآوری گفت، اینست که بسیار مهم است در جریان این مبارزه، ما برخوردی دوستانه با ملیون و ملی-مذهبی ها داشته باشیم. آنها طیف بسیار گسترده ای را تشکیل می دهند. انتظار وحدت نظر، پیرامون مسائلی که در ایران روی می دهد، انتظار ناپجائی است. نه تنها در امر انتخابات و یا کاندیداتوری، که در بسیاری مسائل سیاسی-اجتماعی دیگر نیز بین جریانات گوناگون سیاسی برداشت ها و تحلیل های متفاوتی وجود دارد و این امری کاملاً طبیعی است، که باید آن را

تهدیدشان می‌کند، معتقدند نشریه‌شان را باید منتشر کنند و تسلیم جو ارباب نشوند. آنها استدلال می‌کنند که چنانچه دفاتر و یا حتی خودشان مورد حمله قرار گیرد، این امر به رسوائی بیشتر جناح بازنده انتخابات و تشدید تنفر مردم خواهد انجامید و درعین حال نشان می‌دهد که آنها قانون شکنند!

در جبهه حکومتگران، شکافی که روز به روز بیشتر می‌شود، دیگر آشکارتر از آنست که کسی بتواند آن را انکار کند و یا جنگ زرگری بنامد.

اهرم‌های کارآمد "رهبر"، نظیر شورای نگهبان، اکثریت مجلس اسلامی، قوه مقننه، قوه قضائیه، راديو و تلویزیون، اکثر مطبوعات، وزارت اطلاعات، نیروهای مسلح، بازار بها تسامی قدرت مسالی اش و سرانجام، تربیون‌های نماز جمعه و مساجد همچنان در انحصار جناح واپسگرایی مذهبی و بازاری‌هاست و از آنها نهایت بهره‌برداری را می‌کنند. ترکیب نامتجانس دولت و بند بازی‌های فرصت طلبانه مجمع تشخیص مصلحت و شخص هاشمی رفسنجانی، ناکارآمدی دولت را برای اجرای تصمیمات و اقدامات دولت در پی آورده است. این وضع چنان است که این روزها، داوری‌های گوناگونی و گاه متضادی را در محافل روشنفکری کشور نسبت به دولت در پی آورده است.

هواداران پایدار محمد خاتمی، برخی برآنند که خاتمی در پیگیری شعارهایش صادق و صمیمی است، اما کارشکنی رقبایش در حاکمیت مانع از پیشرفت او شده است. برخی دیگر از هواداران وی سکوت او را در قبال کارشکنی‌های به ظاهر قانونی و نیز غیر قانونی امری صرفاً ظاهری دانسته، برآنند که با روشی آرام، ولی قاطع و سازش ناپذیر، ضمن تلاش برای تنش زدائی، بی سرو صدا پیش می‌رود. البته در میان صف هواداران ۲۰ میلیونی او تردیدهایی نسبت به اراده او برای بسیج مردم و مقابله با جناح مقابل نیز شکل گرفته است. این عده، که عمدتاً از اقشار روشنفکر و سیاسی کشورند آینده را تیره و تار و حتی خونین می‌بینند. بخش دیگری از روشنفکران و سیاسيون، روی کار آمدن خاتمی را نماینده آن بخش از حاکمیت می‌دانند که بر آنند: «شیوه مملکت داری دو دهه گذشته دیگر امکان تداوم

بی درد و سر - در داخل و خارج - ندارد. دیگر دوران بستن دهان‌ها و شکستن قلم‌ها، سرکوب و بازداشت و حذف فیزیکی مخالفان و ناشنیده انگاشتن انتقادات، اعتراضات و حتی محکومیت‌های ایران در مجامع بین‌المللی گذشته است. همین عده اعتقاد دارند و حتی اینجا و آنجا در محافلی می‌گویند که ناراضائی عمومی را نه با توپ و تشر، که با "مدنیت" باید پاسخ گفت. این جمع اعتقاد دارند، بخش زیادی از التهاب اجتماعی ناشی از اختناق و سرکوب را می‌توان با فراهم ساختن امکان "گفتگو" و طرح نظرات گوناگون و بوجود آوردن فضای نسبتاً آرام برای حضور نظرات متنوع - مشروط به ملزم بودن به قانون اساسی و پذیرش نظام - فراهم ساخت. آرامش بخشیدن به تنش‌های فضای درونی و همزمان با آن، تلاش برای رفع موانع روابط خارجی و زدودن این داوری که "امنیت" اعم از جانی و مالی در ایران نیست» بخشی از استراتژی و تفکر این طیف است.

آنچه که میان این روحانیون، مذهبیون، روشنفکران، ملی-مذهبی‌ها و حتی ملیون مطرح است، تعین تکلیف با "ولایت مطلقه"، "شورای نگهبان"، شورای مصلحت نظام و "مجلس خبرگان است". توجه به مسائلی از این دست، که اکنون مطرح است و زبان مشترک ما با این طیف را ممکن می‌سازد، خیلی مهم است!

در بین روحانیون، کسانی چون آیت‌الله منتظری و روحانیونی نظیر کدیور، محمد مجتهد شبستری، یوسفی اشکوری و خیلی‌های دیگر با تکیه بر تاریخ فقه و روایات مربوط به ولایت، موضعی قاطع در رد "ولایت مطلقه" گرفته و مقوله "ولایت" را در نهایت یک امر نظارتی تعریف می‌کنند. حجت الاسلام کدیور، حتی از مجموعه ده روایتی که معتقدان به ولایت مطلقه فقیه به آن استناد می‌کنند هشت روایت را به کلی فاقد سند معتبر می‌داند و دو روایت دیگر را نیز صرفاً ناظر بر نظارت می‌داند. باب علنی این بحث را در واقع آیت‌الله منتظری با آن سخنرانی معروف یکسال پیشش گشود. همان سخنرانی که منجر به حبس خانگی او شد. پیش از حملات اخیر به مطبوعات و در آستانه برگزاری انتخابات مجلس خبرگان، نشریه "راه‌نو" که عمدتاً منتشرکننده این بحث‌هاست، از کتاب دو جلدی جدید آیت‌الله منتظری در باب ولایت فقیه نکاتی را چاپ کرده بود، که نکاتی از آنرا به پیوست برایتان ارسال می‌دارم. با آنکه این بحث‌ها به ظاهر مذهبی است، اما خیلی روشن و آشکار مشخص است که ریشه همه آنها و تبعات آنها در جامعه سیاسی است و برخاسته از مشکلاتی است که رهبری بی کنترل و متمرکز و مطلق در کشور بوجود آورده است. مخصوصاً از بعد از انتخابات ریاست جمهوری که برای همه آشکار

پذیرفت. ما باید هر چه بیشتر تمرین کنیم که آمادگی شنیدن نظرات متفاوت و متنوع نیروهای سالم سیاسی را داشته باشیم و از میان انبوه مسائل گوناگون، توافق نظرهای عمده را انتخاب کرده و آنرا مبنای همکاری و همگامی قرار دهیم. می‌توان نظر و تحلیلی جز آنچه که دیگر نیروهای مبارز دارند داشت - که حتماً نیز چنین است - اما چگونگی بیان این اختلاف نظرها و یا نقد آنها نقش مهمی در بسته شدن باب همکاری‌ها و یا باز شدن آن دارد. حتی ممکن است گفتگوها به جمع‌بندی مطلوب و یکسانی نرسد، اما این عدم توفیق هم نباید به مناسبات ضروری و اجتناب ناپذیر لطمه بزند. ما در شرایطی هستیم که باید وسیع‌ترین امکان همکاری را فراهم آوریم. خیلی مهم است که در نشریات مربوط به حزب، این نکات بدقت مراعات شود، زیرا مطالب و نشریات، گرچه با تاخیر، اما بالاخره می‌رسد و مطالعه می‌شود. این امر به معنی ملاحظه‌کاری در بیان نظرات نیست، بلکه تأکید بر ضرورت حفظ حرمت‌ها، صداقت در نظرات و مناسبات و پرهیز قطعی از هرگونه پرخاش و اتهام به این و آن شخصیت مبارز سیاسی است، که در اینجا و در تنگنای شرایط فعالیت می‌کند. این شیوه برخورد، بتدریج آثار مثبت خود را در زمینه اعتماد و ارتباط با دیگر نیروها به بار خواهد آورد.

این روزها، در عرصه نظر و عمل سیاسی، در کشور چنان هیجان و التهابی وجود دارد، که بی توجهی به آن، پافشاری بر اختلافات درون حزبی و نفی و طرد یکدیگر، در نوع خود از عقب ماندگی سیاسی خبر می‌دهد. نه تنها باید در جهت وحدت صفوف حزب تلاش کرد و توده‌ای‌ها را به هم نزدیک ساخت، بلکه باید در جهت ایجاد صف واحد "چپ" نیز کوشید. این ایده و استراتژی در اینجا و در میان وابستگان و علاقمندان احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ وجود دارد.

... از یکسال و پیش تاکنون، علیرغم باز شدن فضای مطبوعاتی کشور، این فضا برای چپ غیر مذهبی و مخصوصاً حزب توده ایران همچنان بسته ماند و بنظر می‌رسد که این فضا با دشواری‌های بسیار امکان گشایش خواهد یافت. چند نشریه، که مطالبی را با احتیاط بسیار منتشر می‌کنند، مانند "چپستان" و "فرهنگ توسعه" با تیراژ بسیار کم و با ملاحظات بسیار منتشر می‌شوند. خط قرمز برای چپ و مخصوصاً طرفداران سوسیالیسم علمی خیلی پز رنگ‌تر از دیگران است. همین که "جامعه" و "توس" و "جامعه سالم" از خط صورتی رنگ گذشتند و به خط قرمز نزدیک شدند، امتیازشان لغو شد و برخی گردانندگان آنها نیز با اتهام اقدام علیه امنیت ملی زندانی شدند و با بازجویی‌های گزافی، که همه می‌دانیم چگونه است رویرو شدند. مسئولین "جامعه" که از خط صورتی عبور کرده بودند، همانطور که می‌دانید، اغلب از جمله نخستین فرماندهان شورای مرکزی سپاه و کمیته میدان بهارستان بودند. مثلاً، "جلالی پور"، مدیر مسئول روزنامه "جامعه"، در اوج سرکوب کرده‌های ایران، در سال ۵۸ فرماندار مهاباد بود. اینها بخشی از نیروهای مذهبی و کار بدستان سال‌های اول پیروزی انقلاب بوده‌اند، که اکنون به خط قرمز نزدیک شده‌اند و شاید به همراه همه مردم ایران، از این خط بتوانند عبور کنند.

این روزها، بحث‌های بسیار حساسی پیرامون "ولایت فقیه"، چگونگی مشروعیت آن، مسئولیت و اختیارات آن جریان دارد. تکلیف ما در این باره از ابتدا روشن بود و هست، جالب این است که اکنون بخش وسیعی از نیروهای مذهبی و حتی روحانیون وارد این بحث شده‌اند.

تلفن‌های تهدید آمیز

همزمان با تشدید بحث‌ها، تنش‌های درون و پیرامون حکومتی، حمله به مطبوعات، تهدید و ارباب نیز گسترش یافته است. با دوستان دیروز و منتقدان مسلمان امروزشان، آنگونه رفتار می‌کنند که درباره امثال جلانی پور کردند. در مورد ملیون و ملی - مذهبیون نیز از همین شیوه استفاده می‌شود. بسیاری از شخصیت‌های سیاسی وابسته به این طیف مکرراً دریافت کنند تهدیدهای مختلف هستند. در دوران اخیر، بارها مسئله ادامه و یا قطع انتشار مجله و یا خبرنگارهایی که توسط سازمان‌های مربوط به این افراد منتشر می‌شود، بین خود آنها مطرح شده، اما هر بار و با توجه به سوابق این نوع اعتراض‌ها و تعطیل کردن‌ها، تصمیم بر ادامه انتشار این نشریات گرفته شده است. آنها نسبت به امنیت خود و خانواده‌شان نگران هستند. از مراکز غیبی تلفن‌های تهدید آمیز می‌کنند و صریحاً از منتشرکنندگان این نشریات می‌خواهند «بساطتان را جمع کنید والا خودمان ترتیبش را می‌دهیم». همین تهدیدها شامل حال مدیران نشریاتی مثل «ایران فردا»، «توانا»، «راه‌نو»، «آبان» و ... شده و حتی صدای تهدید کنندگان نیز ضبط شده است. این تهدیدها، بعد از سخنرانی تهدید آمیز علی خامنه‌ای تشدید شد. بسیاری از صاحبان و مدیران این نشریات، علیرغم خسارات مالی و جانی که

پخش شد، اول از همه بنان آن را خواند و بعد حسین سرشار و چندین نفر دیگر نیز خواندند و ضبط شد.

چاپلوس ها و متعلق ها که همیشه و همه جا هستند و خواهند بود، رفتند پیش شاه و گفتند که در این سرود اسم شما وجود ندارد و به این ترتیب جلوی پخش سرود را، بعد از مدتی گرفتند. من با پیغام و دوندگی فراوان موفق شدم اجازه پخش آنرا دوباره بگیرم.»

البته، این سرود تا سقوط نظام شاهنشاهی، بندرت از رادیو پخش می شد و بجای آن سرود شاهنشاهی پخش می شد. بعد از انقلاب، مدت کوتاهی این سرود، بعنوان یک سرود ملی، از سانسور خارج شد، اما مدتی بعد سرود «عن جزء عن جزء» را جانشین آن کردند که همچنان پیش از نیت های نیمه ساخته اخبار جمهوری اسلامی پخش می شود!

هزینه "انصار حزب الله" از کجا تامین می شود؟

یکی از تائید شدگان مجلس خبرگان رهبری، حجت الاسلام علی رازینی، رئیس کل دادگستری تهران است. وی یکی از سه حاکم شرع قتل عام زندانیان سیاسی، دادستان دادگاه ویژه روحانیت در زمان توطئه برکناری آیت الله منتظری و بازجویی از سید مهدی چاشمی و بنیانگذار مجتمع قضائی تهران است. مجتمع قضائی که اکنون حجت الاسلام "آزه ای" ریاست آن را از رازینی تحویل گرفته، در حقیقت یک سازمان اطلاعاتی-امنیتی است که خود می گیرد، بازجویی می کند، محاکمه و محکوم می کند و حتی اجرا هم می کند! ضد اطلاعات نیروهای انتظامی، که نامش را گذاشته اند "اداره حفاظت" نیز بعنوان نیروی مسلح، در اختیار این مجتمع است. بسیاری از بازجویی های زندان ها، شکنجه گران و مأموران وزارت اطلاعات و امنیت دوران وزارت ریشهری و فلاحیان، که بدلیل تغییر وزیر و مدیریت تصفیه و یا برکنار شده اند، در این مجتمع به خدمت مشغولند!

در آستانه انتخابات مجلس خبرگان، یک برگ از پرونده مالی حجت الاسلام رازینی به مطبوعات داخل کشور راه یافت. مبتکر افشای این برگ از پرونده وی، بانک مرکزی بود و انگیزه آن نیز مقابله به مثلی که در مقایسه با پرونده شهردار تهران ضروری تشخیص دادند. براساس این برگ از پرونده مالی علی رازینی، وی مبلغ ۳۵ میلیارد ریال از حساب سپرده های مردم نزد دادگستری برداشت و با این پول چندین فقره سپرده سرمایه گذاری بلند مدت به نام خود کرده است. مجموع سود حاصل از این سپرده گذاری بلند مدت، مطابق گزارش بانک مرکزی بالغ بر ۱۵ میلیارد ریال بوده که در حساب شخصی علی رازینی واریز شده است.

در حاشیه این افشاگری و در دفاع رئیس قوه قضائیه از رئیس کل دادگستری تهران، عنوان شد که وی این پول را با موافقت رهبری به حساب خود ریخته است! بعدها نیز مطبوعات نوشتند که علی رازینی سپرده را به حساب دادگستری برگردانده است. البته در این گیرودار، برخی مطبوعات غیر حکومتی، بسیار گنجا اشاره کردند، که بخشی از سود حاصل از سپرده علی رازینی، صرف تامین مخارج "انصار حزب الله" شده است!

بدین ترتیب، گوشه ای از ارتباط مافیائی اختلاس ها، اختناق و سانسور مطبوعات و یکه تازی گروه های فشار و حمایت قوه قضائیه و نیروهای انتظامی از آنها افشاء شده است!

ریشه های آن مقاومت جنون آسانی که طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری، تا حد کشیدن ایران به جنگ داخلی از خود نشان می دهد، باید در همین اخبار گویا پیدا کرد.

مطابق نتایج انتخابات مجلس خبرگان که در مطبوعات داخل کشور، رسماً اعلام شد، رازینی رای باصلاح لازم را در انتخابات مجلس خبرگان نیاورده و از رفتن به این مجلس محروم شد. او از تهران گاندیدا شده بود. ظاهراً، پرونده مالی و ماجرای شکنجه شهرداران و سابق او در دادگاه ویژه روحانیت چنان است، که راه یافتن او را به مجلس خبرگان به صلاح ندانستند!

شد، تا تکلیف اختیارات رهبری معلوم نشود، رئیس جمهور نمی تواند کاری از پیش ببرد.

این بحث ها چنان بالا گرفته است، که برای کنترل انتخابات مجلس خبرگان هیچ چاره ای جز بستن بعضی روزنامه ها و دستگیری برخی افراد ندیدند. به بهانه ماجراهای افغانستان حالت نظامی و جنگی در کشور بوجود آوردند و یورش را آغاز کردند. همزمان با یورش به مطبوعات که این بحث ها را مطرح می ساختند، مطبوعات هتاک و قانون شکنی نظیر کینهان و شلمچه و لشارات الحسین را برای هر نوع فحاشی و پرونده سازی برای همگان آزاد گذاشتند و ای بسا تشدید فعالیت آنها را توصیه هم کردند.

بازداشت دوباره امیرانتظام و دستگیری "پیروز دوانی" صاحب انتشاراتی "پیروز"، که در خیابان صورت گرفته، هر چند عمدتاً ناشی از بی پروائی کم سابقه آنها در افشاگری و پخش اخبار برخی جنایات رژیم ارزیابی شده، اما جو نسبتاً ملتهب کنونی شرایط مناسبی را برای این اقدام فراهم ساخت. "پیروزی دوانی" علاوه بر کارهای انتشاراتی، برخی جزواتی را هم در سطحی بسیار محدود منتشر می کرده است. تمام مراجعات و جستجوهای خانواده اش تاکنون راه به جایی نبرده و منحل نگهداری او معلوم نشده است. مادر پیر و بیمارش در این فاصله چشم از جهان فرو بست.

تاریخچه سرود "ای ایران، ای مرز پر گهر"

مجله هنر موسیقی، در شماره اول خود، که در اردیبهشت ماه ۷۷ منتشر شده بود، برای نخستین بار پیشینه ساخته شدن سرود "ای ایران" را منتشر ساخت. بر اساس این پیشینه، سرود "ای ایران"، که جمهوری اسلامی به بهانه طاغوتی بودن این سرود از پخش آن جلوگیری می کند، اساساً سرودی بوده است "ملی" و در زمان اشغال ایران توسط قوای متفقین در دفاع از تمامیت ارضی، استقلال کشور و مخصوصاً ضدیت با اعمال خلاف عرف و عادات و فرهنگ مردم ایران از سوی ارتش امریکا، سروده شده و مردم با همین انگیزه از آن استقبال ملی کردند.

این اطلاعات، در گفتگویی که مجله هنر موسیقی با "اسماعیل نواب صفا"، شاعر، ترانه سرا انجام داده، افشاء شده است. آن برگ از مجله هنر موسیقی که اشاره به این سوابق سرود "ای ایران" دارد، بصورت فتوکپی در بسیاری از مراکز دانشجویی و دانش آموزی تهران دست به دست می شود و به همین دلیل، اکنون در بسیاری از مراسم و اجتماعات دانشجویان و دانش آموزان، حتی اعضای انجمن های اسلامی نیز این سرود را حتی بصورت ناقص، می خوانند!

نواب صفا، در مصاحبه با مجله "هنر موسیقی" در رابطه با تاریخچه سرود "ای ایران" که سرآینده آن محقق و استاد ادبیات "گل گلاب" هنی باشد، گفته است، که در آخرین سال های حیات گل گلاب با او دیداری داشته و وی تاریخچه سرود ایران را اینگونه برای او تشریح کرده است:

(... سال ۱۳۲۲ یا ۱۳۲۱ بود که ارتش متفقین آمده بود ایران و بخصوص سربازان امریکائی خیلی هرزگی می کردند، سربازان روسی را با شدت کنترل می کردند. یک روز من دیدم [امریکائی ها] که نسبت به زن ها و دخترها بی ادبی می کنند، بعد هم مملکت اشغال شده و برای هر ایرانی دین این منظره درد آور بود و من هم ناراحت بودم و بعد از ظهر عصبانی و ناراحت رفتم به انجمن موسیقی در خیابان هدایت، که نزدیک خانه ما در خیابان حقوتی، در ابتدای جاده قدیم شمیران قرار داشت. من [گل گلاب] وقتی وارد شستم آقای خالقی [موسیقیدان و آهنگساز] پرسیدند: چیه؟ گفتیم: با این وضع و اشغال مملکت هر آدم وطن پرستی ناراحت می شود و بعد هم حرکاتی که این سربازان امریکائی می کنند. گفتند: خوب، حالا این درد را چطور دوا کنیم؟ ایشان گفتند بیا یک سرود بسازیم. و این آغازگر سرود ای ایران بود و این سرود که

"اکتبر"

نام پیروزی است!

تو از رنج، عزمی پولادین ساختی
و از دست‌های پینه بسته، قدرتی آهنین
و ما دریافتیم که سرنوشت ما
با مبارزه رقم خورده است
"مبارزه"

تو ما را در نبرد نهانی رهبری کرد
تو به گار پیروزی نهانی بخشیدی

...
بگذار هر رزمنده‌ای، در سراسر گیتی، از این پیروزی سر فراز باشد
این پیروزی اکتبر نام دارد
....

ج. آبیور

"جنبش اعتراض" در روسیه ادامه خواهد یافت!

رقم شرکت کنندگان در تظاهرات ۷ اکتبر را بین ۲۵ تا ۴۰ میلیون تخمین می‌زنند، اما آنچه روشن است اینست که این بار تظاهرات نسبت به تظاهرات مشابه سال گذشته بسیار بیشتر بوده است.

سندیکاها و حزب کمونیست از همان ابتدا شعار تظاهرات را "استعفاء یلتسین" و پرداخت دستمزدهای معوقه مزدبران و مستمری بگیران اعلام کرده بودند، که اکنون به ۳۵ میلیارد فرانک بالغ می‌شود. معدنچیان، پس از وعده پرمیایکف به پرداخت دستمزدهای معوقه فعلا اعتصاب خود را متوقف ساخته‌اند. ناظران معتقدند که روحیه تظاهرکنندگان که بسیاری از دانشجویان در میان آنها حضور داشتند و شعارهای آنان از وضعیت انفجاری کشور حکایت دارد. آنها "گرمیلین" را مسئول این اوضاع می‌دانند. یلتسین روز به روز بیشتر در انزوای خود غرق می‌شود. یلتسین، گاهی بر صحنه تلویزیون ظاهر می‌شود، هنگام درجه دادن به نظامیان و یا مذاکرات مربوط به "کوزوو". اما وضع او آنقدر متزلزل است که حتی طرفداران وی نیز در صفوف "جنبش اعتراض" در ۷ اکتبر دیده می‌شدند.

علاوه بر "چرنومرین" و ژنرال "لبد"، شهردار مسکو نیز برای جانشینی یلتسین خود را معرفی کرده است. در عین حال، ژنرال "تیکولایف" نیز، که از نزدیکان شهردار مسکو است، خود را نامزد ریاست جمهوری اعلام داشته است. او رئیس گارد محافظان مرزی است. او در نیمه ماه سپتامبر توافقی را با "اتحادیه ملی-میهنی" که گنادی زیوگانف، رهبر حزب کمونیست، رئیس آنست امضاء کرده است. شهردار مسکو نیز می‌کوشد خود را به کمونیست‌ها نزدیک کند، تا نظر موافق آنها را برای رسیدن به ریاست جمهوری جلب کند. او پیشنهاد تشکیل یک "بلوک چپ مرکز" را بر مبنای "سوسیال دموکراتیک" داده است. وی، این مطلب را ابتدا در لندن و در کنگره حزب کارگر بریتانیا اعلام داشت و سپس در مسکو نیز آن را تکرار کرد.

در چنین شرایطی، دولت جدید تلاش می‌کند از افتادن در دام وعده‌های توخالی پرهیز کند و به همین دلیل نه یک "برنامه"، بلکه مجموعه‌ای از اقدامات مشخص را پیشنهاد می‌کند. همه می‌دانند که حوزه مانور نخست وزیر روسیه بسیار محدود است. وی از ضرورت "تغییر مسیر" سخن می‌گوید، اما تغییر مسیر چگونه خواهد بود؟

همه ارزیابی‌ها حکایت از آن دارد، که جنبش ۷ اکتبر، در آینده نیز به این و یا آن انگیزه ادامه خواهد یافت. شعار جنبش ۷ اکتبر نیز، ظاهراً تا تکان‌های جدی در روسیه ادامه خواهد یافت: «دیگر نمی‌خواهیم به این زندگی ادامه دهیم»

اندیشه "اعتصاب عمومی" و برگزاری یک "روز اعتراض" از ابتدای تابستان گذشته، بوسیله سندیکاها و سپس حزب کمونیست مطرح شد و این پیش از تشدید بحران همه جانبه سیاسی-اقتصادی بود، که مانند سیلی خروشان، نخست وزیر ۳۵ ساله برگزیده یلتسین، یعنی "گرینکو" را با خود برد.

رفقا!

این نامه را، در آستانه سالگرد انقلاب اکتبر، از قلب سرمایه داری جهانی، "امریکا" و در سای "انقلاب اکتبر" برایتان می‌نویسم، که بزرگترین و انسانی‌ترین رویداد قرن بیستم بود. به احترام همه انقلابیون اکتبر، همه به خون غلطیدگان جنگ داخلی و سپس جنگ میهنی، ترجمه سمفونی شماره دو "دیتری شوستاکوویچ" را برایتان می‌فرستم، که امیدوارم بتوانید، حداقل بخش‌هایی از آن را چاپ کنید. این سرود نه تنها عظمت انقلاب اکتبر، بلکه درایت، رهبری و جوهر انقلابی لنین را نیز بازگو می‌کند.

ضرباتی که به کشور شوراهای وارد آمد و بخش بزرگی از آن ناشی از اشتباهات جانشینان لنین بود، هرگز از اعتبار و عظمت انقلاب اکتبر نمی‌کاهد. طی یک دهه‌ای که از فاجعه فروپاشی اتحاد شوروی می‌گذرد، نه تنها مردم روسیه، جمهوری‌های تازه تأسیس اتحاد شوروی سابق، بلکه دردها کشور بزرگ و کوچک جهان مردم به تجربه خویش دریافتند، که نبود اتحاد شوروی در صحنه جهانی چه فاجعه عظیمی برای بشریت است. بشریت، شاهد انتقام ددمنشانه‌ایست که امپریالیسم جهانی از کشور شوراهای و فرزندان انقلاب اکتبر می‌گیرد.

بشریت شاهد است، که چگونه دست آورده‌های ده‌ها سال مبارزه زحمتکشان در کشورهای بزرگ سرمایه داری بر باد می‌رود و لیبرالیزم اقتصادی چگونه از نقش دولت‌ها می‌کاهد و بر سطره خود برای استثمار می‌افزاید. بشریت، یکبار دیگر به آن آرمان‌های والا می‌اندیشد که انقلاب اکتبر بشارت آن را داد. آن نابودی که به کشور شوراهای تحمیل کردند، هرگز قادر به نابودی "اکتبر" نخواهد شد. آرمان‌های اکتبر، نه تنها در جای، جای کشور از هم متلاشی شده شوراهای، که در سراسر گیتی زنده است. انقلاب اکتبر، نیروبخش جنبش‌های رهاپیش و ملی شد، جنبش کارگری و کمونیستی جهان را وارد دوران نوین حیات خود ساخت، نیروی اعجاز سازمندی را برای مقابله با نیروی متشکل سرمایه داری نشان داد و افق پایان بخشیدن به استثمار و استعمار را در برابر بشریت گشود. و در تمام این دست آورده‌های تاریخی، نام "لنین" برای ابد ثبت است. امروز، تلاش عظیمی که امپریالیسم جهانی، تا حد همه نوع فشارهای بین المللی، جهت به خاک سپردن پیکر لنین و خالی کردن مقبره میدان سرخ از پیکر مومسانی شده لنین، صحنه آفرینی‌های مشمتز کننده، جهت برپایی مراسم خاک سپاری باشکوه خانواده جنایتکار سلطنتی "رومانف‌ها" و... همگی حکایت از وحشت امپریالیسم، از ماندگاری لنین و زندگی جاودانه لنین و انقلاب اکتبر در قلب بشریت و در خانه و کلبه میلیون‌ها زحمتکش سراسر جهان دارد.

شوستاکوویچ، برای ساختن سمفونی شماره ۲ خود، از اشعار زیبای "برمینسکی" یاری گرفت و در ششم نوامبر ۱۹۲۷ آنرا اجرا کرد. برمینسکی، از نبوغ لنین برای سازمندی و رهبری انقلاب اکتبر الهام گرفته بود و شوستاکوویچ این نبوغ را برگرفته از اشعار برمینسکی در سمفونی شماره ۲ خود متجلی ساخت. سمفونی شماره ۲ شوستاکوویچ را سمفونی "سوسیالیسم" نیز لقب داده‌اند. بخش‌هایی از ترجمه سمفونی شماره ۲ شوستاکوویچ را در زیر می‌خوانید:

"ما، در طلب کار و نان براه افتادیم

غم و اندوه قلب‌هایمان را می‌فشرد

دودکش‌های بلند کارخانه‌ها،

همچون بازوان نحیفی که از گره کردن مشت‌ها عاجز است،

بر آسمان بلند است،

سرنوشت ما با کلمات هول‌انگیز سکوت و ظلم رقم خورده بود،

رقم خورده بود.

...

آی لنین

خواست‌های اصلی اعتصاب کنندگان، تغییر کل مسیر اقتصادی، تضمین پرداخت بوقع دستمزدها و حقوق‌های جاری، پرداخت کامل دستمزدها و حقوق‌های عقب افتاده با احتساب نرخ تورم و افزایش دستمزدها بود. اتحادیه‌های کارگری همچنین خواهان آن هستند که پارلمان روسیه و شورای فدراسیون، طرح لایحه قانونی حمایت از حقوق کارگران را که شورای مرکزی فدراسیون اتحادیه‌های کارگری به پارلمان تسلیم کرده است، تصویب کنند. شورای مرکزی متنی را خطاب به یلتسین تصویب کرده است که در آن از او خواسته شده تا از ریاست جمهوری استعفا بدهد.

گزارش‌های بعدی حاکیست که در اعتصاب یک روزه کارگران روسیه، صدها هزار نفر از کارگران و زحمتکشان روسیه در مسکو و دیگر شهرهای بزرگ روسیه شرکت کردند. حزب کمونیست روسیه نیز برای حمایت و شرکت در این اعتصابات، تظاهرات مستقل خود را که قبلاً اعلام داشته بود لغو کرده و از همگان خواست تا با شرکت در تظاهرات کارگری که با فراخوان اتحادیه‌های کارگری برگزار شد، شرکت کنند.

روسیه، دوران گذاری را طی می‌کند، که طی آن به مسیر طی شده پس از درهم پاشی اتحاد شوروی پشت می‌شود. هسته مرکزی و محرک عمده این دوران جنبش عظیم کارگران و زحمتکشان این کشور است. با کمال تأسف، نه تنها مطبوعات و رسانه‌های جهان سرمایه داری اخبار مربوط به تحولات روسیه را سانسور می‌کنند، بلکه نشریات وابسته به طیف چپ خارج از کشور نیز اعتنایی به این اخبار و رویدادها ندارند. به همین دلیل و متکی به امکاناتی که علاقمندان راه توده در اختیار ما می‌گذارند، برخی اخبار و تفسیرها، از نشریات منتشره در روسیه ترجمه شده و در راه توده منتشر می‌شود. هم بدلیل طول زمان انتشار یک ماهه راه توده و هم بدلیل تاخیری که در رسیدن این ترجمه‌ها وجود دارد، اغلب آنها از زمان وقوع رویدادها فاصله دارد، اما این فاصله، بهیچ وجه از اهمیت ضرورت آگاهی از تحولات جاری در روسیه نمی‌کاهد و به همین دلیل، ضمن سپاس فراوان از تهیه کننده، ترجمه کننده و ارسال کننده این اخبار و تفسیرها، ادامه این تلاش را، که با استقبال خوانندگان راه توده نیز روبرو شده، خواهانیم.

تشکیل کمیته اعتصاب سراسری در روسیه

الکساندر زیلنن (نشریه نزائوسمایا گازتا)
ترجمه: ب. تهرانی

در ۲۶ اگوست ۱۹۹۸، "کمیته اعتصاب سراسری روسیه" تشکیل شد. با آنکه مقر این کمیته زیر گوش دولت، یعنی در اردوی کارگران اعتصابی در "پل گوریاتی" قرار دارد، رسانه‌های عمومی روسیه، حتی خبر تشکیل آن را هم منتشر نکردند. برخلاف اکثر سازمان‌های عمومی جدید، این اتحادیه محصول جنبش خود بخودی کارگران است. ریاست این کمیته را در حال حاضر یک معین کار اهل "ورکوتا" بنام "ویکتور سیمیانوف" بر عهده دارد. سیمیانوف و معاون او "گریگوری عیسایف" که یکی از تئوریسین‌های برجسته جنبش کارگری است، با رای کارگران اعتصابی انتخاب شده‌اند.

برخلاف تصور عمومی، اعتصابیون مستقر در "پل گوریاتی" و در زیر پنجره‌های کاخ سفید فقط معدنکاران نبوده، بلکه نمایندگان طیف گسترده‌ای از کارگران یقه آبی، از مناطق مختلف روسیه را که در ارتباط دائم با مناطق متبوع خود هستند را در بر می‌گیرد. این اعتصابیون تاکنون نقش هماهنگ کننده جنبش اعتصابی را عهده دار بوده‌اند، وظیفه‌ای که اکنون به طور رسمی به "کمیته اعتصاب سراسری روسیه" واگذار شده است. رهبران این کمیته، بلافاصله پس از تشکیل آن، از همه کارگران مناطق مختلف کشور خواستند که صفوف اعتصابی خود را مستحکم‌تر کنند.

در شرایط کنونی که اقتصاد روسیه در حال سقوط دائم و دولت آن در حال از هم پاشیدگی است، آیا می‌توان انتظار یک انفجار اجتماعی که نهایتاً به انقلاب اجتماعی بیانجامد را داشت؟ برخلاف انفجار اجتماعی که کاملاً بطور خود بخودی صورت می‌گیرد، انقلاب نتیجه کار سازمانی و ایدئولوژیک طبقات و اقشار اجتماعی است که قادرند یک انفجار اجتماعی عادی را به انفجار هدمنمند تبدیل کنند. به نظر می‌رسد که در روسیه چنین اقشار و طبقاتی در حال گرد آمدن هستند.

برگزاری اعتصابات

روزنامه "سوودنیا" - (چاپ مسکو)

شورای مرکزی فدراسیون اتحادیه‌های کارگری مستقل روسیه، تصمیم قطعی خود را برای برگزاری یک اعتراض سراسری در ماه اکتبر اعلام داشت. این تصمیم از همه اتحادیه‌ها، سازمان‌ها و کولکتیوهای کارگری دعوت کرد که در یک اعتصاب سراسری یک روزه شرکت کنند. (گزارش‌های بعدی حاکیست که این اعتصاب در روز ۷ اکتبر با موفقیت برگزار شد.)

اتحادیه‌ها، از مذاکرات بی نتیجه خسته‌اند!

نوشته "سرگی بایکوف"، نقل از نشریه "تروود"
(ارگان اتحادیه کارگری)

پس از ۸ سال مذاکره بی حاصل با تمام دولت‌هایی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی بر سر کار آمده‌اند، شورای روسی صنایع بخش‌های نفت، گاز و ساختمان به ست اقدامات قطعی تر می‌روند. "لیونید میرونف"، مسئول اتحادیه‌های کارگری، طی یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد که ۱٫۲ میلیون اعضای اتحادیه او، در تظاهرات سراسری ۷ اکتبر شرکت کرده و خواهان برگزاری انتخابات قبل از موعد ریاست جمهوری شد. رهبران اتحادیه‌های کارگری به این نتیجه رسیده‌اند که رئیس جمهور و دولت روسیه بجای کمک به مجتمع‌های نیرو و سوخت، در صدد نابود کردن صنایعی هستند که بیش از ۴۰ درصد درآمد بودجه دولتی را تامین می‌کنند. رهبران اتحادیه‌های کارگری مخالف وتوی قانون کاهش مالیات‌های غیر مستقیم بر نفت و گاز هستند که پارلمان آن را به خواست یلتسین تصویب کرده است. آنها همچنین مخالف محدودیت دسترسی به خطوط انتقال نفت و گاز برای صادرات و مخالف طرح افزایش مالیات بر استفاده از منابع معدنی هستند.

مدتی پیش، "ناخادایان صنایع نفت" طی نامه‌ای به رئیس جمهور و نخست وزیر، مشکلاتی را که صنایع نیرو و سوخت با آنها مواجه هستند، یادآور شدند. در این نامه همچنین به خواست‌های اتحادیه‌های کارگری که مدت‌های طولانی است توجه به آن از دولت طلب شده است، یادآوری شد. خواست‌هایی که هنوز پا برجاست.

بدین ترتیب، کارگران صنایع نفت و گاز، مانند معدنکاران، در مسیر رویارویی گام نهاده‌اند. در حالیکه معدنکاران خطوط راه آهن را مسدود کرده‌اند، کارگران نفت و گاز تهدید به بستن شیرها کرده‌اند. احتمالی که لیونید میرونف نیز آن را رد نمی‌کند. با توجه به زمستان سرد و طولانی روسیه، پیش بینی عواقب چنین اقدامی چندان مشکل نیست.

بموجب بیانیه هیات رئیسه اتحادیه‌های کارگری، "عدم تسایل مقامات دولتی به پیگیری راه حل‌های اساسی برای مشکلات مجتمع‌های نیرو و سوخت" بی توجهی آنان به پیشنهادات فعالیت کارگری و شرکت‌های نفتی، وخیم‌تر شدن شرایط مادی کارگران و کارکنان این مجتمع‌ها و اوضاع فاجعه‌بار شمال کشور در آستانه زمستان، اتحادیه‌های کارگری نفت، گاز و ساختمان را ملزم می‌کند که فعالانه از کارگران مجتمع‌های نیرو و سوخت دفاع کرده و در این راه از همه حقوق و شیوه‌های قانونی که در قانون اساسی فدراسیون روسیه به رسمیت شناخته شده است، استفاده کنند.

مقالات وارده

نبرد اجتماعی: بله ستیز مذهبی: نه

م. امید

مسئله اساسی هر انقلاب و جنبش مردمی، "قدرت" است و اینکه پس از قیام و انقلاب، قدرت سیاسی در اختیار چه ترکیبی از طبقات و اقشار اجتماعی قرار گیرد و حکومت به قدرت دست یافته، عملاً منعکس کننده خواست‌های اقتصادی و اجتماعی کدام یک از این طبقات و اقشار باشد.

بحثی که امروز و متکی به حوادث چند سال اخیر، مخصوصاً بعد از انتخابات ریاست جمهوری، در جامعه ایران مطرح است، تا حدودی به این امر باز می‌گردد. عوارض ۸ سال جنگ، اقتصاد ویران و نابسمان، عملکردهای دولت‌ها در عرصه اجتماعی-سیاسی، تضیقات اجتماعی، فشارهای روحی-روانی به مردم، سرکوب‌ها، دروغ‌گویی به مردم و سرانجام، بی‌اعتمادی عمومی به دولتمردان، خود را در فرصت مناسبی، که این انتخابات فراهم ساخت بروز داد.

واقعیت اینست که جامعه سیاسی ایران، در شرایط حساسی به سر می‌برد. جامعه‌ای که بخواهد به سمت رشد و تعالی برود احتیاج به آرامش دارد و در چنین شرایطی است که می‌توان با توده مردم ارتباط برقرار ساخت، با آنان سخن گفت، آنان را با حقوق خویش آشنا ساخت و بتدریج و در انواع سازمان‌های صنفی و گروهی متشکل ساخت. دور بودن اغلب سازمان‌های سیاسی ایران از جامعه ایران و نداشتن شناخت دقیق سازمان‌های مهاجر، آنان را به ذهن‌گرائی و پیش گرفتن سیاست‌هایی می‌کشاند که با شرایط ایران همخوانی ندارد. مثلاً، این مسئله که بعد از گذشتن دو دهه از انقلاب بهمن ۵۷، اکنون ما در ایران نسلی را در برابر خود داریم که بخش زیادی از آن متأثر از تعلیمات مذهبی اسلامی است. و یا این موضوع که طبقه کارگر ایران از لایه‌های گوناگون و متفاوتی تشکیل شده است که در آن افراد بی‌سواد، کم سواد، مهاجرین روستائی و گروه‌های کثیری با درک پائین نسبت به تحولات اجتماعی و سیاسی، که بالطبع با عدم شناخت از سازمان‌های سیاسی همراه است، وجود دارد نیز دارای اهمیت است. به این موضوع باید این مسئله مهم را نیز افزود، که عامل مذهب تأثیر بسیاری در بینش کارگران ایران دارد. آنان قبل از آنکه نگاه به یک سازمان چپ مدعی حمایت از آنان کنند، به باورهای مذهبی خود پابینند.

این، آن واقعیت مهم است، که حزب توده ایران از ابتدای بینانگذاری به آن توجه ویژه داشت و همچنان، علیرغم هر نوع فشار تبلیغاتی که به آن وارد آید، از این توجه فاصله نمی‌گیرد. تا توده‌های مردم، در جریان کار و پیکار خویش تجربه نکنند، نیاموزند، شناخت خود را از مسائل تصحیح و تدقیق نکنند، نمی‌توان آنها را متشکل ساخت. برای رسیدن به تشکل توده‌ها نیز هیچ ضرورتی ندارد، که ما به جنگ باورهای مذهبی و سنتی آنها برویم، زیرا اساساً کار ما در میان توده‌ها این جنگ نیست و نباید باشد. مانند بسیاری از سازمان‌های چپ ایران، در پیله انزوی روشنفکری خود و نفوذ حزب توده ایران در میان مردم، که همیشه با خشم ارتجاع مذهبی و دولت‌ها و حکومت ضد مردمی همراه بوده، ناشی از همین درک و پابیندگی به آنست.

آنچه که نیروی عظیم عادات فرهنگی-مذهبی در میان توده‌های وسیع مردم خوانده می‌شود، ریشه در تاریخ و فرهنگ، طریقه زندگی مردم، سنت‌های قومی، به گفته زنده یاد طبری "روح ملی" دارد. تغییر این فرهنگ و سنت‌های ریشه دارتر از شناخت‌ها و مواضع طبقاتی، نیازمند پروسه‌ای طولانی است. پروسه‌ای که برای طی شدن آن به صبر و شکیبائی بسیار طولانی روشنفکران جامعه دارد، نیاز به کار توضیحی و تبلیغی مستمر در میان مردم دارد. برای طی این پروسه نمی‌توان از توده مردم چند گام جلوتر حرکت کرد، نیم گامی کافی است! البته، صبر و شکیبائی، یافتن زبان توده‌های مردم و راه یافتن در میان آنان کار ساده‌ای نیست، اما چاره‌ای جز آن نیز نیست.

نظرات موجود

نظرات متنوع و متعددی که کم و بیش با هم تشابه دارند، از سوی سازمان‌های چپ مهاجر مطرح می‌شود، که در بسیاری از آنها سرنگونی حکومت یک خواست، یک ایده آل و یک دگم تغییر ناپذیر است؛ حال چه گونه، چه کسی و در چه لحظه و در چه شرایطی و با چه امکاناتی و بمنظور چه هدف جایگزینی این حکومت

را باید سرنگون کرد، برای این سازمان‌ها چندان مطرح نیست. به زعم آنان، اگر حکومت آخوندها، رژیم فاشیستی-مذهبی، رژیم ولایت فقیه، و یا عناوینی از این دست، نشان از کسانانی و یا نزدیکی بسیاری از نظرات می‌دهد. این در حالی است که آنان به این سوال پاسخ نمی‌دهند که چرا مردم از این شعارها حمایت نمی‌کنند و به خیابان‌ها نمی‌ریزند، و ثانیاً، چگونه است که علیرغم این نظرات نزدیک به هم، هیچ گونه پیشرفتی در اتحاد این سازمان‌های دارای نظرات همگون به چشم نمی‌خورد؟ اگر خواست مردم نیز واقعا سرنگونی است، آنها از کدام تاکتیک‌ها بهره می‌گیرند؟ آیا آنطور که تبلیغ می‌کنند و شعار می‌دهند، اسلام باید هدف اصلی حملات باشد و باید با دین مردم در افتاد و آیا در انصورت همین "آخوند"ها نمی‌توانند مردم را برای جنگ با "کفار" به خیابان‌ها بکشاند؟ آیا می‌توان با چپ روی و نفی هر چیز مثبت که در نتیجه تلاش و زحمات و مبارزه روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی در درون کشور به دست آمده به جنبش مردم کمک کرد؟ آیا، واقعا آنچه طی ۲۰ سال در کشور ما و در حاکمیت جمهوری اسلامی گذشته، یک "جنگ زرگری" بین دو جناح حاکمیت بوده است؟ اگر هم چنین است، چرا این جنگ خاتمه نمی‌یابد؟

برای آنکه به یک دیدگاه منزوی، در میان سازمان‌های چپ مهاجر نظری افکنند و نتیجه گیری مستندی کرده باشیم، از نشریه انترناسیونال شماره ۲۷، نشریه "حزب کمونیست کارگری ایران" و مقاله آن "دست مذهب از زندگی مردم کوتاه" نیم نگاهی می‌اندازیم. شایان توجه است، که اعلامیه‌های این سازمان "کمونیستی" از رادیوهای فارسی زبان بی.بی.سی و اسرائیل پخش می‌شود و مزین صفحات کیهان لندن هم هست. در این مقاله، نگارنده به تحلیل اجتماعی گرایش‌های مذهبی مردم پرداخته و مذهب را مطلق گرایانه اهرمی در دست جناح ارتجاعی حاکمیت معرفی کرده است. نویسنده البته، تفکیکی هم بین گرایش‌های مختلف از همین مذهب، در همین حاکمیت جمهوری اسلامی نمی‌اندازد، زیرا اگر چنین کند، آنوقت ناچار درباره یک تعبیر از مذهب و اسلام، در برابر تعبیرها و برداشت‌های مختلف از آن بپردازد و مثلاً درباره صدها و هزاران زندانی مذهبی در جمهوری اسلامی نیز سخن بگوید، که در این صورت تمام مقدمه‌چینی‌هایش برای رسیدن به نتیجه دلخواه و آیساری رویایش نقش بر آب می‌شود! نویسنده، با شعارهای مافوق انقلابی و مافوق چپ - البته در خارج از کشور و در اطراف گود، از این حرف‌ها زیاد می‌توان گفت و نوشت، سعی دارد مذهب را علت "پارتاید جنسی"، عامل سود بیشتر برای سرمایه‌داران اسلامی، اعمال خشونت با قوانین پوسیده و... قلمداد کرده و می‌نویسد: «مذهب، یعنی حکومت بر بشریت بی‌حق»!

نویسنده به این مسئله نمی‌پردازد که اگر مذهب به عنوان یک باور در میان یک میلیارد از ساکنان روی زمین وجود دارد و در ایران نیز، مردم اسلام را در زندگی خصوصی خود به عنوان یک "عقیده" و "ایمان" و بخشی از یک ایدئولوژی الهی پذیرفته و باور دارند، چرا یک نیروی سیاسی که با زندگی روی زمین مردم کار دارد، نه زندگی آسمانی آنها، با زندگی اجتماعی آنها کار دارد و نه با خلوت آنها با باورهای خویش، باید با شمشیر آخته به مقدسات مردم حمله کند؟ آیا واقعا با مذهب زدائی، می‌توان انقلاب اجتماعی کرد؟

تمام کوشش ما و همه معتقدان به مارکسیسم و سوسیالیسم باید این باشد، که اجازه ندیم، نیروهای ضد انقلابی، با حربه‌های مذهبی به جنگ مردم و سرکوب آرمان‌های آنان برخیزند. هر نوع مذهب ستیزی، عملاً نه در این جهت، بلکه در جهت کمک به نیروهای سرکوبگر، مخالف ترقی اجتماعی و در یک کلام ضد انقلاب است.

ما باید امروز بین نیروهای مذهبی تفکیک قائل شده و از میان آنها متحدان مرحله‌ای جنبش را برگزینیم. حتی در میان حوزه‌های علمیه مذهبی، چرا که بحث ما بر سر باورهای مذهبی و آنچه که در آسمان خیال و باور مردم می‌گذرد، نیست. بحث‌های ما پیرامون آن چیزی که روی زمین می‌گذرد و همه انسان‌ها، چه روحانی و چه غیر روحانی روی زمین راه می‌روند!

تنها در این صورت است که ما می‌توانیم، توده مردم را برای مقابله با نقشه‌های ضد انقلابی، برای سرکوب جنبش مردم، زیر شعار دفاع از "ولایت فقیه" بسیج کنیم و نشان دهیم که بحث بر سر "ولایت فقیه" نیست، بحث بر سر غارتگری است، بحث بر سر خیانت به آرمان‌های انقلاب است، بحث بر سر آزادی فکر و اندیشه است و بحث میان فقر و ثروت است. ما، باید دشمن را خلع سلاح مذهبی کنیم. همانگونه که در سازمان‌های طیف چپ، نظرات و دیدگاه‌ها یکسان نیست، در میان نیروهای مذهبی و بویژه روشنفکران مذهبی نیز، همسانی و یکسختی وجود ندارد، چرا که هر کدام مذهب را بنا بر وابستگی‌های اجتماعی و به سخنگویی از طبقات و اقشار مختلف تبلیغ می‌کنند. علیرغم مخالفت‌های کامل مذهبی و ایدئولوژیکی که مذهبیون با طرفداران و معتقدان به مارکسیسم دارند، ما شاهد بوضوح در میان نظرات سیاسی-اجتماعی بخشی از مذهبیون تشابه‌هایی با نظرات خویش می‌یابیم، که باید به آن توجه کنیم. همچنان که در میان ملی-مذهبیون و ملیون ایران نیز، علیرغم کمتر برجسته بودن اختلافات ایدئولوژیکی، باید وجوه مشترک این مرحله از گذار اجتماعی را یابند و متعهد به آن حرکت کنیم.

یگانه راه حل، برای همگامی با جنبش عمومی مردم در داخل کشور و بویژه با سازمان‌ها، جریانات و گروه‌بندی‌های حاضر در صحنه سیاسی کشور، همین است.

تغییر شکل حکومتی، چگونه در دستور روز جنبش عمومی مردم قرار می گیرد؟

دیالکتیک

"شکل" و "محتوا"

شکل بدون محتوا و محتوا بدون شکل ممکن نیست. هر دو این همزاد دیالکتیکی، نسبی هستند [۱] در مواردی (اشکال هندسی) محتوا و شکل مضمونی واحد را بیان می کنند. این در حالی است، که "محتوا" نسبت به "شکل" مدام در حال تغییر است و شکل از ثبات نسبی برخوردار است. "شکل" به ویژه در روند رشد اجتماعی، نقش نسبتاً فعالی ایفا می کند. اما علیرغم این فعالیت، محتوا در این دو قطب دیالکتیکی، نقش تعیین کننده دارد و بخش متغیر را تشکیل می دهد. از اینرو توجه به عمده بودن محتوا (مضمون) نسبت به "شکل"، در بررسی روندهای اجتماعی، از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی، رابطه شکل و محتوا (مضمون) را پدیده ای تاریخی ارزیابی می کند. یعنی آن را برپایه رشد اجتماعی-تاریخی، متغیر می داند. روابط اجتماعی در جامعه بدوی، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و سوسیالیسم، هر کدام اشکال ویژه ساختار اجتماعی خود را بوجود می آورند. ماركس و انگلس در "مانیفست"، دولت را «(شکل ویژه سازماندهی سلطه طبقه می دانند)». آید آلیسم، که پرسش اول فلسفه را با تقدم ذهن بر عین پاسخ می دهد، برای "شکل" و "فرم" پدیده ها نقش تعیین کننده قائل می شود. آید آلیسم، فرم را در برابر محتوا قرار می دهد، برای محتوا نقش غیر فعال قائل و برای شکل نقشی فعال قائل است. به نظر ارسطو، این "شکل" است که "محتوا" (مضمون) را بوجود می آورد، و ناب ترین شکل، یعنی شکلی که جدا از هر محتوایی است: روح!

بی توجهی به دیالکتیک شکل و محتوا در مبارزات اجتماعی می تواند به اشتباه های بزرگی در ارزیابی از شرایط نبرد اجتماعی همراه باشد و بدین ترتیب به تصمیمات سیاسی نادرستی ختم شود. از جمله:

— عدم تشخیص سطح تغییرات تحقق یافته در محتوا. طرح روزدرس ضرورت تغییر شکل و عدم تشخیص سطح رشد آگاهی توده ها (عوامل ذهنی)، برای تغییر شرایط زیربنایی در جامعه (عامل عینی) حاصل این عدم تشخیص است.

— نیاختن لحظه شکوفایی تغییرات محتوایی، که در آن مرحله، مسئله تغییر "شکل" پدیده به عنوان مسئله روز مطرح می شود. ریشه این اشتباه را، اغلب می توان در شتابزدگی سیاسی، اپورتونیسم و یا کم آگاهی اجتماعی و بی اطلاعی از واقعیات جاری در یک جامعه جستجو کرد.

این دو اشتباه، که در هر روند رشد اجتماعی بسیار تکرار می شود، عمداً از جانب کسان و یا سازمان هایی سر می زند، که خود را پیرو ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی نیز می شناسند و معرفی می کنند.

ارزیابی ها و موضع گیری های معقدان به فلسفه آید آلیستی و پایبندان به جامعه شناسی بورژوازی، البته شکل و محتوای دیگری دارد. در اینجا روی سخن با پیروان فلسفه علمی است.

آنها که برای "شکل" و "فرم"، در روندهای اجتماعی وزن مطلق قائل هستند و تغییرات آن را مقدم بر "محتوا" می دانند، صورت مسئله بکلی متفاوت است. این گروه فلسفه را نه "علم"، بلکه "تخیل" دانسته و در اندیشه های ذهنگرایانه خود غرق اند.

این دسته از نظریه پردازان، تغییرات بظاهر نامرئی در محتوا و مضمون — زیرا در دورانی هنوز در همان "شکل" و "ظرف" موجود در جریان است — را نه می بینند، و نه اعتقادی به تاثیر گذاری بر آن دارند. آنها بطریق اولی تغییر شکل را نتیجه تغییر قبلی محتوا و مضمون نمی دانند، زیرا برای شکل و فرم استقلال مطلق قائلند. تمایل به یافتن راه حل از خارج از واقعیت ناخوش آیند موجود، برجسته ساختن نقش "قهرمانان" و "رهبران قدرتمند" از این موضع فلسفی ناشی می شود. موضعی،

که در عرصه سیاسی، گاه تا مرز آرزوی دخالت بیگانگان در امور داخلی کشورها، جهت تغییر "شکل"، پیش می رود.

بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی، طی سال های گذشته، تغییرات در ایران را تنها از طریق تغییر شکل حاکمیت، یعنی نفی، طرد، سرنگونی «ولایت فقیه» ممکن می داند. هیچ عقل سلیم و هیچ تفکر ماتریالیستی نیز نمی گوید "شکل" «ولایت فقیه» سد راه تغییرات محتوایی و مضمونی در ایران و در جهت رشد و ترقی اجتماعی نیست، اما صحبت بر سر آن است، که سطح تغییرات محتوایی، که در بالا نشانه های آن برشمرده شد، در تمام سال های گذشته، در جامعه ایران، به مرحله ای که تغییر شکل را در دستور روز جنبش قرار داده باشد، رسیده بود؟ تغییر شکل و فرم به مسئله روز جنبش تبدیل شده بود؟ سطح آگاهی و شناخت مبارزان و مردم، و آمادگی آنها برای پذیرش مبارزه در راه تحقق چنین تغییر شکلی به مرزهای لازم رسیده بود؟ اگر اینچنین نبوده و جامعه ایران و جنبش مردم ایران، اکنون بتدریج و آگاهانه بدان سمت حرکت می کند، در تمام سال های گذشته، که چنین آمادگی در جامعه وجود نداشت، شعارهایی که برای تغییر شکل سر داده شد، بیگانه با نیروی محرکه تحولات، یعنی جنبش مردم نبود؟

«شگفت زدگی» بخش عمده اپوزیسیون، در جریان انتخابات دوم خرداد ناشی از همین عدم پیگیری میزان رشد آگاهی مردم و شکلی است که آنها برای تغییر محتوا اتخاذ کردند. اپوزیسیونی که بخشی از آن برای تغییر شکل حکومتی در ایران، حتی تا مرز قبول دخالت قدرت های بیگانه در امور داخلی ایران پیش رفته بود، ناگهان با شکلی از اشکال مبارزه اجتماعی روبرو شد، که مردم، خود برای تغییر محتوا و شکل در ایران یافته بودند!

خواست شکل "سکولار" توسط اپوزیسیون، برای حاکمیت در ایران، در عین سکوت درباره اعمال سیاست نولیبرالی، همانقدر موضع آید آلیستی دفاع از منافع طبقاتی را دنبال می کند، که خواست ارتجاع روحانی-بازار "برای دفاع از شکل ولایت مطلقه فقیه" در ایران. هم ارتجاع حاکم و هم بخشی از اپوزیسیون، درباره محتوا و مضمون حاکمیت "سکولاریسم" و "توکراتیک"، و پاسخ به این پرسش که این شکل حاکمیت در خدمت کدام طبقات و اقشار هست، سکوت می کنند.

اخیراً بحث های متعددی در نشریات داخل کشور، از جمله در نشریات غیرحکومتی، اما با گرایش نواندیشی دینی، در جریان است، که پاسخی است به سیاست ارتجاع روحانی-بازاری برای تدارک شرایط براندازی اصل "جمهوریت" از قانون اساسی جمهوری اسلامی و برقراری "حاکمیت ولایی". بی اعتنا، به شکل مذهبی-فقهی این بحث ها، به محتوای آنها باید توجه کرد و دقت کرد که این بحث ها نیز متأسفانه تنها درباره شکل حاکمیت مطرح است. برای نمونه می توان از مقاله «حکومت انتصابی» در نشریه "راه نو"، شماره ۲۱، نام برد [۲].

هدف ارتجاع روحانی-بازاری در ایران، برای براندازی جمهوری و برقراری حاکمیت بلامناعز خود، بظاهر برقراری شکل "حاکمیت ولایی" است، در حالی که در واقع هدف آنها تضمین سلطه طبقاتی خویش بر حکومت است. متصل شدن به حربه های مذهبی نیز پدیده جدیدی نیست. بعنوان نمونه، در مقاله «پدیده خارجی گری» در نشریه "عصر ما"، ارگان "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" شماره ۱۰۳ درباره «شکل گرای» چنین آمده است:

«با مطالعه تاریخ می توان دریافت یکی از آفتابی که همواره جوامع دینی را رنجور ساخته است، غلبه «شکل گرای» بر «محتوا» بوده است. ظهور «پدیده خارجی گری» [خوارچ] در زمان حکومت حضرت علی (ع) به بهترین وجه این آفت را در تاریخ اسلام نشان می دهد...»

با توجه به این واقعیت است، که امروز افشای محتوای "حاکمیت ولایی" مورد نظر ارتجاع مذهبی-بازاری — که می خواهد پشت "شکل" حکومتی آنرا پنهان کند، به رشد آگاهی عمومی از اهداف طبقاتی ارتجاع برای برقراری چنین شکل حاکمیتی می انجامد و یک وظیفه مبرم است. این افشاگری، بسیج مردم و سازماندهی آنها را وسعت می بخشد و عملی می کند.

نبرد اجتماعی را از «شکل گرای» باید به بحث و روشننگری درباره «محتوا» کشاند.

۱- محتوا مجموعه خصوصیات، بخش ها، روندها و... در پدیده است. بر پایه این محتوا (ساختار، سازماندهی) شکل پدیده ظاهر می یابد. بر خلاف مضمون که تنها جوانب عمده را در پدیده شامل می شود، محتوا جنبه های غیر عمده پدیده را نیز در بر می گیرد.

۲- در این مقاله از جمله «چهار نظریه در باب دولت در فقه شیعه» توضیح داده می شود: «۱- نظریه سلطنت مشروطه یا ولایت انتصابی فقیهان در امور حسیه (شرعیات) و سلطنت مسلمانان ذی شوکت (در عرفیات). ۲- نظریه ولایت فقیه انتصابی عامه فقیهان. ۳- نظریه ولایت انتصابی عامه شورای مراجع تقلید. ۴- نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیه.»

"اتحاد عمل"

تاریخی ترین تصمیم برای دفاع از قیام ۲ خرداد!

ع. کلباتک

است، چرا که پیروزی هر جنبش و انقلابی، در هر گام آن، بدون اتحاد نیروهای حاضر در صحنه مبارزه ممکن نیست.

اگر در سالهای جنبش ملی شدن نفت، بین نیروهای انقلابی و پیشرو اتحاد عمل بوجود می آمد، امپریالیسم آمریکا و انگلیس و دربار توطئه گر پهلوی هرگز موفق نمی شد کودتای خونینی را به مردم ما تحمیل کنند. این کودتا، در شرایط تفرقه بین نیروهای جبهه ملی از یکسو و عدم اتحاد بین جبهه ملی و حزب توده ایران از سوی دیگر عملی شد. جبهه دربار، ارتجاع مذهبی، زمین داران بزرگ، امپریالیسم، در عین حال که توانستند در جبهه جنبش تفرقه ایجاد کرده و از نزدیک شلن یاران مصدق به حزب توده ایران و برقراری اتحاد عمل آنها جلوگیری کنند، خود بر استحکام صفوف خود افزودند. بدین ترتیب کودتای ۲۸ مرداد در شرایط تفرقه و دو دستگی نیروهای میهن پرست و مبارز بوقوع پیوست.

همینگونه است، شرایط آستانه انقلاب بهمن ۵۷ و سالهای نخست پیروزی آن. اگر اتحاد عملی در جریان انقلاب و پس از پیروزی آن، بین نیروهای انقلابی شکل گرفته بود، ای بسا سرنوشت انقلاب به نقطه کنونی نمی رسید و یا اگر هم می رسید، پیروزی نیروهای ارتجاعی بدین آسانی ممکن نمی شد.

مخالفین انقلاب، برخلاف نیروهای انقلابی، توانستند تجربه ۲۸ مرداد را بخدشت گرفته و کاستی های آن را جبران کنند، در حالیکه نیروهای انقلابی همچنان سرگرم چپ روی، انحصارخواهی، نفی یکدیگر و رقابت با هم شدند. و در این میان، به استناد تمام اسناد منتشره، حزب توده ایران یگانه حزب بود، که نسبت به خطرات ناشی از این روند هشدار داد!

بدین ترتیب، صاحبان اصلی انقلاب، یکی از پس دیگری از میدان رانده شدند و با خروج انقلاب از مسیر واقعی آن، شرایط برای یک تازی بورژوازی تجاری ایران و متحدان مذهبی و مرتجع آنها به قدرت فراهم آمد.

چپ روی و افراط گرایی

نقش گروه های افراطی (چه مذهبی و چه غیر مذهبی) در انحراف هر جنبشی، نقشی برجسته است. این پدیده از آنجا اهمیت می یابد که ارتباط نزدیکی با شکل گیری اتحاد نیروها دارد. انقلاب بهمن نشان داد که گروه های افراطی و چپ روی ها چگونه می تواند انقلابی به عظمت انقلاب ۵۷ را به انحراف بکشاند. در حقیقت چپ روی و سپس شکل گیری نیروهای فشار متکی به جریان راست، یاور یکدیگرند.

ما، در سالهای بعد از انقلاب همواره شاهد چپ روی ها و اعمال گروه های فشار، بورژوا در تهران بودیم. به همین دلیل است، که اکنون یکبار دیگر و باتوجه به رویدادهای یکسال ونیم اخیر، باید از خود بیرسیم، از همه تجربه ۲۸ مرداد و سالهای اول پیروزی انقلاب، همه نیروهای پیشرو و مترقی درس لازم را گرفته اند؟

در سالهای اول پیروزی انقلاب به کتابفروشیهای مقابل دانشگاه حمله می کردند، به مطبوعات یورش می بردند، به کلوپ ها و دفاتر احزاب و سازمانهای سیاسی حمله می کردند و شخصیت های انقلابی و آزادیخواه و ملی در تیررس انواع اتهامات و تخطئه ها قرار داشتند. در برابر، ما شاهد بودیم که چپ روی های غیر مذهبی در کردستان، ترکمن صحرا و جنگل های آمل به ماجراجویی های کودکانه دست زدند و برخی گروه های مذهبی مانند گروه فرقان و سپس سازمان مجاهدین خلق مرتجع و امپریالیسم جهانی بزرگترین موج ترور و انفجار را در جامعه ما سازمان دادند و مجاهدین خلق خود را قهرمان این ترورها و انفجارها معرفی کردند و یا شایعاتی را که در این باره نسبت به آنها وجود داشت تکذیب نکردند. کاری که هم اکنون نیز، طی یکسال و نیم اخیر جریان دارد!

صبح ۲۸ مرداد ۳۲، آوایش به رهبری شعبان بی مخ به خیابان ها ریختند و دست به تخریب و آتش سوزی زدند و زمینه را برای ورود به صحنه نیروهای نظامی کودتاگر فراهم ساختند. این اعمال بتدریج طی دو سال ادامه یافته و رشد کرده بود، تا روز ۲۸ مرداد به اوج رسید و به کودتا انجامید.

طی سالهای اول پیروزی انقلاب نیز همین اعمال توسط گروه های فشار، علیه احزاب و سازمان های سیاسی دنبال شد تا به حوادث خونین سال ۶۰ و سپس یورش سراسری به همه احزاب مترقی و از جمله حزب توده ایران، در پایان سال ۶۱ و آغاز سال ۶۲ ختم شد. با این یورش، زمینه های لازم برای گسترش حوزه عمل و توطئه جناح راست، یعنی ارتجاع مذهبی و بازاری ها و تجار بزرگ فراهم شد.

پس از یک دوره عقب نشینی نیروهای مترقی و انقلابی، بار دیگر از سال ۷۴ و پس از چند قیام کور که به خون کشیده شد، جنبش مردم وارد مرحله جدیدی شد. این مرحله از جنبش، پس از پشت سر گذاشتن تجربه انتخابات مجلس پنجم، با تمام نیرو در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری وارد میدان شد و با پیروزی مردم در این انتخابات و شکست سنگینی که نیروهای واپسگرا و غارتگر متحمل شدند، مرحله نوینی را جنبش مردم آغاز کرد. این مرحله را باید، دورانی توصیف کرد که

نیروهای اپوزیسیون، امسال هم مانند سال های گذشته به رویداد ضد ملی ۲۸ مرداد ۱۳۷۷ پرداختند و پیرامون این حادثه مطالبی را در نشریات خویش منتشر ساختند. در داخل کشور نیز برخی از مطبوعات درباره ۲۸ مرداد مطالبی را منتشر ساختند. از ۲۰ سال پیش تاکنون، در مطبوعات داخل کشور مطالبی درباره کودتای ۲۸ مرداد منتشر می شود و کتاب ها و مقالات فراوانی نیز از سوی وابستگان به احزاب و سازمان های سیاسی ایران و صابخ نظران سیاسی منتشر شده است.

بنظر می آید که همه کوشش و تلاشی که به خرج داده شده است، اولاً بمنظور تاریخ نگاری از وقایع است، ثانیاً، پند گیری از این رویداد غم انگیز. پندگیری بخاطر جلوگیری از اشتباهات مشابه. همه آنها که در حوادث انقلابی سال ۵۷ شرکت مستقیم داشتند، بخوبی بخاطر دارند که بلافاصله پس از فرار شاه از ایران، نخستین شعاری که نیروهای سیاسی و بورژوا انقلابیون چپ غیر مذهبی در خیابانها سر دادند، هشدار نسبت به تکرار ۲۸ مرداد بود، و این ناشی از کابوسی بود که همگان نسبت به آن وحشت داشتند. دریغ و افسوس که همه نیروهای حاضر در انقلاب -چه چپ و چه ملی، چه مذهبی و چه غیرمذهبی-، همیشه در جستجوی یک شکل از کودتا بودند و نشانه های آن را جستجو می کردند، در حالیکه امپریالیسم با انقلاب ایران به اشکال مختلف و با کودتاهای دیگری به مقابله برخاست. امروز نیز، با آنکه همگان شاهد توطئه ها علیه تحولات پس از انتخابات ریاست جمهوری هستند و حتی از تکرار کودتای ۲۸ مرداد نسبت به جنبش و تکاپوی کنونی مردم ایران نگرانند، باز هم درس اساسی این کودتا را فراموش می کنند. یعنی اتحاد عمل، جلوگیری و پرهیز از "چپ روی"، آمادگی مقابله با "توطئه ها".

حوادث یکسال و نیم گذشته، بورژوا با مرور مطبوعات اپوزیسیون خارج از کشور، نشان می دهد که هنوز راه درازی برای درک عمیق از دلالت کودتای ۲۸ مرداد وجود دارد.

علل انحراف انقلاب بهمن ۵۷ از مسیر واقعی خود، در عین حال که عمدتاً ناشی از توطئه های خارجی و یورش نیروهای واپسگرا و مخالفت آرمیان های واقعی انقلاب در داخل کشور بود، در عرصه دیگری، ناشی از عدم هوشیاری نیروهای مترقی برای خنثی سازی این توطئه ها نیز بود. نیروهای مترقی، به درس های جنبش ملی ۳۲-۳۰ بهای لازم را ندادند، در حالیکه نیروهای ارتجاعی، با مهارت کامل از تجربه گذشته درس گرفتند. در تمام این دوران، کادرهای قدیمی و شناخته شده نیروهای ارتجاعی دوران جنبش ملی بی وقفه سرگرم سازماندهی و اجرای توطئه های مختلف بودند. از این جمله اند "مظفرقناتی" و همفکران وی نظیر "حسن آیت"، که بعدها مشخص شد، سران کنونی جمعیت مولفه اسلامی نیز در کنار آنها عمل می کرده اند. در این دوران، حزب توده ایران یگانه حزب سیاسی بود، که از کادرهای قدیمی، پر تجربه و آگاه به رویدادهای جنبش ملی، برخوردار بود. در واقع، در این دوران، حزب توده ایران و کادرهای برجسته آن، یگانه حزب و چهره های انقلابی ایران بودند، که متکی به تجربه و آگاهی خود، دیگران را به هوشیاری فرا می خواند.

این دوران، بهر حال سپری شده است و اگر یادآوری آن ضرورتی برای این لحظات داشته باشد، همانا توجه به شرایط امروز حاکم بر ایران و دفاع از جنبش کنونی مردم ایران است.

در انتخابات دوم خرداد، بار دیگر ما شاهد رویدادی تاریخی در میهنمان هستیم. این بار هم توده های میلیونی مردم ایران خواهان اصلاحات اجتماعی هستند. از سوی دیگر، بازندگان انتخابات نیز با تمام نیرو در مقابل تحقق این اصلاحات صف آرایی کرده اند. ببینیم چه درس هایی را از رویدادهای گذشته بخاطر داریم و برای مقابله با صف آرایی کنونی نیروهای مخالف تحولات از آن استفاده می کنیم.

اتحاد

آنچه که باید از ۲۸ مرداد و انقلاب بهمن آموخت، همانا کوشش در جهت اتحاد عمل نیروهای طرفدار تحولات در مقاطع مختلف حرکت جنبش و انقلاب

رئیس کل دادگستری تهران و یکی از سه مامور قتل عام زندانیان سیاسی "حجت الاسلام رازینی" وجود دارد. این اخبار و اطلاعات حاکیست که از بهره این پول، خرج گروههای انصار حزب الله برای یورش به متینگها، تظاهرات، مجالس ختم، کتابفروشیها، کتک زدن وزرای دولت خاتمی و... استفاده می شده است!!

گازبوسکی، سپس حوادث روز ۲۸ مرداد را چنین توضیح می دهد: «... صبح روز چهارشنبه ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) دو تن از ماموران "سیا" با "آرامش" ملاقات کردند و مبلغ ۵۶ هزار دلار در اختیار او گذاشتند که به کاشانی (آیت الله) بدهد. چنین به نظر می آید که کاشانی ترتیب آن را داد که یک گروه ضد مصدقی از ناحیه بازار به مرکز تهران روانه گردد. احتمالا دسته های مشابهی نیز مستقلا توسط رشیدیان ها، نرن و سیلی و همچنین از طریق آیت الله بهبهانی و شعبان بی مخ سازمان داده شدند» (ص ۳۶ کتاب)

این اطلاعات تاریخی را باید با نقشی که اکنون امثال آیت الله خزعلی، آیت الله کنی و آیت الله طبسی در جمهوری اسلامی برعهده دارند، مقایسه کرد، تا به عمق تکرار فاجعه و غفلت همه نیروهای مترقی پیرامون ضرورت فوری اتحاد عمل و یورش متمرکز به سنگر توطئه گران پی برد. به این ترتیب است، که نگاهی به حوادث منجر به کودتای ۲۸ مرداد، با تمام سال های گذشته تفاوت دارد و ارزش و اهمیت آن بسیار بیش از سالهای گذشته است، چرا که تکرار فاجعه در دستور روز مخالفان تحولات و دشمنان خارجی استقلال ملی ایران است. حوادث ۲۸ مرداد را نه بعنوان یاد آوری یک روز سیاه در تاریخ ایران، بلکه به عنوان برگه ای از تاریخ معاصر ایران که بند بند آن را باید بارها و بارها خواند، باید بخاطر آورد. نه در مرداد ماه، که در تمام هفته ها و ماه ها!

گازبوسکی نشان داده است که گروههای فشار و نیروهای افراطی از کجا سازمان داده می شدند، چه کسانی آنها را هدایت می کردند و عوامل سازمان های جاسوسی آمریکا و انگلیس با پرداختن پول، چگونه موفق شدند کودتای ۲۸ مرداد را با مجموعه ای از نیروهای افراطی و اوباش تدارک ببینند. آنها ابتدا مانع شکل گیری اتحاد نیروها شدند (به نقش امثال مظفرقاسمی و حزب وی در دولت مصدق و امثال حسین مکی بعنوان واسطه آیت الله کاشانی و دولت مصدق باز گردید) و سپس با به خیابان فرستادن گروه های افراطی عملا ابتکار عمل را در دست گرفتند و سرنویشت جنبش را رقم زدند.

این تجزیه تلخ می گوید که باید اتحاد و اتحاد عمل بین نیروهای سهیم در این مرحله از جنبش نوین مردم ایران، هر چه سریعتر شکل بگیرد و نیروی واخبری برای دفاع از جنبش و رهبری آن بوجود آید. بویژه، در شرایط بسیار پیچیده و دشوار کنونی که در داخل ایران وجود دارد، باید، در این مرحله بر اتحاد عمل تاکید کرد. این اتحاد عمل، آنجا که به نیروهای اپوزیسیون خارج از حکومت و اپوزیسیون خارج از کشور مربوط می شود (اعم از چپ یا ملی و یا مذهبی) در نخستین گام، چاره ای جز شناخت دقیق ساختار حکومت و شناخت اهداف دقیق برای حمله ندارد. این اهداف به گونه ای باید باشد که اتحاد عمل با نیروهای پیرامون حاکمیت و حتی بخشی از حاکمیت را نیز ممکن سازد. در این عرصه است، که باید موانع، باورها و دشواری های حضور علنی بخشی از اپوزیسیون در داخل کشور، و بویژه بخشی از اپوزیسیون درون و حاشیه حکومت را در نظر داشت و چنان شعارهایی را اتخاذ کرد، که بتوان محور فعالیت همه نیروها و متمرکز ساختن همه توان جنبش شود. تمام بحث "راه توده" در تمام دوران اخیر، پیرامون "ولایت فقیه" همین نکته محوری بوده است و اینکه باید گام به گام با جنبش پیش رفت، بر آگاهی ها افزود، اهداف آینده را بتدریج در دستور روز جنبش قرار داد و از همه اینها مهم تر "بی وقفه در اندیشه حفظ وحدت عمل و متمرکز ساختن همه نیرو و توان جنبش و احزاب و سازمانها، شخصیت ها و گروه بندی ها، برای یورش به سنگر مخالفان تحولات بود».

منطق می گوید، این سیاست، روش و مشی توده ای و برخاسته از همه تجربه تلخ گذشته است که از به توپ بسته شدن مجلس توسط "گیاخف" روس و در حمایت از استبداد قاجاریه، به خون کشیدن شدن انقلاب مشروطه، غرقه به خون شدن قیام کلنل محمد تقی خان پسیان، شیخ محمد خیابانی، قیام میرزا کوچک خان، سردار جنگل و حکومت مستقل گیلان، یورش رضا خان در سال ۱۳۱۰ و تصویب قانون "سیاه"، یورش ۱۳۲۷ و یورش به جنبش مردم، شکست دو حکومت خودمختار آذربایجان و کردستان و حوادث جنبش ملی به رهبری دکتر مصدق، شکست نیروهای مترقی و تحول خواه در سالهای پس از پیروزی انقلاب بهمن در اختیار است. همه این تجربه را نباید بارها و بارها مرور کرد و پاشنه آشیل همه آنها را یافت؟ با این تجربه باید در اندیشه و عمل دفاع از قیام ۲۱ میلیونی مردم ایران در انتخابات دوم خرداد بود!

۱- کودتای ۲۸ مرداد ص ۲۷ "مارک ج، گازبوسکی" ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاتی

نیروهای شکست خورده از مردم، با انواع توطئه های ضد ملی خود را آماده مقابله با مردم و خواست آنها برای ایجاد تحولات در ایران کردند و گام به گام آنها را به اجرا گذاشتند.

اکنون این سوال عنوان می شود: آیا در این مرحله یکسال و نیمه اخیر، جنبش از تمام تجربه گذشته خود درس گرفت؟ آن اتحادی که در جبهه شکست خورده گان در انتخابات ریاست جمهوری حفظ شد، از اینسو و در عمل حفظ شد؟ سخن گویان و زهربران طیف های مختلف مذهبی و غیر مذهبی که خود را بخشی از جنبش عمومی مردم می دانند، از همه تجربه گذشته درس گرفتند؟ در خارج از کشور و در مهاجرت، سازمان های سیاسی و سخن گویان و رهبران آن گامی جدی برای نزدیکی به جنبش و انتقال تجربه گذشته به میان جنبش و سخن گویان و رهبران داخل کشور برداشتند و یا با آنها در این زمینه همگام و یار شدند؟

عملکرد گروه های فشار

گروه های فشار و تأثیری که آنها می توانند در جنبش های مختلف در کشورهای گوناگون داشته باشند، بخشی از تحقیقات یکی از کارشناسان در زمینه نقش این گروهها در شکل گیری کودتای ۲۸ مرداد است.

"گازبوسکی" یکی از پژوهشگران کودتای ۲۸ مرداد است. یکی از مقالات وی در شماره ۱۹ مجله بین المللی مطالعات خاورمیانه در سال ۱۹۷۸ انتشار یافته است. ببینیم آنچه که او می نویسد، چرا و با چه نشانه هایی، نسخه ای تکراری است که هم اکنون در جمهوری اسلامی و تحت نام حزب الله و انصار حزب الله پیگیری می شود. او به کمک اسناد می نویسد:

"برادران رشیدیان که به سازمان جاسوسی انگلستان "M.I.X" مرتبط بودند، می توانستند دهها نفر را به خیابانها بکشانند و از آنها علیه نیروهای مترقی استفاده کنند. آنها توانستند تخم نفاق و دو دستی را در صفوف نیروهای ملی و مردمی بپاشند."

گازبوسکی در رابطه با شبکه "بدامن" که از سوی سازمان سیا در ایران ایجاد شده بود، چنین می نویسد:

"بدامن، یک برنامه تبلیغاتی و سیاسی بود که از طریق شبکه ای به سرپرستی دو تن ایرانی با نام های رمز "گرن" و "سیلی" اداره می شد و ظاهرا بودجه سالانه ای معادل یک میلیون دلار داشت. در بخش تبلیغات، "بدامن" مقالات و کاریکاتورهای ضد کمونیستی تهیه و در اختیار جراید ایران می گذارد. همچنین بخش کتب و نشریاتی در انتقاد از اتحاد جماهیر شوروی و حزب توده (ایران) و شایعه پراکنی و غیره را انجام می داد. بخش عملیات که به اصطلاح "سیاه" نام داشت، در جهت رو گردانی ایرانیان از حزب توده ایران، وسیله گروه های مزدور خیابانی، برای درهم ریختن تظاهرات توده ای ها و کمک های مالی به سازمان های راست گرای ضد کمونیست، مانند احزاب "سومکا" و "پان ایرانیسم" که پیوسته در خیابان های تهران با دستجات توده ای زد و خورد می کردند، رهبری می شد."

سوال اکنون اینست، که آیا تمام آن توطئه هایی که در سالهای اول پیروزی انقلاب علیه حزب توده ایران و نیروهای مترقی و ملی به اجرا گذاشته شد و آنچه که طی یکسال و نیم اخیر علیه جنبش نوین مردم ایران قاطعانه از سوی شکست خورده گان انتخابات پیگیری می شود، سناریونی تکراری با آدم ها و کارگزاران جدید نیست؟ اگر هست، آنها که در حاشیه حکومت آن را حدس می زنند و یا نشانه هایی از آن را در اختیار دارند، برای خنثی سازی این توطئه ها، از همه تجربه گذشته ای که به کودتای ۲۸ مرداد ختم شد، بهره می گیرند؟

گازبوسکی، ادامه می دهد:

"عملیات "سیاه" نفوذ عوامل تحریک در تظاهرات حزب توده (ایران) با اعمال روش های خشن و خلاف اصول و اخلاق، پرداخت پول به چهره های سرشناس مذهبی برای متهم ساختن حزب توده (ایران) به ملحد بودن و ترتیب دادن حمله به مساجد و شخصیت های مملکت به نام حزب توده (ایران) را نیز شامل می شد." (۱)

به شرح رویدادهای ۲۶ مرداد سال ۳۲ از قلم گازبوسکی توجه کنیم:

"ترن" و "سیلی" دستجات متعددی را اجیر کردند و روز ۱۷ اوت (۲۶ مرداد) با سردادن شعارهای حزب توده و حمل آرم هائی که در آنها شاه تبعیح و سرزنش شده بود (مرگ بر شاه)، در خیابان های تهران به راهپیمایی پرداختند. این جمعیت "قلابی" که عصر روز قبل مبلغ ۵۰ هزار دلار دستمزد آنها وسیله یکی از ماموران "سیاه" به "ترن" و "سیلی" پرداخته شده بود، وظیفه داشتند با ایجاد بیم و هراس از خطر به قدرت رسیدن توده ای ها، موقعیت سرلشکرزاهدی را تقویت کنند..." (ص ۳۵ کتاب)

هزینه انصار حزب الله از کجا تامین می شود؟

این اسناد و تحقیقات را اکنون مقایسه کنید با اخبار و اطلاعاتی که پیرامون واریز کردن ۳۵ میلیارد تومان سپرده مردم در دادگستری به حساب شخصی

جبهه "ارتجاع-بازار" در جستجوی ارتباط های جهانی

الف. آذرنگ

نمایندگان و وابستگان ارتجاع مذهبی، روحانیون و بازاری های کلان سرمایه داری جمهوری اسلامی، در حالیکه در داخل کشور نقاب استقلال طلبی و مبارزه با استکبار جهانی بر صورت زده اند، همچنان در سازمان ها و لایه های جاسوسی وابسته به فرما سوئی و دیگر نهادهای وابسته به سازمان های جاسوسی انگلستان و آمریکا، دست این و آن را می فشارند. آنها، این پیوندها را زمینه ساز جلب حمایت جهانی امپریالیسم از حکومت آینده خویش در ایران می دانند. از جمله این تکاپوها، شرکت نمایندگان و وابستگان جناح طرد شده انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، یا "جبهه ارتجاع-بازار" در "باشگاه داووس" است. از جمله این نمایندگان، "علی اکبر ولایتی"، وزیر سابق امور خارجه جمهوری اسلامی است، که از نظر جبهه ارتجاع-بازار همچنان وزیر خارجه است و فعال! شرکت او در اجلاس باشگاه "داووس" حکایت از این فعالیت دارد. (۱)

باشگاه داووس، مانند انجمن مونت پله وین و "باشگاه هورلوث" از جمله تشکیلات و نهادهای علنی است که در کنار و موازی تشکیلات سری و نیمه علنی فراماسوئری، جهت رسوخ برنامه ها و گرایشات فلسفی، اقتصادی و اجتماعی مورد نظر امپریالیسم در میان روشنفکران و دولتمردان کشورهای جهان سوم و عضوگیری از میان آنها، فعالیت می کند. (۲)

نشریه "عصر ما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، که اکنون و در جریان یورش سازمان یافته به مطبوعات داخل کشور، مدیر مسئولش (سلامتی) برای مدت ۶ ماه از سمتش برکنار شده است، در افشای ماهیت باشگاهی که علی اکبر ولایتی در آن حضور یافته، در شماره ۷۱ خود، تحت عنوان "باشگاه داووس و خصوصی سازی صلح" چنین می نویسد:

((...حدود ۲۵ سال پیش، پرفسور کلاوس شگاپ طرح تاسیس انجمنی را متشکل از سرمایه داران و بازرگانان غیر دولتی، با هدف تقویت آزادی فردی در عرصه فعالیت های اقتصادی مطرح ساخت. پرفسور شگاپ برای اولین بار، در سال ۱۹۷۱ فکر خود را به مرحله اجرا گذارد و اجلاسی با شرکت ۴۴۲ بازرگان و سرمایه دار، در روستای داووس سوئیس برگزار کرد. در آن اجلاس فکر تاسیس دو انجمن پدید آمد. اول باشگاه جهانی اقتصادی که مقر دائم آن در ژنو است و پرفسور کلاوس شگاپ ریاست آن را برعهده دارد و بصورت دوره ای برگزار می شود. و دوم، اجتماع داووس که هر ساله به مدت یک هفته برگزار می شود.

در دوران جنگ سرد، باشگاه جهانی اقتصادی وسیله ای برای حل مشکلات و بحران های بلوک سرمایه داری به شمار می آمد. بلوک شرق و دول مستقل جهان سوم، این باشگاه را دارای ماهیتی سرمایه داری ارزیابی کرده و برای آن اهمیتی قائل نبودند.

نظریه پردازان نظام سرمایه داری، از فروپاشی بلوک شرق به عنوان پیروزی اندیشه سرمایه داری بر سوسیالیسم یاد کردند. آنان، حتی نظام دموکراسی لیبرال را اوج قله تکامل بشری معرفی کردند. موج این تبلیغات، کشورهای در حال توسعه را بی نصیب نگذاشت و فکر تقدم رشد اقتصادی بر عدالت اجتماعی مجدداً فراگیر شد.

در این میان باشگاه جهانی اقتصادی، جانی دوباره گرفت و فعالیت خود را گسترش داد. اکنون اجلاس دوره ای این باشگاه علاوه بر سرمایه داران، مورد استقبال سیاستمداران نیز قرار گرفته است و بیش از ۲ هزار تن از رهبران، سیاستمداران و سرمایه داران کشورهای مختلف جهان در آن شرکت می کنند.

از جمله نکات قابل توجه اجلاس اخیر باشگاه مزبور تشویق و حمایت از بخش خصوصی در منطقه خاورمیانه بود. در این اجلاس از بخش های خصوصی دول خاورمیانه دعوت شده است تا با انجام فعالیت های اقتصادی مشترک، زمینه را برای جامعه صلح فراهم آورند. البته دعوت باشگاه اقتصادی جهانی از بخش های خصوصی در این زمینه دعوت جدیدی نیست، بلکه پیش از این کنفرانس اقتصادی خاورمیانه و شمال آفریقا که سومین اجلاس آن در قاهره برگزار شد نیز پیشنهادی براساس همین اندیشه ارائه کرده است. همچنین وزیر امور خارجه انگلستان مدتی پیش طرح تاسیس سازمان اقتصادی خاورمیانه را مطرح کرد. وی در تشریح پیشنهاد خود

گفته بود که طرح من منوط به تحقق صلح نیست، بلکه می تواند زمینه های تحقق صلح خاورمیانه را آماده تر سازد.

اعلام پیشنهاد مذکور از سوی وزیر امور خارجه انگلستان با مخالفت های گسترده محافل و احزاب ملی و سیاسی کشورهای منطقه روبرو شد. این مخالفت ها در حدی بود که وی در گفتگو با خبرگزاری سوریه، به هنگام دیدار وزیر امور خارجه سوریه از لندن با تاسف اعتراف کرد که در "شرایط کنونی" امکان تحقق این پیشنهاد وجود ندارد. اکنون که همان پیشنهاد به نحوی دیگر از سوی باشگاه اقتصادی جهانی مطرح می شود، می توان دستان فعال استعمارگر پیر انگلیس و ستاد سرمایه داری جهانی آمریکا را در باشگاه مذکور آشکارا دید.

در واقع استکبار جهانی که اکنون در تحمیل صلح خاورمیانه با مشکلات و تنگناهای فراوان مواجه شده است، می کوشد از کلیه اهرم های خود، از جمله باشگاه اقتصادی جهانی کمک بگیرد، و در واقع با وارد ساختن بخش خصوصی به عرصه سیاست بین المللی از نقش و ماهیت واقعی سرمایه داری وابسته جهان سومی آشکارتر از پیش استفاده کند.

سرمایه داری جهانی که تاکنون از طریق صندوق بین المللی پول و بانک جهانی کشورهای در حال توسعه را مجبور به تبعیت از برنامه های ویرانگر خود، به ویژه در زمینه خصوصی سازی اقتصادی می کرد، اکنون می کوشد از طریق باشگاه اقتصادی جهانی با تحکیم پیوند بین بخش های خصوصی اقتصادی، که صرفاً مبنای تجمع آنها کسب سود بیشتر است، زمینه را برای فشار بیشتر به دولت ها و به خصوصی نیروهای انقلابی برای تحمیل سازش با رژیم صهیونیستی اسرائیل فراهم کند. (۳)

باشگاه "داووس" و امپریالیسم

ساموئل هانتینگتون، یکی از نظریه پردازان سرمایه داری جهانی، در کتاب "برخورد تمدن ها" در باره باشگاه داووس و فرهنگ و ایدئولوژی غالب بر آن می نویسد: ((...اصطلاح "تمدن جهانی" ممکن است به فرضیات، ارزشها و دکترین هائی اشاره کند که در حال حاضر اشخاص بسیاری در تمدن غربی و افرادی در تمدن های دیگر به آنها باور دارند. "تمدن جهانی" می تواند فرهنگ داووس نامیده شود. هر سال نزدیک به هزار تاجر، بانکدار، مقام دولتی، روشنفکر و روزنامه نگار از کشورهای مختلف در باشگاه اقتصادی جهانی در "داووس" سوئیس جمع می شوند. همه این افراد تقریباً دارای مدرک دانشگاهی در علوم اجتماعی، علوم طبیعی، تجارت یا حقوق بوده، انگلیسی را روان صحبت کرده، در استخدام دولت ها، شرکت ها و یا موسسات آکادمیکی هستند که در امور بین المللی شدیداً درگیر بوده و زود به زود به خارج از کشورهای خود سفر می کنند. این افراد عموماً در باور به فردگرایی، اقتصاد بازار و دموکراسی سیاسی که در بین مردم تمدن غربی هم مرسوم است، شریکند. افراد داووس تقریباً همه نهادهای بین المللی، بسیاری از دولت های جهان و بخش اعظم ظرفیت های اقتصادی و نظامی جهان را کنترل می کنند. نتیجتاً فرهنگ داووس بسیار مهم است. با این وجود خارج از غرب، کمتر از ۵۰ میلیون نفر، یا یک درصد از جمعیت جهان، شاید هم کمتر از یکدهم درصد از جمعیت جهان، در این فرهنگ شریکند... رهبرانی که در فرهنگ داووس شریکند، ضرورتاً در جوامع خود بطور مطمئن مهار قدرت را در دست ندارند. (۴)

ارتجاع مذهبی-بازار و باشگاه داووس

با توجه به توضیح مختصر بالا، درباره تاریخچه، ماهیت و جهت گیری باشگاه داووس، بوضوح می توان دید که این نهاد در رده اول نقش هماهنگ کننده تجار و طیف دولتمردان، روشنفکران، اساتید دانشگاه و روزنامه نگاران هوادار لیبرالیسم اقتصادی در جهان را ایفاء می کند. در پی اتخاذ سیاست های اقتصادی مورد نظر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در ایران، نمایندگان ارتجاع مذهبی-بازار، در جلسات سالانه این باشگاه شرکت کرده اند.

به گواهی اسناد و گزارش های موجود، نظرات مثبت نمایندگان سرمایه داری تجاری ایران در اجلاس سالانه این باشگاه، در چند سال اخیر، در حدی بوده که تنها با رفتار ذلت بار و تسلیم طلبانه نمایندگان سرمایه داری مافیائی روسیه در این نشست ها قابل مقایسه است. بعنوان نمونه، در اینجا گزارش سفارت جمهوری اسلامی ایران در "برن" از نحوه شرکت نمایندگان سرمایه داری تجاری ایران در یکی از نشست های باشگاه داووس به نقل از فصلنامه "مجله سیاست خارجی" که به صاحب امتیازی علی اکبر ولایتی منتشر می شود را، مختصراً بررسی خواهیم کرد. (۵)

گزارش مورد نظر چنین آغاز می شود:

((جمهوری اسلامی ایران، همپن سال های گذشته در آخرین هفایش سالانه مجمع اقتصادی جهان که در شهر داووس سوئیس برگزار گردید، حضور داشت. هیات جمهوری اسلامی ایران، در این همایش متشکل از آقایان دکتر ظریف (معاون حقوقی و بین المللی وزارت امور خارجه)، دکتر نوربخش (ریاست بانک مرکزی)، دکتر

گزارش سفارت جمهوری اسلامی در برن «در این نشست، در مجموع شرکت کنندگان موافق این امر بودند که به طور کلی تحریم‌ها به ندرت موثرند. تنها استثنائی که از آن نام برده شد، تحریم آفریقای جنوبی بود. تعمیم موسی گفت که حتی در مواردی که تحریم‌ها موثر واقع شده‌اند، هزینه‌های بالائی تحمیل کرده‌اند.» (۱۰)

نمایندگان ولایتی و ارتجاع مذهبی در اجلاس سالانه باشگاه داووس با آمریکائی‌ها همصدا شده و به صرف اینکه تحریم‌های غیر قانونی آمریکا به تغییرات سیاسی دلخواه و مورد نظر آمریکا در ایران، کوبا، لیبی و... نیانجامیده، آنها را بنون تاثیر اعلام می‌کند. این در حالی است که نوریخ، رئیس بانک مرکزی، در اتاق دیگر ادعا کرده است: «... در دو سال گذشته، تحریم آمریکا موجب کاهش سرعت اصلاحات ارزی ما گردید.» (۱۱)

این در حالی است که مردم کوبا تاکنون بالغ بر ۶۰ میلیارد دلار بطور مستقیم از تحریم اقتصادی آمریکا زیان دیده و هر روز صدها کودک در لیبی و عراق بعثت فقدان دارو و غذا از بین می‌روند. این درست است که تحریم اقتصادی هزینه‌های بالائی تحمیل کرده‌اند، اما باید بر این واقعیت تاکید کرد و نشان داد که این هزینه‌های بالا به مردم زحمتکش کشورهای جهان سوم تحمیل شده‌اند و نه به شرکت‌های فرامایلیتی آمریکائی. سکوت معاون ولایتی و نماینده ارتجاع مذهبی در این موارد تصادفی نیست. هدف واقعی سیاست‌های تحریم اقتصادی ایران از جانب آمریکا مهار توسعه سیاسی و اقتصادی ایران است که در عمل بسود جناح ارتجاع مذهبی و غارتگران بازاری تمام می‌شود. در ادامه گزارش مورد بحث، از قول «هاوارد برمن» عضو کنگره آمریکا و به عنوان یکی از نتایج این نشست می‌خوانیم:

«تحریم، هنگامی که گفت و گو و مذاکره نتواند منتج به نتایج مورد نظر گردد، می‌تواند به عنوان ابزار ارزشمند سیاست خارجی به کار گرفته شود. هنگامی که گفت و گوهای دیپلماتیک از حل و فصل قضایا عاجز باشند، تحریم بهتر از جنگ است.» (۱۲)

به عبارت دیگر، مقام آمریکائی موضع زورگرایانه آمریکا را بعنوان جمع بندی به طرف ایرانی تسلیم شده خود تحمیل می‌کند، که یا آنچه را که ما می‌خواهیم در مذاکرات بپذیریم و یا آماده پذیرش تحریم اقتصادی یا جنگ باشید.

در گزارش مورد بحث، درباره نشست و موضوع‌های حاد جغرافیای سیاسی "در همایش ۱۹۹۷ داووس می‌خوانیم:

«این نشست با حضور آقایان دکتر لاریجانی (معاون کمیسیون سیاست خارجی مجلس)، دیوید آیشیر (رئیس مرکز مطالعات بین‌المللی و استراتژیک آمریکا)، گراهام آلکسون (مدیر امور علمی و بین‌المللی دانشگاه هاروارد)، میشل آرماکاست (رئیس موسسه بروکینگز آمریکا)، سرتیموسی گاردن (مدیر موسسه سلطنتی امور بین‌المللی انگلیس) و توماس دیکسن (مدیر موسسه مطالعات جنگ و صلح دانشگاه تورنتو) برگزار شد.

این گروه‌های هم‌آهنگی به تعاطی افکار در خصوص موضوعات مربوط به جغرافیای سیاسی اختصاص داشت. در این نشست، نقاط جغرافیائی بحران خیز در آینده و موضوع‌های مطروحه سیاسی در این مناطق مورد بررسی قرار گرفت. بحران‌های منطقه‌ای در چین، کره، بالکان و خاورمیانه، از جمله مباحث مطروحه بودند. آقای لاریجانی راه حل بحران فلسطین را ایجاد یک سیستم دموکراتیک در این کشور دانست که بر اساس آن، جمعیت بومی مسلمان، مسیحی و یهودی باید با امتیازات برابر به عنوان شهروند درجه یک، مشارکت سیاسی داشته باشند و در فقدان چنین فضائی به هرگونه راه حل تحمیلی به منطقه با تشنج مواجه خواهد بود.» (۱۳)

در این نشست، لاریجانی بعنوان نماینده ویژه ناطق نوری، ساکت نشستند و به تلقینات استراتژیست‌های مراکز امپریالیستی گوش و جان سپردند و یا احتمالاً با آنها همصدا نیز شدند. پیشنهاد بی اساس و بی ارتباط با واقعیات او برای حل مسئله فلسطین را هم باید در ارتباط با سازشکاری‌های جناح راست مدعی مبارزه با استکبار جهانی، با انگلستان و آمریکا ارزیابی کرد، که خود موضوع نوشته جداگانه‌ایست.

پی نویس‌ها:

- ۱- روزنامه ایران - ۳۰ خرداد ۷۷.
- ۲- برای اطلاع از انجمن "مونت پله وین" نگاه کنید به "جامعه مدنی از نگاه طرفداران لیبرالیسم اقتصادی" در راه توده شماره ۷۳.
- ۳- باشگاه داووس و خصوصی سازی صلح" نشریه عصره شماره ۷۶، ۱۷ خرداد ۷۶.
- ۴- ساموئل هانتینگتون، "برخورد تمدن‌ها" انتشارات سایمون و شوستر، نیویورک ۱۹۹۶ ص ۵۷.
- ۵- گزارش سفارت جمهوری اسلامی ایران - "برن" از همایش مجمع اقتصادی جهان "مجله سیاست خارجی" شماره ۲، تابستان ۷۶ ص ۵۸۶ و ۵۷۳.
- ۶- همان منبع ص ۵۷۳.
- ۷- همان منبع ص ۵۷۳، ۸- همان منبع ص ۵۷۴-۵۷۵.
- ۹ و ۱۰- همان منبع ص ۵۷۶.
- ۱۱- همان منبع ص ۵۷۵.
- ۱۲- همان منبع ص ۵۷۷.
- ۱۳- همان منبع ص ۵۷۹.

غنیمی فرد (معاون بین‌المللی وزارت نفت)، دکتر لاریجانی، سعید نیازی (مدیرکل بانک مرکزی و سفیر جمهوری اسلامی ایران در سوئیس) بودند.» (۶)

گنجاندن عبارت "همچون سال‌های گذشته" در متن گزارش، اقدامی عملی در جهت سرپوش گذاشتن بر این واقعیت است که شرکت جمهوری اسلامی در اجلاس سالانه باشگاه داووس، سیاستی است که از آغاز دهه ۱۳۷۰ و با گردن نهادن آن به برنامه‌های ویرانگر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بویژه در زمینه خصوصی سازی اقتصادی آغاز شده است.

گزارش سفارت جمهوری اسلامی ایران، درباره یکی از نشست‌های همایش ۱۹۹۷ داووس، تحت عنوان ایران سال ۲ هزار، برنامه‌های اصلاح اقتصادی می‌نویسد: «این جلسه که با حضور دکتر نوریخ، دکتر ظریف، دکتر عادل، سعید نیازی و آلفرد گرملی (عضو هیات مدیره بانک کردیت سوئیس) تشکیل شد، به روند اصلاح اقتصادی ایران، محدودیت‌ها و فرصت‌های موجود برای سرمایه گذاری خارجی در دوران اصلاح اقتصادی اشاره شد.» (۷) نوریخ، رئیس بانک مرکزی ضمن گزارشی به نماینده کنسرسیوم بانک‌های که از ایران طلبکارند می‌گوید:

«خلود یک دهه است که ایران طیف گسترده‌ای از اصلاح‌های اقتصادی و سیاست‌های تعدیلی را اتخاذ نموده است. نتایج این سیاست‌ها رفع عدم موازنه‌ها، تشویق رقابت، افزایش کارائی اقتصادی و هموار ساختن راه برای نیل به رشدی اساسی بوده است... برای سالهای آتی، ما به شکلی قاطع متعهد به پیگیری اصلاح‌های اقتصادی و سیاست‌های تعدیل اقتصادی خواهیم بود... برای گسترش بازار آزاد، روند خصوصی سازی موسسات و کارخانجات دولتی که در سالهای اخیر صورت گرفته، به شدت در آینده ادامه خواهد یافت... از سوی دیگر گام‌هایی برای بهبود وضعیت رقابت در سیستم بانکی برداشته شده است که بدین وسیله به موسسات مالی غیر بانکی اجازه فعالیت داده خواهد شد.» (۸)

نور بخش و همکارانش، آنچه را که سرمایه داری جهانی از آنها خواسته‌اند انجام داده‌اند و با شرکت در اجلاس داووس گزارش فعالیت‌های ویرانگر خود را به اطلاع نماینده بانکداران غربی رسانده و متعهد به ادامه همان سیاست‌ها شده‌اند. سیاست‌هایی که در نتیجه آنها، نرخ سالانه تورم که در شرایط اقتصاد جنگی در سال ۱۳۶۹ کمتر از ۵ درصد بود به بالغ بر ۵۰ درصد افزایش یافته، حجم نقدینگی از حدود ۱۵ هزار میلیارد ریال در آغاز سال ۶۸ به رقمی بالغ بر ۱۱۶ هزار میلیارد ریال در پایان سال ۱۳۷۵ رسیده (یعنی طی ۸ سال حجم نقدینگی تقریباً ۸ برابر شده)، حجم بدهی‌های دولت به سیستم بانکی از رقمی حدود ۱۰ هزار میلیارد ریال در ابتدای سال ۱۳۶۸ به رقمی نزدیک به ۶۶ هزار میلیارد ریال در سال ۱۳۷۵ رسیده (یعنی طی ۷ سال بدهی‌های دولت به سیستم بانکی تقریباً ۷ برابر شده)، دولت رقمی بالغ بر ۷۰ هزار میلیارد ریال تعهد در زمینه طرح‌های معوقه داشته، بدهی خارجی آن از ۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۶۸ به رقمی نزدیک به ۳۰ میلیارد دلار رسیده (و بالغ بر ۵۰ درصد از نرخ رشد ناخالص داخلی هزینه بازپرداخت و تمدید آن می‌شود)، و دهها کارخانه و واحد تولیدی به قیمتی ناچیز به افرادی واگذار شده که هم انحصار قیمت اعمال می‌کنند، هم از پرداخت مالیات خودداری کرده و در عین حال هنوز هم وام‌های ارزان با سود منفی از دولت طلب کرده، یا اینکه از خارج وام گرفته و با گران شدن دلار قیمت تمام شده خود را با دلار گران شده تعدیل می‌کنند.

گزارش سفارت جمهوری اسلامی ایران، درباره یکی دیگر از نشست‌های همایش ۱۹۹۷ داووس، تحت عنوان "قانون چه کسی؟ بحث در مورد اثرهای فرا مرزی" چنین می‌گوید: «این نشست با حضور دکتر ظریف، هاوارد برمن (نماینده کالیفرنیا در کنگره آمریکا از حزب دمکرات)، تد سولک (نویسنده آمریکائی) و نعیم موسی (دبیرمجله آمریکائی سیاست خارجی) برگزار شد. هدف این گروه‌های هم‌آهنگی در واقع بررسی قوانین تحریم آمریکا علیه ایران، لیبی و کوبا و مشخص ساختن این موضوع بود که آیا قوانین ملی می‌توانند در ورای مرزهای ملی بکار گرفته شوند یا خیر؟ همچنین در این نشست این سؤال اساسی مطرح شد که آیا راهی برای وفق دادن سیاست‌های ملی با اصول و هنجارهای بین‌المللی وجود دارد یا خیر؟ آیا تحریم‌ها موثرند؟ اگر تحریم‌ها موثر نیستند، چرا به کرات به کار گرفته می‌شوند؟ آیا قانون هلمزبرتون موجب تغییراتی در کوبا گشته است؟ آیا دولت آمریکا مجاز است که به تحمیل تحریم‌های یک جانبه علیه ایران مبادرت ورزد؟» (۹)

حال ببینیم، آقای ولایتی و جناح راست حامی او در جمهوری اسلامی، که مصاحبه محمد خاتمی با شبکه تلویزیونی سی‌ان‌ان آمریکا را آنگونه زیر حمله گرفت و رنگهای کردن وابستگی‌هایش علیه هر نوع مناسبات دولت کنونی با آمریکا (درحد روشنفکران و فرهنگیان و ورزشکاران آمریکا) متورم شده و می‌شود، در چه سطح و چگونه تماس‌هایی با آمریکائی‌ها داشته و دارند:

معاون حقوقی و بین‌المللی علی اکبر ولایتی، در این نشست خصوصی با آمریکائی‌ها، بجای افشای ماهیت غیر قانونی و تجاوزکارانه سیاست‌های تحریم اقتصادی آمریکا علیه کشورهای مختلف جهان و بجای دفاع از حقوق ملی ایران و سخن گفتن از موضع رسمی دولت متبوع خود، در این زمینه با آمریکائی‌ها همصدا شده و نظرات آنها را در باره همه موضوعات مورد بحث تائید می‌کند. براساس

* ایدئولوژیک-سیاسی

کنگره فدائیان و پاسخ به سوالات جنبش انقلابی- رهبران کنونی و خارج از کشور فدائیان، همه ملیون را لیبرال ارزیابی می کنند. همین است که برای آنها ملیون دمکرات، ملیون رادیکال و ... جایی در ارزیابی هایشان ندارند. سازمان از پاسخگویی به عمده ترین مسائل جنبش می گریزد و جناح راست اپوزیسیون هر نوع گرایش به راست را در سازمان تقویت نمی کند، تا سازمان فدائیان را برای همیشه از هویت تاریخی آن جدا کند. حزب ما دیروز به این دوستان توصیه می کرد، که "راه مسلحانه" را مطلق نکنید و امروز باید تاکید کنیم، که دوستان "راه مسالمت آمیز" را مطلق نکنید!

چرا مبارزه علیه امپریالیسم را باید تشدید کرد! بررسی علل عینی و ذهنی مبارزه ضد امپریالیستی.

حزب توده ایران و سیاست "اتحاد" (سه اتحاد تاریخی و حزب توده ایران). در گزارش هیئت اجرایی کمیته مرکزی به پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران (پس از ۲۲ بهمن) آمده است: «تردید نیست که رسیدن به همه هدف هایی که جنبش انقلابی هم اکنون در مقابل خود قرار داده است، بویژه تحولات عمیق اقتصادی و اجتماعی که از آنها ناشی می شود، کار امروز و فردا نیست... در راه حل این مشکلات بدون تردید تغییراتی در مواضع طبقات و گروه های اجتماعی، که امروز در جنبش شرکت می نمایند، بوجود خواهد آمد.» پلنوم از مجموعه تحلیل علمی و تحولات جامعه ایران در عرصه اتحاد نیروها چنین نتیجه می گیرد: «آنچه به حق نگرانی همه دوستان انقلاب را در سرزمین ما برمی انگیزد، موفقیت اعمال آشکار و نهان امپریالیسم در ایجاد تفرقه و نفاق در میان صفوف نیروها و سازمان ها و نهادهای انقلابی و انکندن آن ها به جان یکدیگر است... این انقلاب که در تاریخ کشور ما هتایی ندارد، بهای گزافی برای رهایی مردم ما پرداخته و تضعیف آن و زیان رساندن به آن گناهی است بزرگ. این انقلاب، انقلاب توده های زحمتکش مردم بود و زاغه نشین ها و کوخ نشین ها در آن جان خود را نثار کرده اند و باید نتایج اجتماعی آن به سود توده های میلیونی کارگران و دهقانان باشد.»

شعار "همه چیز یا هیچ چیز" سیاست حزب ما نیست! «فشار بر مطبوعات داخل کشور را برخلاف مقاله نویس "نامه مردم" نباید صرفا بمعنای حفظ قدرت ارزیابی کرد، برعکس باید فشار بر مطبوعات را ناشی از مبارزه ای دانست، که در جامعه جریان دارد، این مبارزه در شرایطی ادامه دارد، که در مرحله فعلی جنبش اعتراضی در برابر نیروهای راست و ارتجاعی به یاری همه جانبه همه نیروهای انقلابی نیاز دارد! اگر مرحله کنونی را دقیقاً بشناسیم و تحلیل درستی از آن داشته باشیم، می توان مطمئن بود که گام اولیه بزرگی را در راه گسترش جنبش و پیروزی های آینده برداشته ایم.»

چند توضیح و تذکر صمیمانه به نویسندگان "نامه مردم".
فلسطین و استراتژی جدید اسرائیل.
کدام حکومت، کدام طبقه (نقل قولی از زنده یاد عبدالحمین آگاهی، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران).
"لیبرالیسم اقتصادی" یا دیکتاتوری بازار. ترجمه شده از لوموند دیپلماتیک

* اخبار

نامه سرگشاده به رئیس جمهور. نامه جمعی از شخصیت های سیاسی شناخته شده در ایران به عنوان اعتراض به حمله اوپاش و گروه های فشار وابسته به جناح "راست سنتی" به گردهمائی ها.

آهن فوش ها دانشگاه اداره می کنند!
شجاع الدین شفا: «امور سلطنت خواهان را به "فرح" واگذار کنید»
کمک مالی آمریکا و اسرائیل به سلطنت طلب ها.
علیرضا شاه شود! (خبر گردهمائی سلطنت طلب ها در لس آنجلس)
حزب دمکرات مردم ایران! این گروه سخنگو و لینر خود را دکتر "حسن صفوی" معرفی کرده است.

فدائیان خلق خواستار جمهوری مبتنی بر دمکراسی در کشور شدند. (خبر برگزاری کنگره چهارم سازما فدائیان خلق ایران- اکثریت به نقل از اطلاعاتیه شورای مرکزی سازمان)

توزیع زیراکسی "پیام دانشجو".
نامه ها و پیام های
شاعر ملی ایران اینگونه ترور شد. به نقل از نشریه مهرگان در رابطه با ترور میرزاده عشقی شاعر ملی ایران)
کنفرانس مطبوعاتی نهضت آزادی در تهران
در عراق چه می گذرد

فهرست راه توده بخش ۸

شماره ۳۶ (۱۵ مرداد ۱۳۷۴)
* ایران

دیندار کنی و شریف امامی «گفته می شود: آیت الله کنی، دبیر کل مستعفی جامعه روحانیت مبارز ایران، در طول اقامت نسبتاً طولانی خود در لندن و پیش از انتشار خبر استعفای وی، با مهندس جعفر شریف امامی، لژ اعظم فراماسیونی ایران دیدار و مذاکره کرده است.»
انتخابات و نظرات ملیون داخل کشور- اظهار نظر آقایان داریوش فروهر، عباس امیرانتظام، ابراهیم یزدی و ۱۲۰ شخصیت ملی-منحصبی ایران در رابطه با انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری.
تظاهرات ضد دولتی دانشجویان مسلمان در تهران. این تظاهرات بدنبال توقیف نشریه "پیام دانشجو" انجام گرفت.
حجتیه و تظاهرات بد حجابی. چه کسانی قصد ختنی سازی تظاهرات ضد دولتی دانشجویان مسلمان را دارند؟ وحشت از قدرت متحد ملی
چرا "پیام دانشجو" تعطیل شد؟
آذربایجان کانون حوادث آینده؟ کدام دست ها به حادثه آفرینی در دو آذربایجان دامن می زنند؟
چه کسی بمب منفجر می کند؟ هدف از این انفجارها تحت تاثیر قرارداد دادگاه سارقتین ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات بوده است.
پرونده انفجار حزب جمهوری اسلامی مفتوح است! نشریه عصرما: «... پرونده انفجار نخست وزیری سال ها مطرح بود، اما هیچیک از این آقایان (رسالتی ها)، حتی یکبار انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را پیگیری نکردند!»
جمهوری اسلامی و کارشکنی در افغانستان.
زمزمه تاسیس حزب. رسالت از تاسیس احزاب جدید وحشت دارد.

* اخبار

نامه دکتر سروش: نامه اعتراضی دکتر سروش بدنبال یورش اوپاش به جلسه سخنرانی وی.
اعتصاب و تحصن در کارخانه بنز خاور.
مذاکرات وزرای خارجه ایران و عراق.

شماره ۳۷ (شهریورماه ۱۳۷۴۹)
* ایران

نهضت آزادی، احزاب را به آغاز فعالیت فراخواند.
سرقت بزرگ سیاسی از وزارت کشور- دست های پنهان در جمهوری اسلامی اسناد مربوط به احزاب سیاسی ایران را از وزارت کشور ربوده و به نقطه نامعلومی انتقال داده اند. این سومین سرقت دولتی در ایران است.
برنامه حکومت رسالتی ها- بررسی مصاحبه مرتضی نبوی، مدیر مسئول روزنامه رسالت: «... الان چه عناصر موسوم به جناح چپ و چه سایرین همه فکر می کنند، که بزرگترین مشکل امروز ما نبودن احزاب رسمی است... در جامعه ما احزاب مثل آن چیزی که در غرب هست، نمی تواند شکل بگیرند...»
نگاهی به جنبش آزادیخواهی در ایران. (بررسی اخبار و تفسیرهای رسیده به راه توده از ایران).
توده ای ها در سنگر جنگ میهنی (به مناسبت سالگرد جنگ ایران و عراق)
روحانیت طرفدار کودتای ۲۸ مرداد با انقلاب چه کرد؟ (نامه تاریخی آقای "طاهر احمدزاده" در نشریه کیان شماره ۲۵)
تقویت طرفداران زدویند در حکومت ایران ادامه دارد؟ بررسی اخبار دیندار رضا پهلوی و منوچهر گنجی با بیل کلیتون.
۱۴ مرداد و ۲۸ مرداد. از انقلاب مشروطه تا کودتای ۲۸ مرداد. (بررسی دو تفسیر نشریه عصر ما، ارگان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران)
نقل قول هایی که واقعیت را بازگو می کنند! (نقل قول هایی از کیهان لندن و نامه مردم و وجه تشابه سیاسی آن ها)

شماره ۳۸ (۱۵ شهریور ۱۳۷۴) * ایران

— مقابله حکومت با آزادیخواهی. اینگونه حوادث (به آتش کشیده شدن انتشاراتی مرغ آهنین) طی ۱۷ سال گذشته به کرات در ایران تکرار شده است، اما تفاوت این حادثه با حوادث مشابه، آن بود که آیت الله جنتی، عضو فقهای شورای نگهبان قانون اساسی و مسئول هماهنگی تبلیغات اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه خود، از این حادثه حمایت کرد و عاملین آنرا حزب الله معرفی کرد که به وظایف خود عمل کرده و نباید مورد تعقیب قرار گیرند.

— مذاکرات برخی رهبران احزاب ملی در تهران (برخی خبرها درباره دیدار و مذاکره جمعی از رهبران و اعضای برجسته احزاب و سازمان‌های شناخته شده ایران، در تهران، سرانجام از طریق منابع صاحب اطلاع تأیید شد).

— زندانیان سیاسی چرا قتل عام شدند؟ «... لازم بود "حل" مسئله زندانیان از طریق پاک کردن صورت مسئله، در زمان آیت الله خمینی و به نام او انجام شده و به حساب "جنون" وی بعثت شکست در جنگ گذاشته شود. برای ارتجاع حجتیه، شریک دیگر این جنایت هولناک، مسئله تنها در یک انتقام‌جویی تاریخی و محروم کردن توده‌ها از رهبران و همراهان انقلابی خلاصه نمی‌شد، بلکه در عین حال، نکته اساسی عبارت بود از دائمی کردن تفرقه در میان نیروهای انقلابی درون و بیرون حاکمیت ج.ا.ا»

— "آرمانخواهی" اتهام نبود، جرم بود! "حاج داوود رحمانی" در آخرین سخنرانی‌اش به ما توصیه کرد: «وقتی از زندان رفتید بیرون، بروید دنبال کار و زندگیتان، آرمانخواهی در جامعه تمام شده است، شماها از آنطرف دیوار زندان خبر ندارید.» او خوب می‌دانست حکومت با نسل انقلاب چه کرده است. روی دیگر همان جنایتی، که در زندان‌ها با انقلابیون کرد.

— در کنار جنبش، در برابر جنبش، مارکس: «در هر گونه مبارزه تاریخی صرفنظر از آنکه در عرصه سیاسی، مذهبی، فلسفی و یا اینکه در دیگر عرصه‌های ایندولوژی جریان داشته باشد، در واقع بازتاب کم و بیش آشکار مبارزه طبقاتی-اجتماعی است و وجود این طبقات و در عین حال تصادم میان آنها به نوبه خود مشروط به درجه رشد وضع اقتصادی آنها، خصلت و شیوه تولید و توزیع آنست (مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص ۲۵۹) لنین: «توده‌ها همیشه قربانی دروغ در سیاست خواهند بود، تا زمانی که نتوانند در زیر پوشش هر جمله، اعلامیه و وعده، منافع این یا آن طبقه را تشخیص دهند!» (در شعار طرد ولایت فقیه منافع کدام طبقه را توده‌های مردم تشخیص می‌دهند؟)

— زن در ایران بی‌پناه است. مهرانگیز کار: «قانون حمایت از خانواده باید احیا شود (به نقل از نشریه "زنان")

— باید نقاب مذهب را از چهره سرمایه‌داری غارتگر برداشت! نشریه "ایران فردا" نسبت به عواقب شوم قدرت طلبی رسالتی‌ها (روحانیت مرتجع و سرمایه‌داری تجاری) هشدار داد.

— فرش قدرت چگونه زیر پای ارتجاع مذهبی پهن شد؟ (نگاهی به خاطرات دو جلدی "م.رها" از زندان که در آلمان منتشر شده است.)

— افتخاری که زبینه‌همن حکومت است! (در رابطه با سرقت ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات و عاملان اصلی آن که در اصل خانواده رفیق دوست بودند.)

* ایدئولوژیک-سیاسی

— مصاحبه‌ای که چند روز پیش از یورش به حزب توده ایران انجام شد! راستگرایان چرا و چگونه به قدرت دست یافتند؟ سیاست حزب ما در مجموع خود دقیق، علمی و منطبق با شرایط روز ایران بود و هرگز نباید تسلیم احساسات ناشی از ضربات سازمانی به حزب قرار گرفت و یا مرعوب تبلیغات دشمنان تاریخی حزب توده ایران شد. تنها چند روز پیش از یورش به حزب توده ایران و دستگیری بخشی از رهبری حزب، نورالدین کیانوری در سمت دبیر اول حزب توده ایران مصاحبه‌ای تاریخی با خبرنگار ارگان تئوریک حزب کمونیست فرانسه "ولوسین" انجام داد و گفت: «... نیروهای راستگرا، یعنی آن بخش از نیروهای که در حقیقت خواستار سازش با امپریالیسم جهانی و نگهداری پایه‌های نظام کهنه بزرگ مالکی و کلان سرمایه‌داری هستند و با هر گونه دگرگونی بنیادی بسود محرومان دشمنی می‌ورزند، موفق شدند، علیرغم ضربه‌های چندی که خوردند، از اختلاف نظر میان نیروهای مبارز انقلابی، چه در میان مسلمانان مبارز و نیروهای چپ دگراندیش ساز جمله نیروهای راستین مارکسیست و چه در میان خود نیروهای مبارز مسلمان، بسود حفظ موضع خود سوءاستفاده کنند... می‌توان گفت انقلاب در همه زمینه‌ها دچار بحران درونی شده است و پیامد این بحران، ناخشنودی توده‌های وسیع زحمتکش شهر و روستا هر روز شدت پیدا می‌کند. ضد انقلاب داخلی و دشمنان خارجی انقلاب، یعنی آمریکا و صهیونیسم اسرائیل که ستون پنجم نیرومندی در داخل کشور در اختیار دارند، با تمام وسایل تبلیغاتی و سازمان‌های وابسته به خود

و به کمک بخشی از روحانیت وابسته به ارتجاع، می‌کوشند این ناخشنودی را در جهت ناتوان کردن انقلاب، جدا کردن مردم از نیروهای راستین هوادار پیشرفت و گسترش انقلاب، مورد بهره‌گیری قرار دهند. فقدان یک تشکل سیاسی-اجتماعی که نیروهای راستین انقلاب را بصورت یک جبهه‌ای در برگیرد، نبودن تشکل سیاسی در میان پیروان خط ضد امپریالیستی و مردمی امام خمینی، وجود اختلافات جدی در زمینه مسائل استراتژی و تاکتیک در میان نیروهای انقلابی چپ، وجود سوءتفاهمات میان نیروهای انقلابی چپ و مذهبی، که گاهی به دشمنی‌های شدید می‌انجامد، همه و همه کار را برای دشمنان انقلاب آسان می‌کند. در این شرایط، مسئولیت تاریخی سنگینی بر عهده تمامی نیروهای مردمی پیشرو قرار دارد. البته سنگین‌ترین بخش از مسئولیت به‌عهده نیروهای انقلابی مسلمان است، که از نفوذ قابل توجهی در میان توده‌ها برخوردارند. اگر این نیروهای هوادار محرومان، نیروهای هوادار استقلال واقعی و همه‌جانبه و نیروهای هوادار آزادی برای اکثریت محروم جامعه بتوانند در این دوران سرنوشت ساز، با توجه به مسئولیت تاریخی خود، جبهه متحدی را بوجود آورند و با تکیه به نیروی عظیم توده‌های زحمتکش خواستار دگرگونی‌های بنیادی، حمله نیروهای راستگرا را با ناکامی روبرو سازند، بدون تردید انقلاب راه پر افتخاری را که در چهار سال پیش آغاز کرد، ادامه خواهد داد.» (این پیش‌بینی و ارزیابی تاریخی، پس از درگذشت آیت الله خمینی، یورش همه‌جانبه جناح راست به نیروهای خط امام، خارج ساختن مجلس از دست آنها، کنار گذاشتن میرحسین موسوی، در اختیار گرفتن رهبری و... آشکارا صحت خود را نشان داد، بویژه بدلیل عدم تشکل و نداشتن یک جبهه. انتخابات اخیر مجلس خبرگان رهبری نیز، بار دیگر گوشه‌ای از این تحلیل دقیق و علمی را به نمایش گذاشت)

— باز هم توده‌ای ستیزی؟ (در رابطه با مقاله‌ای مندرج در نشریه مهرگان شماره ۱ بهار ۷۴)

— سال ۹۶ سال رکود اقتصادی. بحران جدید اقتصادی در جهان سرمایه‌داری نشان می‌دهد، که فاصله نویستی میان رکود و بحران از میان رفته و بحران ساختاری فرارسیده است. (به نقل از عصرما، ارگان مرکزی حزب کمونیست آمریکا)

— جدال ناگزیر امریکائیان-آلمانی (جنگ اقتصادی موجود مابین سه قطب بزرگ سرمایه‌داری جهانی)

— کدام سوسیالیسم باید جانشین سرمایه‌داری شود؟ اجلاس نمایندگان ۲۲ حزب کمونیست در یونان.

— نجات جان یک مبارز آمریکائی. مریا ابوجمال، خبرنگار مبارز آمریکائی به اتهام ساختگی قتل یک پلیس به اعدام محکوم شده است.

* اخبار

— رفیق شاندرمنی درگذشت.
— حسین پاک فطرت، عضو کمیته ایالتی فارس و از مسئولین کمیته شهر شیراز در یک حادثه رانندگی، در ایران کشته شد!
— دیدار مهم مدیران و سردبیران نشریات غیر دولتی.
— اطلاعیه حزب ملت ایران به مناسبت چهل و هشتمین سالگرد تاسیس آن حزب.
— هرات بدست نیروهای طالبان سقوط کرد.
— آزادی رهبران مخالفان دولت برمه.

شماره ۳۹ (مهرماه ۱۳۷۴) * ایران

— دیدگاه‌های احزاب در داخل کشور! حکومت زیر پوشش مقابله با "روحانیت ستیزی" به مقابله با جنبش آزادیخواهی برخاسته است.
— درهای بسته، پنجره‌های باز! یورش تبلیغاتی به جنبش آزادیخواهی، زیر پوشش دفاع از روحانیت، از چند جبهه حکومتی شروع شده است.
— گام به گام با جنبش مردم. (در رابطه با نزدیک شدن موعد برگزاری انتخابات مجلس پنجم و توطئه تهاجمی راست سنتی.)
— هیات‌های متولفه تشکیل جلسه دادند.
— مشروح گزارش کنفرانس نهضت آزادی در تهران: «ما خواهان آزادی همه احزاب هستیم»
— هواپیما ربانی مشکوک (در رابطه با رسیده شدن هواپیمای مسافربری ایران به اسرائیل)
— اسرائیل از تجزیه ایران حمایت می‌کند؟
— آتش جنگ افغانستان دامن ایران را می‌گیرد؟
— سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی: عدم اعتماد جناح‌های سیاسی به انتخابات.
— حکومت بی‌قانون، حکومت ضد قانون (مروری بر مقاله محمد جواد خجتی کرمانی در روزنامه اطلاعات)

* اخبار

- ملاقات با رهبران کردهای عراقی-جلال طالبانی، رهبر اتحادیه میهنی در تهران با مقامات جمهوری اسلامی بر سر مسائل کردستان ملاقات و گفتگو کرده است.
- تحولات در کردستان.
- مانورهای نظامی آمریکا در خلیج فارس.
- رهبر حزب ملت ایران "داریوش فروهر": «در یک انتخابات آزاد روحانیون با مردم نباید تفاوت داشته باشند!»
- دکتر حبیب الله پیمان، مسئول جنبش مسلمانان مبارز: «در راه تحرک جامعه باید کوشید».
- کنفرانس زن: گزارشی از نظریات مندرج در نشریات مسترقی هلند را رابطه با چهارمین کنفرانس جهانی زن در پکن.
- کمونیست های شبلی را یاری کنید!
- خطر اعدام مبارز آمریکائی مویبا ابوجمال جدی است!

شماره ۴۰ (۱۵ مهرماه ۱۳۷۴)
* ایران

- انگلستان سکان ج.ا. را در اختیار می گیرد! مذاکرات طولانی آیت الله مهدوی کنی در لندن، مهمترین رویداد اخیر ایران است. مذهبیون طرفدار سرمایه داری تجاری وابسته، به توصیه انگلستان برای تشکیل حکومت یکپارچه آماده می شوند.
- حمله نظامی-کامپیوتری به ایران به بهانه پیشگیری از حمله کامپیوتری ایران به آمریکا.
- دیدارهای ادوار هیئت در تهران (به نقل از نشریه پیام دانشجو)
- آیت الله کنی در لندن: اعراب می خواهد صلح کنند، ما چه کاره ایم!
- نامه امیرانتظام از زندان وزارت امنیت.

* ایدئولوژیک-سیاسی

- اکبر شاندرمنی، توده ای خمیده پستی که ما را ترک گفت.
- جبهه ملی حزب نیست! بررسی دیدگاه آقای علی راسخ در رابطه با حزب توده ایران.
- نگاهی به اسناد کنگره چهارم سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت. کنگره اخیر سازمان اکثریت با فراموش کردن امپریالیسم، انحصارات غارتگر، مبارزات زحمتکشان، خاموشی در برابر غارتگران، تجار بزرگ و ... عملاً به یک دوران از حیات خود در جنبش چپ ایران خاتمه داد.
- چپ انقلابی بنون ایدئولوژی خلق سلاح است! آنکس که زیر پوشش گریز از آراذه گرائی، ایدئولوژی زردانی را تبلیغ می کند، در واقع عمر مفید سیاسی خود را در جبهه چپ انقلابی تلف می کند.
- اختیارات "علی اف" باز هم بیشتر خواهد شد!
- کنفرانس ۲۲ حزب چپ منطقه بالکان: چپ ها خواهان تشکیل یوگسلاوی نوین هستند.
- آزمایش های اتمی فرانسه. جهان را دوباره نگاه کنیم.
- قدرت نمائی فرانسه (در رابطه با آزمایش های اتمی فرانسه)
- برپائی سمینار پژوهشی "انگلس" در آلمان
- نگاهی به موقعیت کنونی "ساندنیست ها" در نیکاراگوئه
- امپریالیسم بیش از گذشته فعال است! دومین کنگره حزب کمونیست افریقای جنوبی
- ارزش های مشترک سوسیالیسم و مذهب (به نقل از نشریه "جامعه سالم" شماره ۲۱)

* اخبار

- مهندس هرمز ایرجی، عضو کمیسیون تشکیلات تهران حزب توده ایران بنورد حیات گفت.
- سخنان تحریک آمیز سفیر روسیه در تهران.
- نامه ها و پیام های شما
- بیانیه آزادخواهان - در تهران به تاریخ شهریورماه ۷۴ اطلاعیه با امضای ۱۷۷ شخصیت سیاسی ایران متمایل یا عضو نهضت آزادی منتشر شد.
- خبر مصاحبه رهبر حزب ملت ایران "داریوش فروهر" در اروپا
- انتخابات در سوئد

(بقیه دگردیسی روشنفکران
آمریکای لاتین از ص ۳۷)

و از طرف دیگر و همزمان، نسخه های سیاسی برای ائتلاف های سیاسی-اجتماعی (با نخبگان اقتصادی و سیاسی و دولت های سرمایه داری غربی) را می نوشتند. نسخه هایی که هرگونه امکان اصلاحات واقعی را نادیده می گرفتند. با انتقال به رژیم های غیرنظامی مشکل برخورد دوگانه و مبهم روشنفکران مراکز پژوهشی و نسخه های سیاسی آنها حل شد. در برخی کشورها مانند آرژانتین و برزیل، روشنفکران نهادی، به مقامات رسمی مهم دولتی در دولت های غیرنظامی دست یافتند. این رژیم ها تحت تاثیر اتحادشان با نخبگان نظامی و اقتصادی، ساختار موجود سیاسی-اقتصادی را پذیرفته و سیاست هایی شبیه سیاست های رژیم های نظامی را در پیش گرفتند.

در این زمینه، روشنفکران نهادی، چه آنهایی که در رژیم های غیرنظامی مناصب بالائی را بدست آوردند و چه آنهایی که در مراکز پژوهشی باقی مانده و بعنوان مشاوران این رژیم ها خدمت کردند، رنوس برنامه های پژوهشی خود را از موضوعاتی مانند "تساوبرای های اجتماعی"، "وابستگی" و "قدرت" به سمت گرایشات تکنوکراتیک و عمرانی تغییر دادند. انتقاد آنها دیگر متوجه همفکرانشان در رژیم و دولت نبوده، بلکه اتحادیه های کارگری، جنبش های اجتماعی و احزاب سیاسی در جامعه مدنی را هدف قرار می دادند. متداولترین و پیش پا افتاده ترین نظریه در نوشته ها و گفتارهای سیاسی آنها، نظریه "شر دوگانه" بود. براساس این نظر، رژیم های غیر نظامی به یک نسبت از جانب محافل نظامی و شبه نظامی راست و جنبش های اجتماعی رادیکال و انقلابی، تهدید می شدند. روشنفکران نهادی در صدد آمیزش جنبش های اجتماعی دمکراتیکی که علیه دیکتاتوری های نظامی مبارزه کرده بودند، با گروه های نظامی و شبه نظامی کنار گذاشته، برآمدند. این مورد از عدم صداقت روشنفکرانه نشان دهنده میزان سقوط روشنفکرانه ایست که با تبدیل روشنفکران نهادی به کارگزاران حکومتی، صورت گرفته است.

روشنفکران کارگزار طبقات حاکم قادر، به رویارویی با بحران حکومت های لیبرال و شکست سیاست های "قرارداد اجتماعی" شان نیستند. در نتیجه، زمان کوتاهی پس از انتقال به رژیم های غیرنظامی، شادی انتخاباتی روشنفکران نهادی به بهت و حیرت سیاسی تبدیل شد. بحران کنونی لیبرال دمکراسی در آمریکای لاتین، در بحران روشنفکران نهادی منعکس است. بحرانی که با ظهور نیروهای اجتماعی نوین، ژرف تر می شود.

نتیجه

دو نوع روشنفکری کاملاً متضاد - روشنفکران ارگانیکی دهه ۱۹۶۰ و روشنفکران نهادی دهه ۱۹۸۰، سرمشق نسل جدید روشنفکران را تشکیل می دهند. روشنفکران نهادی تاثیر متضادی بر نسل کنونی داشته اند. آنها در حالیکه مهارت های متدولوژیکی را از خود نشان داده اند، پژوهش های تئوریک و تجربی شان در بستر ایدئولوژیکی صورت گرفته که فاقد زمینه های لازم برای گسترش شرکت در مبارزات طبقاتی رو به اوج است. با وجود این، ناتوانی روشنفکری نهادی در ارائه پاسخ های مناسب به مشکلات حادی که رژیم های لیبرال-دمکرات با آن روبرو هستند، شکل گیری هسته روشنفکران جوانی را که دارای پیوندهای عمیق با جنبش های سیاسی و اجتماعی هستند را موجب شده است. از نظر نسل جوان روشنفکران، روشنفکر نهادی بعلت شیوه زندگی و ارزش هایی که شالوده پژوهش های او را تشکیل می دهند، یک سرمشق منفی بحساب می آید. بحران کنونی در آمریکای لاتین می تواند اعضاء نسل جدید روشنفکری را که نمی توانند و یا نمی خواهند جذب سیستم شوند را به مبارزه علیه آن سوق داده و آنها را از طریق پیوندهای ارگانیکی به جنبش های مردمی متصل می کند.

پی نویس

۱- در این نوشته مفهوم "روشنفکر نهادی" بجای "روشنفکر سنتی" در تقسیم بندی گرامشی بکار گرفته شده است.

پیروزی سوسیال دمکرات ها، سبزه ها و حزب سوسیالیسم دمکراتیک در انتخابات آلمان نشان داد:

گرایش به "چپ" خواست مردم آلمان!

ترجمه و تنظیم "سهند"
(با استفاده از نشریه "روابط سیاسی"،
ارگان تئوریک حزب کمونیست آمریکا)

با پیروزی چشمگیر سوسیال دمکرات ها، سبزه ها و حزب سوسیالیسم دمکراتیک (برآمده از درون حزب حاکم در آلمان دمکراتیک سابق)، در انتخابات اخیر آلمان و تشکیل دولتی مرکب از ائتلاف سوسیال دمکرات ها و سبزه ها، عملاً در چهار کشور اروپا، یعنی فرانسه، بریتانیا، ایتالیا و آلمان، دولت های چپ مرکز قدرت را در دست خواهند داشت. اما این گرایش نسبی به "چپ"، به هیچ وجه منجر به تغییر و یا وقفه در اجرای پیمان ماستریخت نشده و نخواهد شد.

برای بدست آوردن شرایط لازم جهت پیوستن به اروپای واحد، دولت های چپ مرکز در فرانسه و ایتالیا، هزینه های دولت رفاه اجتماعی که بسود زحمتکشان است را قطع کرده اند. در حالیکه دولت "بلر" در بریتانیا، با پیش گرفتن سیاست فرصت طلبانه "نیمه آری-نیمه خیر" در قبال جامعه اروپا، قبل از حمله به دولت رفاه اجتماعی جهت پیوستن به اروپای واحد، منتظر است ببیند اتحادیه اروپا شکل نهائی به خود خواهد گرفت؟

تنها، بلوک "چپ"، حزب کمونیست فرانسه، حزب کمونیست (احیاء) ایتالیا، کمونیست ها و حزب سوسیالیسم دمکراتیک در آلمان و کمونیست ها و جناح چپ حزب کارگر بریتانیا، هم با اتحادیه اروپا و هم با "یورو" (پول واحد اروپا) مخالفند.

در هیچ یک از کشورهای عمده جامعه اروپا، عضویت در جامعه اروپا و یا گردن نهادن به پیمان ماستریخت، موضوع انتخابات سراسری نبوده است. در بهترین حالت، احزاب سوسیالیست و کارگر با مبارزه علیه زیاده روی دولت های راستگرا، در حذف مزایای دولت رفاه اجتماعی، حقوق کارگران و بخش های عمومی به قدرت رسیده اند. اما مبارزات انتخاباتی از این دست، جملگی در زمینه پذیرفته شده اتحادیه اروپا که سر چشمه سیاست های راستگراست، انجام شده اند.

تضادی که دولت "هلموت کهل" در آلمان با آن روبرو بود و سرانجام منجر به سرنگونی آن شد، حاصل اقتصادی است که با ۱۲٫۶ درصد (۲۰۰٫۲۳۲۴) میلیون بیکار رسمی و ثبت شده، یکی از بالاترین نرخ های بیکاری را در بین کشورهای بزرگ سرمایه داری دارد.

تظاهرات عظیم بیکاران در نزدیک به ۳۰۰ شهر کوچک و بزرگ آلمان، که در طلب کار و برنامه های اشتغال سازمان داده شد، و اعتصابات مهم سال گذشته در اعتراض به اقدامات کارفرمایان مورد حمایت دولت، مبنی بر کاهش شدید دستمزد دوران بیماری، مرخصی با حقوق و دیگر مزایائی که در نتیجه مبارزات گذشته کارگران بدست آمده اند، به سقوط دولت دست راستی "هلموت کهل" انجامید.

کاهش شدید هزینه های عمومی که در جهت ایجاد پیش شرط های پیوستن به اتحادیه اروپا و پول واحد اروپا صورت گرفته، به موج ناخرسندی های عمومی مردم آلمان افزود.

نظر سنجی ها نشان می دهد که نزدیک به ۷۰ درصد آلمان ها، عمدتاً از ترس اینکه تغییر پول منجر به وخیم تر شدن مشکل بیکاری در این کشور شود، با پذیرش "یورو" مخالفند. در ماه فوریه گذشته، ۵۵ اقتصاددان برجسته آلمان، با صدور اعلامیه مشترکی، ضمن تأیید نظر فوق، اعلام داشتند که "یورو" مشکل بیکاری را حل نخواهد کرد و «وضعیت کنونی امور اقتصادی، نامناسب ترین وضعیت برای شروع وحدت پولی است». آنها، همچنین خواهان تعویق منظم این اقدام تا بهبود مشکلات بازار کار شدند. دولت کهل این خواست و نظر عمومی را رد کرد. شکست راستگرایان در آلمان نشان داد، که نگرانی مردم بسیار جدی تر از آنست که با وعده ها و ترفندهای تبلیغاتی بتوان آن را رفع کرد.

اکنون با شکست دولت هلموت کهل، حزب سوسیال دمکرات سبکان رهبری کشور آلمان را بدست می گیرد. گرچه سیاست های کلی سوسیال دمکرات ها، در رابطه با اتحادیه اروپا، ناتو و پیمان ماستریخت، تفاوت چندانی با سیاست های دمکرات مسیحی ها ندارد، اما بهرحال، سوسیال دمکرات ها، که می دانند روی چه موجی از نارضاضی عمومی به دولت دست یافته اند، چاره ای جز گرایش به تأمین منافع و در نظر داشتن خواست های مردم این کشور ندارند. گرچه، آنها چه پیش و چه پس از پیروزی تلاش کرده و می کنند، تا فاصله خود را از کمونیست ها حفظ کنند، اما اکنون چاره ای جز جلب رضایت زحمتکشان این کشور ندارند.

برنامه انتخاباتی "گرهارد شرودر"، که اکنون بر هلموت کهل پیروز شده، جلب حمایت صنعت کاران و کاسبیکان خرد است، البته بعنوان یکی از اعضای هیات مدیره شرکت فولکس واگن، ارتباطات او با سرمایه داری بزرگ آلمان نیز از این طریق تأمین است!

"شرودر" در درون حزب سوسیال دمکرات چندین محبوب نبوده و اکثریت اعضای حزب از "اسکار لافونتن"، رهبری جناح چپ حزب، که در دسامبر گذشته، در کنگره سالانه این حزب با ۴۶۳ رای از ۴۸۲ رای نمایندگان شرکت کننده (۹۳٫۲ درصد کل آراء) به رهبری حزب رسید، حمایت می کنند. انتخاب "شرودر" که نخست وزیر ایالت "زاکسن سفلی" بود، بعنوان نامزد سوسیال دمکرات ها برای انتخابات سراسر آلمان، در گرو نتایج انتخابات اول ماه مارچ در این ایالت است. با پیروزی "شرودر" در انتخابات "زاکسن سفلی"، آراء حزب سوسیال دمکرات و "شرودر" افزایش یافت و به همین دلیل، حزب سوسیال دمکرات تصمیم به اعلام نامزدی او برای رقابت با هلموت کهل گرفت. درعین حال، حزب سوسیال دمکرات آلمان، به این نتیجه رسیده بود، که اگر مانند چهار مورد گذشته، این حزب با برنامه و رهبری متمایل به چپ در انتخابات شرکت کند، با یورش وسیع تبلیغاتی راست ها در آلمان روبرو خواهد شد و احتمالاً افکار عمومی را این تبلیغات در اختیار خود خواهد گرفت. به همین دلیل "شرودر"، بعنوان رهبری از جناح راست حزب سوسیال دمکرات، که پیوندهای آشکاری نیز با سرمایه داری بزرگ این کشور دارد، بعنوان کاندیدا برای رقابت با هلموت کهل اعلام شد. علیرغم همه این پیش بینی ها، در تمام طول کارزار انتخاباتی، یورش سنگین جناح راست حاکم، علیه سوسیال دمکرات و اعلام بی وقفه خطر "اتحاد سرخ" ادامه یافت. پیروزی حزب سوسیالیسم دمکراتیک (برآمده از درون حزب کمونیست حاکم در آلمان دمکراتیک)، که برای نخستین بار آراء این حزب را در پارلمان آلمان از مرز ۵ درصد فراتر برده و امکان تشکیل فراکسیون رسمی این حزب در پارلمان آلمان را فراهم ساخت، نشان داد، و علیرغم همه این تبلیغات و اتهامات، گرایش به چپ در سراسر آلمان، و بویژه در شرق آلمان، همچنان رو به رشد است. به همین دلیل، انتخابات اخیر در آلمان را، یک پیروزی بزرگ برای کمونیست ها و چپ رادیکال نیز به حساب می آورند. این پیروزی چنان است، که اکنون بدون در نظر داشتن رای فراکسیون چپ رادیکال در پارلمان آلمان نمی توان طرح ها و لوایح اقتصادی و سیاسی را از پارلمان گذراند! رادیو و تلویزیون و همچنین مطبوعات آلمان، اکنون ناچارند، با حزب سوسیالیسم دمکراتیک، بعنوان یک حزب پر قدرت، دارای فراکسیون پارلمانی برخوردار کرده و مطابق قوانین و مقررات حاکم بر وسائل ارتباط جمعی، تربیون در اختیار رهبران این حزب و فراکسیون پارلمان آن قرار دهند. بدین ترتیب، ارتباط چپ رادیکال با مردم آلمان، از این پس بسیار بیش از گذشته خواهد بود.

در برخی محافل سیاسی آلمان گفته می شود، "شرودر" تلاش خواهد کرد، "تونی بلر" آلمان شود! یعنی مانند تونی بلر که رهبری حزب کارگر بریتانیا را بدست گرفت، او نیز رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان را بدست بگیرد. این در حالی است که اکنون "لافونتن" بعنوان سازمانده اصلی و مغز متفکر این حزب است و نقش اساسی را در پیروزی اخیر سوسیال دمکرات ها در انتخابات اخیر، او برعهده داشته است. "شرودر"، شاید تلاش کند، مانند تونی بلر، پیش از آنکه با اتحادیه های کارگری در تماس و رابطه باشد، با سرمایه داری بزرگ آلمان چنین روابطی را برقرار کند. همین محافل، چنین پیروزی را برای "شرودر" بسیار دشوارتر از موفقیت "تونی بلر" می دانند، زیرا او آنچنان که بلر حزب کارگر را تحت کنترل داشت، بر حزب سوسیال دمکرات کنترل ندارد و این حزب تحت رهبری "لافونتن" است. ضمناً، تعداد و تنوع نیروها در سیاست آلمان، بسیار بیشتر از بریتانیاست. حزب سوسیال دمکرات ناچار به اتحاد با حزب "سبزه ها" آلمان است که در ماه مارس گذشته مانیفستی مبنی بر ضرورت انحلال "ناتو" ارائه داد. حضور سبزه ها در کابینه شرودر و حضور فراکسیون چپ رادیکال در پارلمان آلمان، همگی موانع جدی بر سر این نوع گرایش ها در حزب سوسیال دمکرات و از سوی "شرودر" است! بویژه آنکه، دولت سوسیال دمکرات، در پارلمان این کشور، باید ضرورت جلب آرای فراکسیون حزب سوسیالیسم دمکراتیک را پیوسته در نظر داشته باشد!

اخبار و گزارشهای جنبش جهانی

است. سقوط سطح درآمد زحمتکشان، بدنبال اعمال سیاست نولیبرال، مصرف داخلی را آنچنان محدود ساخته است، که فروش تولیدات در سطح جهانی تنها از طریق سقوط قیمت‌ها ممکن است. از اینرو آنستیتیوی بررسی‌های اقتصادی آلمان، اهمیت به جریان انداختن مجدد بازار داخلی را در آخرین گزارش خود، برجسته می‌سازد.

انتقاد دبیرکل سازمان

کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل، با لحنی تند سرمایه‌داری و شیوه‌های بازرگانی کشورهای ثروتمند صنعتی را مورد انتقاد قرار داد. در نطقی او اظهار داشت، که در دوران پس از سوسیالیسم واقعاً موجود، بشریت از «نظم نوین اقتصادی» در تاریخ بخوبی یاد نخواهد کرد. «امروز ما با نگاه به گذشته، آغاز دهه ۹۰ را دهه قتل عام‌های وحشیانه خلق‌های بوزین و روآندا باید ارزیابی کنیم، که چهره پس از فروپاشی سوسیالیسم را افشا می‌کند. بزودی در پایان دهه ۹۰، ما به صحنه‌ای خواهیم نگرست، که دوران اوج گلوبالیسم را به تمسخر خواهد گرفت.»

گسترش روابط نظامی ترکیه و اسرائیل!

ارتباطات بین ترکیه و اسرائیل در بخش نظامی هر روز بیشتر گسترش می‌یابد. مدیرکل وزارتخانه دفاع اسرائیل «ایلان پیران»، در ماه سپتامبر ۱۹۹۸ از ترکیه دیداری بعمل آورد، که طی آن با محافل نظامی ترکیه قراردادهای جدید همکاری‌های نظامی به امضاء رسید. در این مذاکرات از طرف ترکیه نظامیان عالیرتبه‌ای شرکت داشتند، از جمله معاون وزیر دفاع، فرمانده کل ارتش زمینی، سرپرست فرماندهی کل ارتش و رئیس تدارکات ارتش ترکیه.

این همکاری‌ها در بخش صنایع نظامی نیروی هوایی، زمینی و دریای بعمل خواهد آمد. پیش‌تر اعلام شده بود، که اسرائیل ۴۸ هواپیمای ترکیه را با هزینه‌ای بالغ بر ۷۰ میلیون دلار با مدرنترین سلاح‌ها مجهز خواهد ساخت. کل سفارشات ارتش ترکیه برای صنایع نظامی اسرائیل بالغ بر ۱۷ میلیارد دلار خواهد بود.

آدم ربائی!

در دوازدهمین سالگرد زندانی کردن «مردشای وانوو»، کارمند گذشته کارخانه اتمی اسرائیل در صحرای «نجوا»، که اسرار اتمی اسرائیل و تولید بمب اتمی را توسط اسرائیل در مصاحبه‌ای با روزنامه سندی تایمز لندن افشاء کرد، در هفته بین ۱۸ تا ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۸ در سوئد تظاهرات بین‌المللی‌ای با خواست «آزادی برای مردشای وانوو و پایان تسلیحات اتمی اسرائیل» برگزار شد.

وانوو که در خارج از اسرائیل می‌زیست، پس از مصاحبه با سندی تایمز توسط سازمان جاسوسی اسرائیل ربوده شد و به اسرائیل منتقل شد. او در یک دادگاه اسرائیلی به جرم «خیانت» به ۱۸ سال زندان با اعمال شاقه محکوم شد.

۴۵ سال از قتل روزنبرگ‌ها گذشت!

در روز ۱۹ جون امسال، ۴۵ سال از سالگرد قتل «آتل» و «یولیوس» روزنبرگ که به اتهام واهی افشای اسرار بمب اتمی آمریکا به اتحاد شوروی به مرگ محکوم شدند، می‌گذرد. این زن و شوهر ۳۷ و ۳۵ ساله یهودی آمریکایی، که دارای دو پسر ۶ و ۱۰ ساله بودند، در حالی بر روی صندلی الکتریکی جان سپردند، که در سراسر جهان برای نجات جان آنها جنبش بزرگی شکل گرفته بود.

در همان موقع نیز محافل آگاه صدور این حکم را نتیجه تصمیم سیاسی می‌دانستند و آنرا همانند اعدام دو ایتالیایی مهاجر، «ساکو» و «وانستی» می‌دانستند، که در سال ۱۹۲۱ در بوستون با مدارک ساختگی به مرگ محکوم و در سال ۱۹۲۷ با وجود اعتراضات وسیع بین‌المللی اعدام شده بودند. ارزیابی می‌کردند. دادگستری آمریکا چند سال پیش این دو را از اتهام میرا دانست و قتل آنان را بر پایه مدارک ساختگی اعلام داشت.

گرایش به "چپ" در انتخابات سوئد

انتخابات پارلمانی و شوراهای استان و شهر در سوئد برگزار شد. در این انتخابات، حزب چپ سوئد که براساس سنت‌های دموکراتیک این کشور بنا شده، توانست ۱۲ درصد آراء را به خود اختصاص دهد. در برخی شهرهای مرکزی سوئد آراء این حزب حتی به ۳۰ درصد رسید و در برخی مدارس، اکثریت آراء را بدست آورد. آراء بالای حزب چپ سوئد در مدارس، نشاندهنده نفوذ آن در میان جوانان و نوجوانان کشور سوئد است. ضمناً، حضور مهاجرین در حزب چپ سوئد نیز چشمگیر است. در برخی از شهرها و استانهای سوئد، کاندیداهای خارجی تبار توانستند به پیروزی دست یابند. حضور تعدادی از ایرانیان مهاجر، که برخی از آنها سابقه فعالیت سیاسی در احزاب و سازمانهای چپ ایران را دارند، در حزب چپ سوئد محسوس است. ترکیب افزایش و یا کاهش آراء احزاب سوئد در انتخابات اخیر و در مقایسه با انتخابات دوره قبل به شرح زیر است:

حزب سوسیال دموکرات ۳۶٫۶ درصد، حزب محافظه کار ۲۲٫۶ درصد، حزب چپ ۱۲ درصد، حزب دموکرات مسیحی ۱۱٫۸ درصد، حزب مرکز ۵٫۲ درصد، حزب مردم (سبزها) ۴٫۷ درصد. از میان این احزاب، آراء حزب چپ ۵٫۸ درصد و آراء حزب دموکرات مسیحی (از طیف راست) ۷٫۷ درصد رشد داشته‌است و احزاب محیط زیست ۰٫۶ درصد، حزب سوسیال دموکرات ۸٫۷ درصد، حزب مرکز ۲٫۵ درصد و حزب محافظه کار ۰٫۲ درصد کاهش رای داشته‌اند. آنگونه که آمار نشان می‌دهد و مفسران ارزیابی می‌کنند، سقوط آراء احزاب طیف راست، یعنی حزب محافظه کار، حزب مردم و حزب مرکز به سود حزب دموکرات مسیحی و کاهش آراء احزاب محیط زیست و حزب سوسیال دموکرات، عمدتاً در جهت رادیکالیسم و در نتیجه به سود حزب چپ بوده‌است.

دولت سوسیال دموکرات برای ادامه حکومت خود اکنون به آراء حزب چپ-کمونیست نیاز دارد. تاکنون «پرسون»، نخست‌وزیر سوسیال دموکرات توسط حزب محافظه کار پشتیبانی می‌شد، که چنین امری در آینده ممکن نیست. رئیس حزب چپ، «گودرون شیمان» که یک زن کمونیست است و عکس لنین را در اتاق کارش حفظ کرده‌است، اعلام داشته، که هدفش «براندازی سرمایه‌داری امروزی» است. محافل سرمایه‌داری در کشورهای اروپایی معتقدند که «با این انتخابات، سوئد به چپ تمایل یافته‌است». این در حالی است، که برنامه‌های حزب چپ-کمونیست، با مخالفت محافل سرمایه‌داری روبروست. این حزب خواستار توسعه محل اشتغال در ارگان‌های دولتی و شهری، ارتقای خدمات اجتماعی و اخذ مالیات بیشتر از افراد پر درآمد است.

چپ‌ها و سبزها مخالف شرکت سوئد در اتحادیه اروپایی هستند. «گودرون شیمان» در جریان انتخابات افکار عمومی را متوجه درآمد سرسام آور کنسرن‌ها کرد. به نظر او سوئد همیشه از درآمد مالیاتی در سطح بالا برخوردار بود، بدون آنکه کنسرن‌ها ورشکست شوند. شعار او در انتخابات چنین بود: اول انسان، سپس پول! با چنین برنامه‌ای موفقیت چپ کمونیست‌ها ممکن شد.

اجلاس چاره جوئی!

در ماه اوت امسال کنفرانسی از صدها اقتصاددان، مدیران مالی، مسئولان اقتصادی بانک‌ها و صندوق‌های سرمایه‌گذاری، روسای بانک‌های مرکزی از سراسر جهان در شهر «جاکسون هول»، در ویومینگ آمریکا برگزار شد. این کنفرانس برای یافتن پاسخ به پرسش «چه باید کرد، تا واکنش زنجیره‌ای بازارهای مالی را بتوان قطع کرد؟» تشکیل شده بود.

«فلداشتین» (مستشار عالی‌رتبه اقتصادی کلinton) در این کنفرانس اظهار داشت: پرتاب کردن تیر بزرگی به هدف، و یا راه حل قطعی وجود ندارد! (به نقل از روزنامه سرمایه‌داری بزرگ آلمان، فرانکفورت آلمانیه).

بحران ساختاری سرمایه‌داری، که محافل نولیبرال می‌خواهند آن را از طریق پائین آوردن سطح درآمد زحمتکشان، بازپس گرفتن دستاوردهای اجتماعی آنها و آزادی مطلق سرمایه مالی، تحت عنوان گلوبالیسم برطرف سازند، اقتصاد جهان سرمایه‌داری را به مرز بحران بزرگ اضافه تولید نیز رانده

دگردیسی روشنفکران آمریکای لاتین

نوشته "جیمز پتراس" (استاد جامعه‌شناسی

در دانشگاه ایالتی نیویورک، منتشره در فصلنامه

چشم اندازهای آمریکای لاتین)

دکتر پیمان (رهبر جنبش مسلمانان مبارز ایران) طی نوشته ای که گزیده ای از آن در راه توده شماره ۷۶ منتشر شد، طی بحث از روشنفکران کنونی و مقایسه آنها با روشنفکران گذشته بدرستی می نویسد: «بعضی صاحب نظران، روی تاثیر تحولات جهانی و بویژه فروپاشی شوروی، در تضعیف جریان های روشنفکری مرفقی در داخل کشور غلو می کنند و با ابتکار از نقش و اهمیت تحولات داخلی می کاهند. به نظر من علل بحران های موجود را باید در درجه اول در شرایط و رویدادهای داخلی جستجو کرد. نسبت دادن همه نابسامانی ها به شرایط بین المللی، راه را بر یک تحلیل راهگشا از واقعیت اوضاع و دست زدن به اقدامات موثر می بندد. جدا از ضعف های درونی، آنچه بیش از هر عاملی جامعه روشنفکری را به انزوا محکوم کرد، خشونت و ارباب سازمان یافته دولتی بود که بیرحمانه بر ضد هر تشکیلی اعم از فکری و فرهنگی با سیاسی، فردی یا تشکلاتی و جمعی بکار رفت. خشونت و ارباب سازمان یافته دولتی بخشی از جریان های روشنفکری مرفقی را به مهاجرت مجبور کرد. تنهایی، انفعال و بریدگی از جامعه و اوضاع زمانه در میان مهاجرین، علاوه رابطه تاثیرپذیر آنها با جریانات سوسیال دمکرات و مراکز فرهنگی لیبرال در محیط های مهاجرت، به دگردیسی در جمع روشنفکران مهاجر ایرانی انجامیده، که نمونه تاریخی آنرا می توان با قیاس با تبارهای خیره کننده ای در آمریکای لاتین مشاهده کرد. مقاله زیر با وجود اینکه پیرامون تحولات جریانات روشنفکری مرفقی آمریکای لاتین نوشته شده، می تواند برای ارائه یک تحلیل راهگشا از واقعیت موجود جامعه روشنفکری ایران، موثر واقع شود.

بیست سال پیش، تقریباً غیرممکن بود که در آمریکای لاتین، روشنفکر چپی را یافت که حاضر به دریافت پول از نهادهای خارجی باشد. امروزه بندرت پژوهشگری پیدا می شود که با یکی از موسسات موجود مربوط نبوده و از یکی از نهادهای بزرگ یا کوچک اروپائی یا آمریکائی شمالی پول دریافت نکند. اکثر آنها هم که پولی دریافت نمی کنند، نه بخاطر مخالفتشان با چنین امری، بلکه به این دلیل است که هنوز نتوانسته اند روابط و ارتباطات مناسب را برقرار کنند.

منشاء انتقال

دیکتاتوری های دهه ۱۹۷۰ نقش مهمی در تغییر جهان روشنفکری آمریکای لاتین بازی کردند. در وهله نخست، دیکتاتوری های نظامی بسیار از روشنفکران برجسته، بویژه آنهایی که با فعالین اجتماعی مربوط بودند را کشته یا زندانی کردند. آنهایی که زندانی شدند (و به اندازه کافی خوش اقبال بودند که سرانجام آزاد شوند)، تبعید شده و یا از دانشگاه ها اخراج شدند و منبع اصلی درآمدشان را از دست دادند. انتشار نشریات متوقف شد، جنبش ها، اتحادیه های کارگری و احزاب سیاسی سرکوب شدند و مجلات و روزنامه ها تعطیل شده یا شدیداً تحت سانسور قرار گرفتند. در چنین شرایطی، تشر روشنفکر از نظر سیاسی و اقتصادی آسیب پذیر بوده و بطور فزاینده ای در معرض قبول پول خارجی به مثابه یک شیوه بقا قرار گرفت.

از طرف دیگر، در نتیجه فشار افکار عمومی بین المللی (از آنجمله فعالین حقوق بشر، کلیسا، احزاب سیاسی و غیره) آژانس های کمک رسانی دولتی در اروپا و کانادا و همچنین نهادهای خصوصی در ایالات متحده، میزان کمک های مالی خود را افزایش داده و شرایط ایدئولوژیک در مورد وظیفه خواران بالقره در آمریکای لاتین را تخفیف دادند. برنامه های کمک خارجی و تصفیه موسسات و جنبش های سیاسی بوسیله رژیم های دیکتاتوری، شالوده ایجاد یک جهان روشنفکری جدید را پی ریزی کرد. ایجاد مراکز پژوهشی متکی بر کمک مالی خارجی، برای روشنفکرانی که از نظر سیاسی و اقتصادی آسیب پذیر بودند، در مواردی نجات دهنده بود؛ پیوند با آژانس های کمک رسانی

دولتی اروپائی و نهادهای آمریکایی، حمایت سیاسی و منبع درآمد دانشی را در پی داشت که به بسیاری امکان داد تا زنده مانده و مجموعه گسترده ای از موضوعات پژوهشی را دنبال کنند. در ظاهر، حاصل این ازدواج بین نهادهای لیبرال و سوسیال دمکراتیک و روشنفکران آسیب پذیر، مثبت به نظر می رسید. در حالیکه دانشگاه و موسسات عمومی وحشیانه سرکوب شده بودند، جزایری از خردمندی، علم و تحلیل انتقادی، به جمع آوری داده ها و انتشار مطالعات علمی اجتماعی ادامه می دادند.

موسسات بزرگتر و معتبرتر، بوسیله روشنفکران چپ مرکز که از اواخر دهه ۱۹۶۰ و اواخر دهه ۱۹۷۰ همکاری و ارتباط با منابع مالی خارجی را برقرار کرده بودند، کنترل و هدایت می شدند. رشد و موفقیت این مراکز تحقیقاتی به گسترش شماری از موسسات جدید انجامید. طیف وسیعی از نویسندگان، روشنفکران سیاسی و تحلیل گران اقتصادی به جریان استفاده از کمک مالی خارجی پیوستند. با بازگشت بسیاری از روشنفکران که در خارج زندگی کرده بودند، تعداد این موسسات چند برابر شد. در مهاجرت روشنفکران تبعیدی در بسیاری موارد از کمک مالی دولتی و نهادهای مختلف استفاده کرده و با جریانات روشنفکری سوسیال دمکرات و لیبرال همکاری نزدیک داشتند. ارتباط مستقیمی بین همایشی نگری نهادینه روشنفکران مهاجر آمریکای لاتین در دولت رفاه اجتماعی لیبرال-سوسیال دمکرات و مصرف فزاینده تولیدات جریانات روشنفکری شبه مارکسیستی برقرار شد. متعاقب بازگشت این روشنفکران به آمریکای لاتین، شبکه های ساختاری و ایدئولوژیک خارجی به بخش اساسی گسترش بیشتر موسسات جدید تبدیل شدند. بعلاوه اینکه شرایط اقتصادی در دوران بعد از دیکتاتوری نظامی شدیداً نامناسب بود، این شبکه ها اهمیت خاصی کسب کردند. موضوعات اقتصادی از حساسیت خاصی برخوردار بودند. زیرا، روشنفکران بازگشته، در مقایسه با آنچه که در اروپا، آمریکای شمالی، مکزیک و ونزوئلا به آن خو گرفته بودند، کاهش شدیدی در سطح زندگی را تجربه کردند.

بطور خلاصه، نمونه موسسات تحقیقی از نظر مالی موفق، نفوذ و جذابیت قراردادهای خارجی، شرایط نامساعد اقتصادی در دانشگاه های عمومی و تمایل به مقابله با کاهش استاندارد زندگی، بخش بزرگی از روشنفکران رادیکال بازگشته را به شرکت در رقابت برای بدست آوردن کمک مالی موسسات خارجی سوق داد. وخیم تر شدن شرایط اقتصادی که به تعمیق فقر و تنگدستی فقرای شهری و روستایی انجامید، نگرانی آژانس های خارجی را برانگیخته و به برخی از این روشنفکران کمک کرد. نگران از موج جدید ناآرامی های اجتماعی و چالش سیاسی در برابر رژیم های لیبرال-محافظه کار (که ممکن بود باعث قطع پرداخت بدهی های خارجی شود)، نهادهای خارجی، بودجه بیشتری را به این موسسات پژوهشی اختصاص دادند.

در حالیکه موج نخست کمک خارجی معطوف به انتقاد از مدل اقتصادی و دیکتاتوری نظامی و تجاوزات آن به حقوق بشر بود، موج دوم بررسی جنبش های اجتماعی نوین و موج سوم روند دمکراتیزه کردن و بدهی خارجی را در نظر داشتند. در تحقیقات حاصله، طرح کلی زیر قابل تشخیص است:

پژوهش ها درباره دیکتاتوری، بر خصوصیات سیاسی سرکوبگرانه آن تکیه کرده و روابط اقتصادی و نظامی آن با نخبگان اروپای غربی و آمریکایی شمالی را نادیده می گرفتند. خشونت دولتی بعنوان تجاوز به حقوق بشر ارزیابی می شد و نه بعنوان بیان سلطه طبقاتی، یا بخشی از مبارزه طبقاتی و خشونت و قهر طبقاتی، شالوده سیاسی که اینگونه تحقیقات ایجاد کردند، مساله را بعنوان رقابت بین دو مفهوم سیاسی رقیب، یا برخورد بین دمکراسی لیبرال و دیکتاتوری نظامی مطرح می کرد. حذف تمعدي ساختار طبقاتی از قدرت دولتی چنین توجیه می شد که ساخت سیاسی "مستقل" از جامعه مدنی است.

مطالعه و بررسی جنبش های اجتماعی هم به شیوه مشابه ای ادامه یافت. این مطالعات ادعا می کردند که جنبش های اجتماعی از نظر اهمیت همسنگ سیاست های طبقاتی بوده و ساختار طبقاتی که از آن فرا روتیده اند ناهمگون بوده و مبارزات جنبش های اجتماعی از سیاست های ایدئولوژیک قدیم بسیار فاصله دارند. در ارتباط با جنبش های اجتماعی، خط سیاسی این بود که این جنبش ها بایستی خود را از احزاب سیاسی ایدئولوژیک (انقلابی) جدا کنند. بعداً با شکل گیری احزاب انتخاباتی لیبرال، خط سیاسی تغییر کرد و به جنبش های توصیه می شد که توجه خود را به سمت "مبارزه برای" دمکراسی معطوف دارند. در حالیکه پژوهشگران، در پی جدا کردن این جنبش ها از چپ انقلابی بودند. "استقلال جنبش های اجتماعی" تبلیغ میشد، ولی به محض استقرار سیاست های انتخاباتی لیبرال، پژوهشگران شروع به تبلیغ فرمول "شرکت در جبهه های دمکراتیک وسیع" کردند.

مرحله سوم با تمرکز بر روند دمکراتیزه کردن، به آشکارترین شکلی ایدئولوژیک بود. پژوهش های این مرحله بر مجموعه فرمول هایی تاکید داشتند

است) فاصله‌ای واقعی بین آنها و مبارزات اجتماعی ایجاد می‌کند. فاصله‌ای که از آن، مبارزات اجتماعی بعنوان موضوعاتی تابع قرارداد اجتماعی که باید هدایت و رهبری شوند، مشاهده می‌شوند.

موضوع تعهدات روشنفکری، با ماهیت و نوع مخاطبان مربوط است. روشنفکر نهادی، در دایره دیگر روشنفکران نهادی، حامیان خارجی‌شان، نشست‌های بین‌المللی‌شان و بعنوان ایدئولوگ‌های سیاسی که مرزهای طبقه سیاسی لیبرال را تعیین می‌کنند، می‌نویسند و کار می‌کنند. روشنفکران ارگانیکی در جهان توده‌ها و فعالین و مبارزین، با یک چشم‌انداز جهانی که مرزهای بازار مکاره بورژوا لیبرال را چالش می‌کند، حرکت می‌کردند. کار آنها مبارزات محلی در معادن، بانک‌ها و کارخانه‌ها را بعنوان مظاهر مشخص سیطره جهانی امپریالیستی، به هم گره می‌زد. آنها نارضایتی‌های اجتماعی را به مبارزات سیاسی علیه دولت مشخصا طبقاتی، پیوند می‌زدند.

غلبه روشنفکران نهادی، مفاهیم کلیدی که مبارزات توده‌ای را منعکس می‌کنند، مفاهیمی مانند امپریالیسم، سوسیالیسم، قدرت توده‌ای، مبارزه طبقاتی را به دخمه‌های فراوانی سپرده است. برای آنها، این مفاهیم از مد افتاده‌اند. بجای این فرمولبندی‌های دقیق، مفاهیم تهی "شرکت همگانی"، "مشکلات بدهی خارجی" و "قرارداد اجتماعی" در دستگاه‌های ادراکی روشنفکران نهادی مطرح شده‌اند. قوانین زبانی جدید روشنفکران نهادی عملکرد دو گانه‌ای داشته، از یک طرف پاسداران ایدئولوژیک را به نشانه‌های ناسدینه‌ای جهت مقابله با ایدئولوژی‌های انقلابی و رهانی بخش مجزئ کرده و از طرف دیگر توجیه‌گر نقش آنها برای خودشان، بعنوان مدافعان سلطه ایدئولوژیک مراکز فرهنگی لیبرالی است.

دگرگونی ادراکی و زبانی که با تبدیل روشنفکران ارگانیکی به روشنفکران نهادی همراه است، در اشکال گوناگون و متعددی نمایان می‌شود. در شرایطی که بانک‌های عمده و شرکت‌های اروپایی و آمریکایی بطور گسترده و مداوم در حال تاراج ارزش اضافی تولید شده در آمریکای لاتین هستند، حتی یک مرکز پژوهشی مورد حمایت مراکز فرهنگی خارجی در شیلی، آرژانتین، پرو، کلمبیا یا اروگوئه وجود ندارد که تئوری و عمل استثمار امپریالیستی را مورد بررسی قرار دهد. در عوض ما با زبان بچاهل و علم اجتماعی موسوم به "حسن تغییر" روبرو هستیم. مساله استثمار امپریالیستی تحت عنوان موازنه پرداخت‌ها، با "مشکل بدهی خارجی" مطرح می‌شود. روشنفکران نهادی زیرکانه و به وضوح در صدد جدا کردن مساله بدهی خارجی از سیاست‌های طبقاتی و مبارزه طبقاتی هستند. از نظر آنها در جهان حاضر فقط دولت‌های بدون طبقه‌ای وجود دارند که با دولت‌های دیگر مذاکره می‌کنند.

ظهور روشنفکران نهادی و تنزل روشنفکران ارگانیکی، یک ضد انقلاب فرهنگی و یک گام بزرگ به عقب را نشان داده و جهانی آفریده که در آن روشنفکران بعنوان "مشاوران سیاسی" و مدیران همسانی سیاسی (و یا به زبان خودشان) مدیران اجماع سیاسی، عمل می‌کنند. برای روشنفکران شرمگین و بریده از جهان بینی انقلابی (آنها کسی که حرفه سیاسی را با حرفه‌های دیگر عوض کرده‌اند)، بورکراسی جوهر سیاست را تشکیل می‌دهد. برای آنها، سیاست بر محور منافع محدود نهادی و برقراری روابط با سرگردگان مراکز قدرت بورکراتیک، گردش می‌کند. در چنین زمینه‌ای کار روشنفکری محدود می‌شود به احیای فرمالیسم و به حاشیه‌راندن هر نوع سیاست واقعی و مردمی. فروماندگی سیاسی (به مفهوم ناتوانی یا عدم تمایل به فرموله کردن یک چشم‌انداز جهانی) - بشکل تئوری سیاسی - مجموعه‌ای خنثی از مفاهیم فاقد ارتباط با مبارزات تاریخی، بازسازی می‌شود. در دهه ۱۹۸۰ هیچگونه رابطه‌ای بین گزینه‌های سیاسی روشنفکران نهادی و واقعیات آمریکای لاتین وجود ندارد. در شرایط سقوط مطلق و مستمر اجتماعی - اقتصادی و فقر گسترده عمومی و رشد نارضایتی‌های اجتماعی، زبان و عمل سیاسی و اجتماعی این روشنفکران تخیلی است. کار آنها بازتاب سازش روشنفکرانه با پارامترهای ایدئولوژیک مراکز فرهنگی خارجی است و نه منعکس کننده واقعیات عینی آمریکای لاتین. رشد سریع و گسترده روشنفکران نهادی و ظهور آنها در دهه ۱۹۸۰، آسیب‌پذیری فزاینده‌شان را پنهان کرده است. عام و مطلق کردن منافع خصوصی که به وضوح در کار و زندگی روشنفکرانه و شخصی آنها دیده می‌شود، هیچ راه حل اجتماعی را مطرح نکرده و به تجربه بیشتر بافت جامعه مدنی منجر می‌شود. بهای زیادی که آنها به حساب حقوق اجتماعی و جمعی، برای آزادی‌های فردی قائل می‌شوند، آنها را در مقابل جنبش‌های اجتماعی رو به رشد قرار می‌دهد.

در سال‌های دیکتاتوری نظامی، مراکز پژوهشی موضعی دوگانه داشتند. آنها از یک طرف مطالعاتی را منتشر می‌کردند که تجاوزات به حقوق بشر، نابرابری درآمدها، پرداخت بدهی‌های خارجی و جریان انباشت اقتصادی تنولیرالی را مورد حمله قرار می‌داد، (بقیه در ص ۳۹)

که تسامح با نخبگان نظامی و اقتصادی داخلی و خارجی را بشابه تنها انتخاب ممکن توجیه کرده، در نتیجه روند انتقال را در معامله بین غیرنظامیان محافظه کار و نظامیان منجمد می‌کردند.

بطور خلاصه، پژوهش‌های انجام شده بوسیله موسسات آمریکایی لاتین مجموعه‌ای از موضوعات مشترک و مجموعه‌ای از نسخه‌های سیاسی مشترک را در بر می‌گیرند. این مطالعات دربرگیرنده مقادیر زیادی داده‌های مختلفند، اما این اطلاعات در چارچوب ایدئولوژیکی که شدیداً متأثر از برنامه سیاسی مراکز کمک دهنده خارجی است، قرار دارند. در هر نقطه، مراکز خارجی عناوینی را که برای سیاست خارجی و تصمیم‌گیران اقتصادیشان مهم بود، بعنوان موضوعات تحقیق تعیین می‌کردند. آنها ایجاد بدیل‌های از نظر سیاسی قابل قبول برای دیکتاتوری‌ها، و ایجاد نیروهای سیاسی که قادر به مهار چالش‌های آتی در برابر سیطره بازار لیبرالی غرب باشند را، در نظر داشتند. هدف اصلی آنها برقراری هژمونی ایدئولوژیک بر روشنفکران آمریکای لاتین بود، زیرا این روشنفکران زمینه اصلی عضوگیری را برای احزاب سیاسی مرکز-چپ تشکیل می‌دهند...

تغییر محور روشنفکری

در گذشته، آمریکای لاتین دارای آن چیزی بود که گرامشی "روشنفکران ارگانیکی" خوانده است: نویسندگان، روزنامه‌نگاران و اقتصاددانان سیاسی که مستقیماً با مبارزات سیاسی و اجتماعی علیه امپریالیسم و سرمایه داری پیوند داشتند. آنها اجزاء تفکیک‌ناپذیر اتحادیه‌های کارگری، جنبش‌های دانشجویی یا احزاب انقلابی بودند. چه گوارا، کامیلو تورروز در کلمبیا (Camilo Torres)، لونسیر دلا پیوانته در پرو (Luis de la Puente)، میگوئل اندکواز در شیلی (Miguel Endquez)، روبرتو سانتو چو در آرژانتین (Roberto Santucho) و خولیو کاسترو در اروگوئه (Julio Castro) شماری از صدها، بلکه هزاران روشنفکری بودند که کار روشنفکرانه خود را با مبارزات اجتماعی در کشورهایشان درآمیخته بودند. روشنفکران ارگانیکی هنجاری‌های رفتاری را برای باقی قشر روشنفکری تعیین می‌کردند. برای هزاران روشنفکر دیگر، سرمشق سیاسی و شخصی روشنفکران ارگانیکی محکی بود که خود را کمابیش با آن می‌سنجیدند. در حالیکه روشنفکران آمریکای لاتین برای انتخاب‌های زیستی می‌رمزیدند، یک مبارزه "دائمی" درونی بین اپورتونیسم حرفه‌ای و تعهدات سیاسی در جریان بود. این مبارزه دیگر مطرح نیست و منتهاست که در بین نسل جدید روشنفکران نهادی حل و فراموش شده است. اکنون مساله برای روشنفکران این است که چگونه میتوان بهترین شیوه بدست آوردن بیشترین میزان پول از قابل دسترس‌ترین آژانس‌های خارجی را تضمین کرد. (۱)

امروزه روشنفکران نهادی زندانیان تمایلات تنگ نظرانه صنفی خود هستند. پیوندهای آنها با نهادهای خارجی، بوروکراسی بین‌المللی، و مراکز پژوهشی بر زندگی سیاسی تهی و نیابتی‌شان، غالب است. در گذشته روشنفکران ارگانیکی در یک هستی خود پویا و از نظر مالی خودکفا مبارزه می‌کردند. آنها در گردش‌های ادواری اقتصادی کشورهایشان زندگی کرده و رنج می‌بردند. امروزه روشنفکران نهادی در جهانی زندگی می‌کنند که وابسته به خارج است. جهانی که با ارزهای معتبر و درآمدهایی که مستقل از شرایط اقتصادی محلی است، حمایت می‌شود. پیوندهای ژرف داخلی و افقی روشنفکران ارگانیکی با جامعه مدنی در تقابل با پیوندهای عمودی روشنفکران نهادی با مراکز پژوهشی خارجی (و با ظهور رژیم‌های غیرنظامی)، در تقابل با رژیم‌ها و دولت‌های محلی قرار دارند...

روشنفکران نهادی امروز، با تحقیر به روشنفکران ارگانیکی پیشین، بعنوان ایدئولوگ‌های صرف نگرسته و خود را کارشناسان علوم اجتماعی می‌دانند. برخلاف ادعای آنها، اختلافی بین علم و ایدئولوژی وجود ندارد. ایدئولوگ‌های نهادی، به اندازه پیشینیان خود ست‌گیری‌های ایدئولوژیک دارند. علم آنها در خدمت نخبگان سیستم انتخاباتی، بازارهای خصوصی و مهندسی اجتماعی قرار دارد. آنها پاسداران ایدئولوژیکی هستند که سیاست‌های ضد امپریالیستی را به ناکجا آباد فراموش شده زبان‌ها سپرده‌اند. آنها دگردیسی خود به گماشته‌گان فکری را اوج یک انقلاب علمی تلقی می‌کنند که پیش فرض‌های عامیانه و محدود ایدئولوژیک را درنور دیده است. در گذشته روشنفکران ارگانیکی با شور و حرارت نظرات مختلف را مورد بحث قرار می‌دادند. زیرا نظرات مورد بحث دربرگیرنده نتایج مستقیمی برای تعهدات شخصی و شرکت آنها در مبارزات اجتماعی بود. روشنفکران نهادی، نظرات خود را مانند لباس‌های زیرشان زود به زود عوض می‌کنند. تظاهر به عینیت (که اسلوب لازم برای مورد پذیرش قرار گرفتن از جانب نهادهای خارجی

نامه ها و پیام ها

"راه توده" به همه خوانندگان و علاقمندان این نشریه توصیه کرده و می کند، که دیدگاه ها، نظرات و اخبار مندرج در "راه توده" را از هر طریق ممکن و مقنن به داخل کشور منتقل کنند. تا آنجا که ما اطلاع داریم، انتقال تفسیرها و تحلیل حوادث و رویدادهای ایران که در راه توده منتشر می شود، در داخل کشور با استقبال روبرو می شود. در اینجا، یکبار دیگر ضمن تاکید بر این امر و تکرار ضرورت آن، یادآور می شویم، که تفسیر اخبار و تحلیل رویدادها و دیدگاه های منتشره در راه توده، در هر حد و مقیاسی که به داخل کشور منتقل شود، در محدوده ای تنگ باقی نماند و گسترش می یابد، بدان دلیل که هیچ نشریه ای در داخل کشور دیدگاه های حزب توده ایران را بازتاب نمی دهد، اهمیت این اقدام را روشن می سازد. این امر را، در عین مراعات تمام اصول ضروری و با استفاده از راه های امن، باید بسیار جدی تلقی کرد.

آنچه را در زیر می خوانید، بخش هایی از نامه دریافتی از داخل کشور و در ارتباط با تاثیر انتقال دیدگاه های منتشره در راه توده می باشد. این نامه را یکی از علاقمندان راه توده، که مطالبی از راه توده را به طریقی به داخل کشور منتقل کرده و سپس بازتاب آن را دریافت داشته، برای ما ارسال داشته، که با در نظر داشت برخی ملاحظات چاپ می کنیم.

ایران- آرزو دارم همگی سالم باشید. نامه جالب و مفید و مفصلی که دستچینی بود از مطالب آن نشریه ("راه توده") دیروز رسید. همراه با آن بریده هایی از آن نشریه را هم همراه کرده بودی که بی اندازه همه ماها را خوشحال کرد. اگر اینکار بعضی اوقات ادامه داشته باشد و بعضی از تحلیل ها و تفسیرهای مفید بدست ما برسد، باعث خوشحالی است.

از طریق رادیوهای فارسی زبان، در جریان اخبار و رویدادها قرار دارم، اما قبول دارم که بعضی از مسائل را شما در آنجا بهتر و بیشتر و زودتر بدست می آورید. مخصوصا که آن نشریه را ("راه توده") ماهانه در اختیار دارید... اوضاع همانطور که می دانید نگران کننده و مثل سابق بحرانی است. جناح راست مشغول توطئه پی در پی است. جنبش طالبان و تحریک احساسات عمومی و آماده کردن مردم برای یک ماجراجویی جدید، آن جناح را فعال ساخته. دیشب رهبر را تلویزیون نشان داد، که در جمع سپاهیان به مطبوعات حمله کرد. حمله ای که تا بحال نظیر نداشت. همه ما فوراً به این نتیجه رسیدیم که فرمان حمله به مطبوعات صادر شد. امروز توس را توقیف کردند و معلوم شد حدس ما درست بود. امروز بعد از ظهر در بساط روزنامه فروش ها، توس نبود و مردمی که مراجعه می کردند، ناراحت و عصبی بر می گشتند. توس هر روز خیلی زود تمام می شد. امروز صبح هم سلام نایاب شد و من نتوانستم آن را تهیه کنم، در صورتیکه روزنامه های جناح راست در بساط روزنامه فروش ها باد می کنند... کسانی که در جنگ با عراق میلیاردر شدند، حالا دوباره فعال شده اند و برای جنگ با طالبان تبلیغ می کنند. باز هم برای ثروت مملکت کیسه دوخته اند. البته بطوریکه شایع است، رئیس جمهور و وزیر خارجه اش دارند سعی می کنند جلوی شروع جنگ را بگیرند و مردم می گویند که در جلسه ای با شرکت مقامات بالا، رئیس جمهور با تشریح اوضاع منطقه و جهان، با جنگ مخالفت کرده است. جناح راست از ماجرای طالبان خوب بهره برداری کرده و برای یک ماجراجویی و گرفتار کردن خاتمی و خراب کردن چهره او تلاش می کنند. روزنامه های طرفدار دولت اشتباهات فاجعه آمیز دیپلماسی سابق و زمان ولایتی را درباره افغانستان افشا کردند. همه می دانند که سیاست خارجی در زمان ولایتی زیر نظر رهبر بوده است...

هلند- دوستان ارجمند، بسیار می بخشید که نتوانستم مبلغ بیشتری از بابت ارسال "راه توده" و روزنامه ها برایتان بفرستم. در شرایط ناهنجاری به سر می برم. همراه این نامه مبلغ ناچیزی برایتان می فرستم. در ضمن سپاسگزارم که مرتب نشریه را به دستم می رسانید.

هلند- من همسر رفیق ... هستم که در واقع مخاطب اصلی شما می باشد. اگر در ارسال پول نشریه کمی تعلل پیش می آید، ببخشید، زیرا وضع ما نامطمئن و حتی نگران کننده است. بعد از چهار سال فشار روحی و روانی واقعا پیگیری ارزش ها و اخبار برایمان دشوار شده بود. مخصوصا که هیچکس به فکر ما نبود و یک ورق کاغذ هم بدستمان نمی رساندند که بدانیم چه می کنند.

خوشحالم که نشریه را به ما می رسانید. به هر حال این حدیثی بود که لازم دیدم برایتان بنویسم، زیرا که توضیح آن را به شما بدهکار هستم. در ضمن مطالبی بود که مدت ها بود می خواستم با شما در میان بگذارم. عده ای در اینجا بعنوان مجاهد خلق فشار روحی و روانی را بر همه ما اضافه کرده اند. یکی از افراد مجهول الهویه این سازمان، مدام علیه حزب سیمپاشی می کند. مثل اینکه هیچ کار و زندگی دیگری جز تلاش برای ایجاد نفرت نسبت به حزب ندارد. بسیاری از دوستان شریف ما که شاهد اعمال و کردار این فرد هستند، در عین رسانی شعارها و سیاست های تخریبی این سازمان، از شخص وی و عملکردش نفرت دارند. همین دوستان از من خواستند تا برایتان نامه نوشته و بخواهم که اگر صلاح می دانید سکوت خودتان را درباره اعمال و سیاست های این سازمان از ۲۰ پیش تا حالا بشکنید. دوستان را می فشارم و در ضمن آدرس جدید خودم را برایتان می نویسم...

بلژیک- دوست گرامی "فرید" نامه نسبتاً مشروح شما دریافت شد و منبرجات آن نیز بدقت خوانده شد. شما از پیش، حزب توده ایران را چنان بر صندلی اتهام نشانده اید که گویی کودتای ۲۸ مرداد را حزب ما کرده است! درباره انحراف انقلاب ایران از مسیر واقعی خود نیز همین شیوه را بکار برده اید. در پایان، به ما نیز نسبت به تکرار اشتباهاتی که به زعم شما حزب توده ایران مرتکب شده هشدار داده اید.

درباره تمامی این نگرانی ها و تضاد هائی که کرده اید، تنها می توانیم به شما توصیه کنیم، کتاب های تاریخی را که در سال های اخیر در ایران منتشر شده حتما مطالعه کنید. از جمله کتاب جدیدی که تحت عنوان "ایران میان دو انقلاب" در ایران منتشر و سرعت نایاب شده است. این کتاب را احتمالا می توانید در خارج از کشور و از طریق دوست و آشنا پیدا کنید. پاسخ بخش زیادی از اتهاماتی که به حزب توده ایران، درباره جنبش ملی نفت وارد می آورند، در این کتاب، که توسط یک محقق بی طرف و غیر توده ای نوشته شده، آمده است.

درباره سیاست حزب توده ایران، در برابر جمهوری اسلامی نیز، ما تصور می کنیم، همین اعترافاتی که اکنون همه سازمان ها و احزاب واقعا سیاسی و نه ماجراجویان، در باره یگانه نبودن طیف های مذهبی و حاکمیت در جمهوری اسلامی می کنند و در مطبوعاتشان منتشر می کنند، بهترین گواه درباره نگرش دقیق حزب ما درباره حاکمیت بیرون آمده از دل انقلاب بهمن ۵۷ می باشد. البته، ما هم اعتقاد داریم، که در اجرای این سیاست، برخی خوش بینی ها و زیاده روی ها، همچنین برخی اشتباهات تشکیلاتی روی داد، که باید از تکرار آنها پرهیز کرد. حزب ما، نگرش عجیب و بدیعی را درباره مذهبیون ایران پیگیری نکرد، که شما و دیگرانی اینگونه بدان اعتراض دارید. تاریخ مشروطیت و تاریخ نهضت جنگل را یکبار دیگر مطالعه کنید. در نهضت جنگل نیز، آنجا که کمونیست ها دچار چپ روی شدند، نه تنها نتوانستند بر مسیر رویدادها تاثیر مثبت بگذارند، بلکه موجب تقویت جریان های راست و ضد نهضت نیز شدند، و آنجا که سیاست هائی نظیر سیاست حیدرعمو اقلو پیگیری و اجرا شد، جنبش به موفقیت های بزرگ نائل آمد. و شما باید بدانید، که یکی از کوشش های بزرگ حیدرخان، پاک کردن چپ روی ها در همکاری با مذهبیون بود. این نوع مسائل پیچیده تر از آنست که در چند مقایسه و مستند به چند رویداد، اینگونه قطعی به تضاد آن بروید. ما مطالعه بیشتر تاریخ معاصر ایران را به شما توصیه می کنیم.

امروز نیز، علیرغم همه حوادثی که پشت سر مانده است، توده ای ها اجازه نمی دهند، که حزب از مشی شناخته شده و توده ای خویش فاصله بگیرد. از تکرار اشتباهات باید جلوگیری کرد، اما به همان اندازه نیز بر مشی و نگرش توده ای باید پای فشرده. حزب ما در میان مردم ایران، با تمام خصوصیات و باورهای سنتی و مذهبی و فرهنگی شان بوده، هست و خواهد بود و اعتقاد دارد که یگانه راه تاثیر گذاری روی حوادث، بودن در میان مردم است. آنها که از بیرون گود نظاره کردند و خرده فرمایشاتی نیز دارند، باور کنید، که تاثیر مثبت نه در گذشته داشته اند و نه در آینده خواهند داشت.

در ضمن، ما به شما توصیه می کنیم، اکنون که فضائی در مطبوعات ایران باز شده و دیدگاه های متفاوت مذهبیون انتشار یابد، تلاش کنید به این نشریات دست یابید و آنها را مطالعه کنید. به جزوای که جنبش مسلمانان مبارز ایران، بعنوان پیشاترین جریان چپ مذهبی در ایران منتشر می کند، دست یابید و مطالعه آنها را برنامه خویش سازید. امیدواریم، با این مطالعات، پس از مدتی بار دیگر برای ما نامه نوشته و نظرات خود را برایتان بنویسید.

در خصوص، استاندار کوردستان نیز، ما دلیلی نمی بینیم که با اطلاعات و تجربه شما به مخالفت برخیزیم، بسیار نیز خرسندیم که این اطلاعات را در اختیار ما گذاشتید.

موفقیت شما را آرزو مندیم

رهائی گردانندگان "توس" از چنگال دادستانی انقلاب!

طرفداران "توسعه و عدالت" یک حزب واحد تشکیل می دهند!

نیروهای مذهبی-سیاسی طرفدار توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی، که کارپایه انتخاباتی محمد خاتمی را، برنامه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی خود می دانند، بزودی تحت عنوان یک حزب واحد، اعلام موجودیت خواهند کرد. همانگونه که در شماره ۷۵ راه توده آمد، گفته می شود، از جمله اعضای مرکزی و موسسان این حزب، عباس عبدی می باشند، که از یاری و همفکری امثال مرتضی الویری، عبدا لله نوری و برخی روحانیون عضو مجمع روحانیون مبارز نیز برخوردار می باشند. این درحالی است که عبدا لله نوری، معاون امور توسعه سیاسی ریاست جمهوری، خود اعلام داشته است که در تدارک انتشار روزنامه ای بنام "خرداد" است و احتمالاً در آذرماه آینده منتشر خواهد شد. ضمناً از آنجا که طیف نسبتاً وسیعی از طرفداران برنامه های توسعه سیاسی و اقتصادی محمد خاتمی قرار است در این حزب حضور یابند، این حزب جنبه "جهه" را به خود می گیرد و به همین دلیل پیشنهادهای مختلفی برای اتخاذ نامی که حکایت ماهیت "جهه" ای این حزب را نشان بدهد مطرح است. برخی از این نیروها، اکنون در مجامع، انجمن ها و گروه بندی های موجود در کشور نیز فعالیت دارند و قرار است همراه با تشکیلات خود به این حزب بپیوندند. از جمله بخشی از نمایندگان مجلس، اعضای دولت، مدیران، تشکیلاتی مربوط به زنان و دانشجویان و استادان دانشگاهها.

پایان انتخابات مجلس خبرگان، عزم راسخ جناح شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری، برای قبضه تمام نهادهای حکومتی و توسل به هر توطئه ای برای از صحنه راندن طرفداران تحولات، که در عملکرد یکسال و نیم گذشته آنها کاملاً مشهود است، از سوی طرفداران دولت خاتمی و طرفداران تحولات نیز عزمی بی بازگشت را برای ورود سازمان یافته به صحنه سیاسی ایران بوجود آورده است. نزدیک بودن موعد برگزاری انتخابات شوراهای ازبکسو، و حرکت مستقل کارگزاران سازندگی برای شرکت در انتخابات خبرگان رهبری از سوی دیگر، بر ضرورت ورود به صحنه این حزب افزوده است. از چند روحانی خوشنام و صاحب اندیشه برای حضور در مرکزیت این حزب نام برده می شود، همچنان که از چند تن از نزدیکان آیت الله خینی برای مرکزیت این حزب یاد می شود!

از آنجا که گفته می شود، مهمترین نقش را در مرحله نخست اعلام موجودیت این حزب، روزنامه ارگان مرکزی آن برعهده خواهد داشت، حدس و گمان های بسیاری درباره گردانندگان، مدیران و اعضای شورای سردبیری این نشریه برسر زبانهاست. از جمله، از "عباس عبدی" بعنوان یکی از گردانندگان اصلی این ارگان مطبوعاتی نام برده می شود!

مستولان و گردانندگان روزنامه "توس" سرانجام، پس از سه هفته بازداشت، از چنگال دادستانی انقلاب رهائی یافته و به خانه های خود بازگشتند. بازگشت به خانه آنها، هنوز به معنای کاهش فشار به مطبوعات غیر حکومتی نیست و روزنامه توطئه گر و امنیتی-اطلاعاتی "کیهان"، که هماهنگ با دادستانی انقلاب، یورش به مطبوعات غیرحکومتی را پیش برده بود، همچنان بر ضرورت ادامه یورش این پای می فشارد. دادگاهی، که نه تنها نقش وزارت اطلاعات و امنیت را ایفا می کند، بلکه خود "ضدانقلاب" عیان و آشکار است!

از تهران خبر می رسد، که بسیار از اهل قلم مطبوعات که عمر فعالیت های مطبوعاتی آنها به سالهای بعد از انقلاب ختم می شود و عمدتاً از نیروهای مذهبی، سپاهی، جهادی و... می باشند، در روزهای اخیر به دیدار آزاد شدگان روزنامه "توس" می روند. در این میان، تعداد بازدیدکنندگان از سردبیر "توس" شمس الواعظین به نسبت دیگران بیشتر است. بسیاری می خواهند دقیقاً بدانند با دستگیرشدگان، در زندان رفتاری همانند رفتار با شهرداران دستگیرشده تهران شده است یا خیر؟ آزادشدگان از فشارهای روانی سخن می گویند و برخی دست درازیها، نه بیشتر!

هنوز معلوم نیست، سرنوشت شرکت "جامعه روز" به کجا خواهد انجامید و روزنامه ای جدید، توسط این شرکت جایگزین "توس" و "جامعه" خواهد شد یا خیر؟ بویژه آنکه، هم جنبه ای که برسر تسلط "طالبان" در افغانستان برپا کرده بودند، بهانه اصلی خود را (انتخابات مجلس خبرگان) از دست داده و هم انتخابات خبرگان، سرهمبندی شده و عده ای را به عنوان برگزیده این انتخابات اعلام کرده اند. هم در محافل سیاسی و هم در محافل مطبوعاتی، شتابزدگی های گردانندگان "توس" برای انتشار مطالبی نظیر مصاحبه ژیسکار دستن و یا نظرات آیت الله خونی درباره ولایت فقیه را نوعی بی سیاستی از سوی آنها ارزیابی شده است. چرا، که این روش، عملاً همان بهانه ای را برای جبهه ارتجاع-بازار فراهم ساختن که آنها در جستجوی آن برای یورش به مطبوعات، در آستانه انتخابات خبرگان بدان نیازمند بودند. همین محافل اعتقاد دارند، که یورش به مطبوعات خواست و استراتژی جبهه ارتجاع-بازار است و ای بسا بلون بهانه های "توس" نیز چنین یورش صورت می گرفت، اما بهر تقدیر اکنون آن شتابزدگی و چپ روی ها، که عملاً بهترین فرصت را در اختیار جناح راست گذاشت، به حساب عدم درک دقیق آنها از شرایط و موقعیت ها گذاشته شده است.

از ابتدای پیروزی مردم در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، پرهیز از چپ روی، شتابزدگی و ضرورت برآورد دقیق از آرایش نیروها در حکومت و تشخیص عمده از غیرعمده، مبرم ترین و حساس ترین وظیفه "جبهه ضد ارتجاع" بوده و همچنان هست. راه توده، برخاسته از همه واقعیات مربوط به آرایش نیروها و سنجش موقعیت ها بود، که در اوج هلهله پیرامون سخنرانی خانم سیمین بهبهان در گردهمایی وزارت ارشاد جهت شعر خوانی، که بلافاصله پس از انتخابات ریاست جمهوری برپا شده بود، آن نوع سخنرانی ها را چپ روی و خدمت به جناح بازنده انتخابات ارزیابی کرده و علیرغم همه حملات تبلیغاتی که در این مورد به راه توده وارد آمد، این نظر خود را صریحاً اعلام داشت. راه توده، همین موضع را در باره نخستین تظاهرات انجمن اسلامی تحت رهبری مهندس "طبرزدی"، که بلافاصله پس از انتخابات ریاست جمهوری در مقابل دانشگاه تهران برگزار شد، اعلام داشته و باردیگر ضرورت تشخیص عمده از غیر عمده و پرهیز از چپ روی را بعنوان وظیفه ای برای تمام نیروهای عملاً موجود در جبهه ضد ارتجاع اعلام داشت. حزب توده ایران، براین عقیده بوده و هست، که گام به گام باید با میزان رشد و آگاهی عمومی مردم ایران پیش رفته و شعارها و سیاست های مرحله ای را منطبق با خواست های مرحله ای جنبش مطرح ساخت. در این ارتباط، نقش مطبوعات غیر دولتی و غیر حکومتی بسیار سنگین است و ضرورت دارد بار دیگر برآن تاکید شود!

Rahe Tude No. 77

November 1998

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه ۳ مارک آلمان ۱٫۵ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)
می توانید برای تماس سریع با "راه توده" و ارسال
اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.

آدرس اینترنت: <http://www.rahetude.de>

راه

فوق العاده

توده

۲۰ مهرماه ۱۳۷۷

برای حل تضاد بین "انتخاب" و "انتصاب"، در قانون اساسی و بازگرداندن اختیارات حکومتی به "ریاست جمهوری"، که مردم در انتخاب آن نقش مستقیم دارند، و پایان بخشیدن به اختیارات وسیع و همه جانبه "رهبر" که برگزیده تعدادی روحانی است، جنبش مردم، خواهان یک "رفراندوم" ملی است!

مردم در انتخابات مجلس خبرگان شرکت نمی کنند!

هر نوع سازش، تزلزل و عقب نشینی در برابر یورش جبهه "ارتجاع-بازار"، این جبهه را برای برداشتن گام های بلند تر جهت یورش به صفوف جنبش عمومی مردم ایران و احیای نظام سرنگون شده سلطنتی، زیر نام "حکومت مطلقه فقیه" و یا "حکومت عدل اسلامی" مصمم تر خواهد کرد!

حزب توده ایران اعتقاد دارد، جامعه ایران در شرایطی قرار گرفته، که هر نوع ابتکاری برای حل تضاد موجود بین "انتخاب" و "انتصاب"، که بتواند حاکمیت "رای"، "انتخاب" و "اراده" مردم را تأمین کند، با حمایت قاطع مردم روبرو خواهد شد! اگر این تضاد حل نشود، انتخابات آینده مجلس، انتخابات شوراهای و انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری و اساساً هر انتخاباتی، سرنوشتی متفاوت با سرنوشت انتخابات کنونی مجلس خبرگان نخواهد داشت!

انتخابات مجلس خبرگان رهبری، سرانجام و در عمل می رود تا به کودتای جبهه "ارتجاع-بازار" علیه این انتخابات ختم شود! کودتایی که در صورت عدم مقاومت جدی در برابر آن، تا بستن کامل دفتر هر نوع انتخابات و جمهوریت در ایران پیش خواهد رفت. بازندگان و طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، که رهبر و رهبری را در اختیار و تحت هدایت خود دارند، علیرغم خواست مردم ایران، برای تشکیل مجلس خبرگانی دارای هویت، صلاحیت و جسارت کنترل و نظارت بر امر رهبری و خارج ساختن آن از دست وابستگان به بازار، ارتجاع مذهبی و مافیای پر قدرت "حجتیه" در جمهوری اسلامی، عده ای از روحانیون وابسته به خویش را دستچین کرده و از مردم خواسته اند، به آنها رای بدهند! خواست تقاضایی که همه شواهد موجود در جامعه، حکایت از مقاومت مردم در برابر آن دارد. مردم ایران به پای صندوق های آن انتخاباتی نخواهند رفت، که قرار است از درون آن عاملین و کارگزاران برچیدن بساط جمهوریت و احیای نظام استبدادی و سرنگون شده سلطنتی، تحت نام "حکومت عدل اسلامی" و "حکومت مطلقه فقیه" بیرون بیاید. مردم ایران در انتخاباتی شرکت نمی کنند، که بسیاری از کاندیداهای دستچین شده آن، سخنرانان طرده شده نماز جمعه های تهران، گردانندگان دستگاه قوه قضائیه مورد نفرت مردم، روحانیون مرتجع شورای نگهبان، حکام شرع دادگاه ویژه روحانیت، پرونده سازان برای آیت الله منتظری، سارقین سپرده های مردم در دادگستری و عاملین شکنجه و کشتار در زندان های ایران اند. مردم ایران به ناپودی هویت ملی، نفی آزادی خویش و حتی انکار باورهای مذهبی خود رای نخواهند داد. انتخاباتی که می خواهند به مردم تحمیل کنند، دارای این اهداف است.

مردم ایران در انتخاباتی شرکت نمی کنند و به کاندیداهائی رای نمی دهند که در تمام دوران پس از انتخابات ریاست جمهوری، سرگرم توطئه علیه نتیجه این انتخابات، مقاومت در برابر خواست مردم برای تحولات و مجریان طرح های کودتائی علیه جنبش مردم و رهبران و سازمان دهندگان گروه های شبه فاشیستی "انصار حزب الله" بوده اند.

بی اعتنائی و نفرت مردم نسبت به انتخاباتی که می خواهند به آنها تحمیل کنند، چنان آشکار است، که برخی کاندیداهای تائید صلاحیت شده از سوی شورای نگهبان نیز، با آگاهی از عدم شرکت مردم در این انتخابات، صف خود را از این توطئه و توطئه کنندگان جدا کرده و با اعلام انصراف خویش، عملاً به جبهه ضد ارتجاع و جنبش عمومی مردم پیوسته اند.

پافشاری بر تشکیل و برپائی مجلس خبرگانی، کارگزار توطئه های سران "بازار و ارتجاع"، برخلاف آنچه وانمود می شود بی اهمیت نیست، و در تائید اهمیت آن نقشی که می خواهد در آینده برعهده بگیرد، همین بس، که در آستانه انجام این انتخابات، به بهانه مقابله با طالبان افغانستان حالت جنگی در کشور بوجود آوردند، یورش کودتائی به مطبوعات آوردند، دادگاه های کودتائی برای بگیر و ببند برپا داشتند، هر آن کس را که کارگزار خود تشخیص ندادند کنار گذاشتند، گروه های چماق دار را گسترش دادند، دانشگاه ها را تهدید به یورش چماق داران کردند، در عین بسیج گاردهای ویژه نظامی ضد شورش، بخش عمده ای از نیروهای نظامی و سپاهی را به بهانه مقابله با طالبان افغانستان از شهرها دور کردند تا دسترسی به اخبار و تشریفات نداشته باشند، تهدید و ارباب مردم را همراه با یورش عوامفریبانه تبلیغاتی برای شرکت مردم در آن سازمان دادند و...

تلاش های ارتجاع و متحدان بازاری آنها برای رویاروی قرارداد سپاه پاسداران با جنبش مردم بیگانه باشند! بی شک، یکی از انگیزه های بردن کشور به سمت حالت جنگی و بیرون بردن دهها هزار سپاهی و ارتشی از شهرها و مستقر ساختن آنها در بیابان های خراسان، بدلیل بیم و هراس از بودن بدنه سپاه و ارتش در میان مردم کوچه و بازار، بالا گرفتن اعتراض ها در میان این نیروها بر سر انتخابات خبرگان و تشکیل مجلس فرمایشی خبرگان، و همگام شدن آنها با جنبش مردم و اعتراض به طرح کودتا علیه جنبش مردم بوده است. کودتائی، که گرچه در ترور "محمدخانی" در فرودگاه مهرآباد و هنگام استقبال از اجساد کارمندان ایرانی کنسولگری ایران در مزار شریف افغانستان ناکام ماند، اما در تمام عرصه های دیگر، بویژه یورش به مطبوعات، دستگیری شخصیت های مبارز و تشکیل دادگاه های ویژه پیگیری شده است.

کشیدن دهها هزار سپاهی و بسیجی به بیابان های مرزی خراسان، نه برای جنگ با طالبانی، که در صورت برداشته شدن دست پاکستان از پشت آن، یک روز هم نمی تواند بر افغانستان حکومت کند و خود با شورش عمومی مردم این کشور علیه ارتجاع مذهبی روبروست، بلکه با هدف دور کردن بدنه سپاه و ارتش از رویدادهای سیاسی ایران صورت گرفته است! چرا، که از میان همین نیروها و در دل پادگان های ارتش و سپاه و بسیج سپاه پاسداران، در جریان انتخابات ریاست جمهوری بین ۶۵ تا ۸۰ درصد به محمد خاتمی رای داده شد! طراحان کودتا علیه جنبش مردم، از این واقعیات بخوبی آگاهند!

بدین ترتیب، توده مردم ایران، در انتخابات مجلس خبرگان شرکت نخواهند کرد و جنبش عمومی مردم ایران، با وسعتی بیش از گذشته، وارد مرحله جدیدی از پیکار برای آزادیها، استقلال ملی و عدالت اجتماعی خواهد شد. با تمام نیرو و با استفاده از همه ابتکارات، باید مرحله جدید مبارزه عمومی مردم ایران را به سمت اهداف این مرحله از جنبش، که در راس آن طرد ارتجاع مذهبی و بازاری های متحد آنها و پایان بخشیدن به اختیارات سلطنتی "رهبر"ست، هدایت کرد.

مرحله جدیدی که در پیش است، قطعا با مضامع و نقشه های جدید امپریالیسم جهانی برای مداخله باز هم بیشتر در امور داخلی ایران همراه خواهد بود. می توان این احتمال را در نظر داشت، که ارتجاع حاکم، با اشاره و تشویق رسمی و غیر رسمی امپریالیسم جهانی - بویژه رایزنی با انگلستان - دست به چنین مقابله آشکاری با جنبش مردم زده باشد. انزوای مطلق حکومت و طرد کامل آن از سوی مردم، طبعاً شرایط جدیدی را در ایران فراهم می آورد، که تحمیل همه نوع سازش علنی و گشودن کامل دروازه های ایران به روی امریکا و انگلستان به حاکمیت بی پایگاه، می تواند بخشی از آن باشد، گرچه دلائلی وجود دارد، که باید نگران بیش از اینها نیز بود؟

ادامه توطئه ها علیه خواست مردم برای تحولات - بویژه طی یکسال و نیم اخیر - تضاد آشکار بین "انتخاب" و "انتصاب" در جمهوری اسلامی، که در انتخابات ریاست جمهوری و در انتصاب مجلس خبرگان تعیین "رهبری" بیش از پیش نقش فلج کننده خود را آشکار ساخت، "رفراندومی" را در دستور جنبش عمومی مردم ایران قرار داده است، که باید به این تضاد خاتمه بخشد.

این "رفراندوم"، که می رود تا به شعار عمومی جنبش مردم تبدیل شود، باید به آن اختیارات وسیع و مطلق خاتمه بخشد، که در آستانه درگذشت آیت الله خمینی و با برپائی مجلس تجدید نظر در قانون اساسی برای "رهبر" در نظر گرفته و در قانونی اساسی گنجانده شد. مجلسی که هیچ نقشی مردم در برپائی آن نداشتند و در پلبشوی پایان جنگ، تکاپوهای ناشی از قرار گرفتن آیت الله خمینی در آستانه درگذشت، توطئه برکناری آیت الله منتظری از جانشینی آیت الله خمینی، جنایت هولناک قتل عام زندانیان سیاسی و یک سلسله رویدادهای دیگر سرهمبندی شد و از دل آن، تثبیت حاکمیت "ارتجاع - بازار" بیرون آمد.

هر اختیاری باید متکی به رای و خواست مردم باشد. از آنجا که مردم، تنها در انتخابات ریاست جمهوری می توانند مستقیماً شرکت کنند، بنابراین هیچ دلیل و توجیه قانونی و منطقی برای وجود ریاست جمهوری بی اختیار، در نظامی که مطابق قانون اساسی آن، "جمهوری" است وجود ندارد. مردم با چشم عقل و تجربه می بینند و شاهدند، که رای و "انتخاب" آنها، در برابر "اختیارات" مطلق و گسترده "رهبر" بی تاثیر است. رهبری که نه تنها برگزیده مستقیم مردم نیست، بلکه مردم نقشی در انتخاب نمایندگان آن مجلسی هم ندارند، که وی را تعیین می کند! در این رفراندوم، مردم خواهند گفت، که اختیارات حکومتی و قانونی را برای "ریاست جمهوری"، که با رای و انتخاب مردم برگزیده می شود می خواهند و یا آن را برای "رهبر" که نقشی در انتخاب و برگزینی او ندارند! درواقع یکبار دیگر مردم نظر خود را در باره دو نظام "سلطنت و استبداد"، و یا "جمهوریت و اراده مردم" تکرار خواهند کرد!

شواهد بسیاری وجود دارد، که جنبش عمومی مردم ایران شرایط و زمان مناسب را برای حل این تضاد، بسرعت فراهم می آورد.

متکی به نتیجه این رفراندوم است که می توان گام های اساسی برای کوتاه ساختن دست همه آنهاائی که بنام مردم، علیه مردم توطئه می کنند برداشت و سدهای موجود بر سر راه تحولات در ایران را درهم شکست. مقاومت توطئه آمیزی که "ارتجاع" حاکم، برای تبدیل انتخابات مجلس خبرگان رهبری به کودتا علیه جنبش مردم از خود بروز داد و تمامی توطئه های یکسال و نیم اخیر را تکمیل کرد، نشان می دهد، که، انتخابات شوراهای شهر و روستا، انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی، انتخابات آینده ریاست جمهوری و اساساً هر انتخاباتی در جمهوری اسلامی، تا وقتی تضاد کنونی بین "انتخاب" و "انتصاب" حل نشود، سرنوشتی متفاوت با سرنوشت انتخابات کنونی مجلس خبرگان رهبری نخواهد داشت. به همین دلیل، حل این تضاد، مقدم بر هر انتخاباتی است.